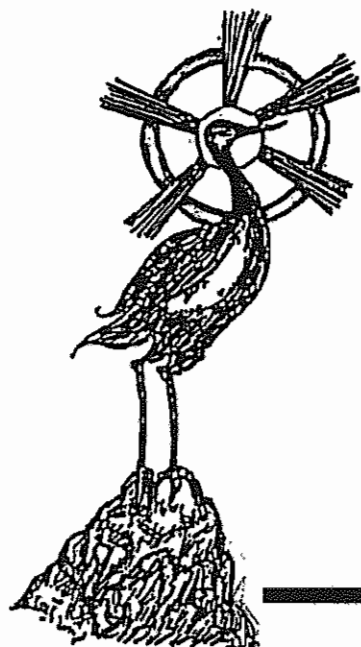




سهند

SAHAND

۲۰

آنچه در این شماره می خوانید

- سرآغاز
- بعد از خرابی بغداد...
- نبرد بین نیک و بد
- رفراندم و حکومت اسلامی
- نهضت آزادی، خدمت یا خیانت؟
- معجزه در اسلام
- امیر کبیر
- تمدن و توحش
- ایوان مداین
- زین الاخبار
- راهی آشنا برای هماهنگی
- تشیع سرخ
- تابلوهای ایرانی

پاریس - خرداد ماه ۱۳۸۲
ژوئن ۲۰۰۳

فهرست

	سرآغاز	شورای نویسندگان
۱	بعد از خرابی بغداد...	نیو نابت
۱۱	نبرد بین نیک و بد	حسین ملک
۱۵	رفراندم و حکومت اسلامی	محمد مشیری یزدی
۱۸	ژرژ بوش و یا فریب خرد	فرانسوا گالیشه
۲۲	نهضت آزادی، خدمت یا خیانت؟	رحیم شریفی
۴۱	فریب و دروغ بزرگ	—
۴۳	معجزه در اسلام	حسین ملک
۶۰	امیر کبیر	فریدون مشیری
۶۳	تمدن و توحش	محمود گیلانی
۷۱	ایوان مداین	خاقانی شروانی
۷۵	کیفرخواست علیه خواجه حافظ شیرازی	—
۷۹	زین الاخبار	گردیزی
۸۲	راهی آشنا برای هماهنگی	نیو نابت
۱۰۲	تشیع سرخ	نورمحمد عسکری
۱۱۲	تابلوهای ایرانی	نوا آبتین
۱۲۹	از سوی سهند منتشر شده است (ژنرال بیطرف)	





سهند مجموعه ایست که از حدود بیست سال پیش
نشر اندیشه آزادیخواهانه و ملی را، مستقل از هر گونه
وابستگی به منابع و گروه ها برگزیده است و اگر در آغاز
کماییش تنها بود امروزه شاهد همفکری بسیاری از مبارزان
راه استقلال و آزادی و برومندی ایران است. بی علت نیست که
عوامل و مفسران حکومت اسلامی بیشتر نیروی خود را
صرف ستیز یا به بیراهه بردن این جنبش و اندیشه ملی و
ترقی خواه که از مقبولیت جهانی و پذیرش زمانی برخوردار
است کرده و میکنند.

در این راه حدود دو هزار صفحه که تاکنون در بیست
شماره سهند و انتشارات دیگر آن به چاپ رسیده، به گفتگو در
زمینه فرهنگ و تمدن و آزادی و استقلال و وجوه تاریخی و
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران اختصاص داشته است.
تأکید بر اساس نظری و علمی جنبش ملی با دوری جستن از
باید و نبایدهای ایدئولوژیک مایه اصلی این مقالات بوده
است.

از اینرو با توجه به برپایی حکومت اسلامی در ایران و
گسترش انتگریم مذهبی در دیگر نقاط و یا مقاومت
بی آینده سیستم شوروی و اقمار آن و سپس فروپاشی آن
امپراطوری و بالاخره تغییرات کنونی اوضاع جهان که

خصوصاً پس از حمله متعصبین اسلامی به اتازونی صورت گرفت و سقوط حکومت طالبان در افغانستان و رژیم بعثی عراق را بدنال داشت، سهند نیز بنوبه خود ایدئولوژیها و وضع حکومت های ضد مردمی و ضد آزادی را بارها و از وجوه گوناگون به تجزیه و تحلیل گذاشت و هم از ابتدا راه جویی برای گسترش فکر مستقل و ملی و آزادیخواهانه بویژه در ایران و تأکید بر نوجویی و پیشرفت، وفاق ملی و گشایش و لائیسیتته را مطرح کرد. سهند بعنوان یک نشریه ملی ایرانی همچنان بر روش و اساس و اصول خود استوار است و این شیوه را بویژه در برابر حکومت اسلامی و هواداران و عوامل آشکار و نهان آن، در هر ادعا و آرایشی که باشند پیگیری میکند. ما معتقدیم که ملت ایران با سابقه طولانی و درخشان بین اقوام و ملل جهان در سده های اخیر نیز در میان همگنان پیشتاز عدالت خواهی و آزادی طلبی و صلح جویی و تعادل بوده و میتواند با تکیه بر تجربه و دانایی و توانایی خود از بن بست کنونی سرفراز بیرون آید. سهند در همین راه پیش میرود.

شورای نویسندگان



بعد از خرابی بغداد...

حمله نظامی امریکا و انگلستان به عراق با همگامی تعدادی از کشورهای دیگر همچنان از مهم ترین وقایع است. سقوط بغداد و رژیم صدام حسین آثار و نتایج چشمگیری برای کشورهای منطقه و البته ایران داشته و خواهد داشت. پرداختن به مراکز حکومت ها و حرکت های آشوب گر و فتنه انگیز مهم است ولی بهر حال دست یافتن به آزادی و سرافرازی مردم منطقه نیز جز به خواست و استحقاق خود آنها ممکن نخواهد شد.

گفتگوهای مربوط به مخالفت با جنگ و دخالت متحدین تا حد محکوم ساختن امریکا بعنوان تجاوزگر را همه شنیده ایم ولی همانطور که امریکائیان بنا به مصالح و منافع خود علیه طالبان و صدام حسین وارد جنگ شدند، ایرانیان نیز حق دارند براساس و با پیروی از مصلحت و منفعت و موجودیت و گشایش اوضاع خود به وقایع بنگرند و با بهره جویی از شرایط با مداخله واقعی، سرافرازی و بهبود خود را جستجو کنند و همچنان اصل مبارزه با حکومت اسلامی را حتی فارغ از مداخلات دیگران پیگیری نمایند. ما نمیتوانیم بعنوان معلم اخلاق و همانند کسانی که خود را نماینده صلح و عدالت معرفی میکنند دانسته یا نادانسته در پیچ و خم جر و بحث های ظاهراً آراسته و موجه سرگردان شویم و در زمانی که آهنگ تغییرات شدت میگیرد غایب باشیم.

نوشته حاضر تلاشی است هر چند محدود در بررسی دگرگونی اخیر بویژه برای ایران و ایرانیان و باین امید که بتوانیم با احاطه و اطلاعات مفید و تجزیه و تحلیل جامع و وسیع توانایی گمان زنی برای آینده نزدیک، در واقع توانایی عملی خود برای شرکت فعالانه در تغییر را آنطور که به صلاح

ماست و می‌خواهیم و می‌پسندیم افزایش دهیم.

نفت و انتگریم اسلامی

پس از تنگناهای عربستان سعودی و شیخ نشین ها و تضعیف ونزوئلا با در دست گرفتن نفت عراق، قدرت متحدین بویژه اتازونی بطور چشمگیری افزایش خواهد یافت. امریکائیها خلیج فارس و تنگه هرمز را در اختیار دارند و با حضور فعال در جمهوری های شمالی ایران منابع نفت و گاز و خروجیهای مهم آن را از نزدیک زیر نظر گرفته اند.



استفاده از حربه نفت از سوی حکومت های منطقه ارزش خود را از دست داده و اکنون در اختیار متحدین است. اوپک که در سهمیه بندی و تعیین قیمت نفت مؤثر بود اهمیت گذشته را از دست میدهد و هرگونه تصمیم گیری و تعیین قیمت

بدون مصلحت سنجی امریکائیها اگر غیرممکن نباشد دست کم بسیار سخت خواهد بود. تضعیف سوداگران اروپایی و روسی و دیگران که در عراق وضع نامشخصی دارند در حوزه خلیج فارس و دیگر نقاط اوپک مشهود میگردد و این روند بر سیاست این کشورها در خاورمیانه و خصوصاً ایران اثر میگذارد و اتخاذ تصمیمات براساس مماشات با این کشورها سستی می‌پذیرد. بعید است که نزدیکی بیشتر فرانسوی ها با ایران گو اینکه همراه با اخطارها و نصایحی در زمینه رعایت حقوق بشر و قبول کنترل اتمی است آینده بهتری از سرانجام روابط آنها با رژیم صدام حسین داشته باشد. در منطقه بلافاصله پس از کنترل عراق، تجربه قطع جریان نفت به سوریه، مقامات آن کشور را در بن بست بزرگ قرار داد که میتواند منجر به استقلال واقعی لبنان از سوریه و قطع روابط با گروه های تروریستی

ضداسرائیلی باشد. همه این مجموعه اگر به قوی شدن اسرائیل نیانجامد حداقل روابط آینده فلسطین و اسرائیل را تحت تأثیر قرار میدهد.

بهر رو، صدور نفت و استفاده از آن بمنظور ادامه حکومت های مذهبی و نیمه مذهبی منطقه و گرم نگاهداشتن بازار انتگریسیم و ترور و آشوب که محور سیاست خارجی حکومت هایی نظیر ایران است از این پس، بیش از گذشته تابع نظر امریکائیان خواهد بود و بنظر نمی رسد که آنها موافقتی با ادامه این حرکات داشته باشند.



انتگریسیم اسلامی با اقتصاد نفت و پترودار عجین شده است و تشکیل و جان سختی حکومت اسلامی در ایران، گسترش خشونت مذهبی در همه مناطق خاورمیانه، بمب اتمی پاکستان، معمای نیروی اتمی در ایران، دور شدن ترکیه و مصر و نظایر اینها از گردونه تجدد و گشایش و تشدید تروریسم و خرابکاری در ناحیه فلسطین و اسرائیل، همه و همه به مقدار زیاد ناشی از امکانات فروش نفت است که هم اکنون مورد ضربه

امریکائیه‌ها قرار می‌گیرد. بهر عنوان خلیج فارس همچنان از نقاط حساس خواهد بود و امکان وقوع پیشامدهای ناگوار در این منطقه دور از ذهن نباید باشد. در واقع ادامه حکومت اسلامی - نفتی در ایران بیش از گذشته منوط به صلاحدید امریکائیه‌هاست و دیگران بسختی می‌توانند این معادله را تغییر دهند. حساس شدن مرزها و امکان ایجاد پشت جبهه‌هایی برای برخی مخالفان، ناآرامی در داخل هر چند ماجراجویانه جلوه کند ممکن مینماید و تغییر روش حکومت اسلامی راه حل مناسب تری است.

حضور امریکائیان در منطقه، فشار پان عربیسم بر ایران و هیاهوهای مربوط به جزایر سه گانه خلیج فارس و تغییر نام آن را کاهش می‌دهد و زمینه برای احیای قانونی قرارداد ۱۹۷۵ میان عراق و ایران در مورد ابروندود بیش از قبل میسر است. فراموش نکنیم که در این موارد عراق و دیگر کشورهای عربی متعصبانه به جعلیات پرداختند و از بی تفاوتی کشورهای اروپایی و سازمان های بین المللی بهره فراوان بردند و از آنجا که تاکنون اتا زونی به تمامیت ارضی و آبی و هوایی ایران توجه داشته این خوشبینی بی پایه نیست.

اوج گیری انتگریم اسلامی در ایران و افغانستان بلحاظ دست یابی به زمینه های مقاومت توده ای در مقابل خطر روزافزون ایدئولوژی چپ مسلحانه در داخل و همچنین ایجاد مشکلاتی برای شوروی ها می‌توانست از اولویت برای امریکائیه‌ها در دهه هفتاد و پس از آن حکایت کند و دلیلی ندارد که این توجه همیشگی باشد. می بینیم که با گذشت زمان و افزایش بیسابقه و خطرناک قدرت طالبان و آخوندها و مسابقه ای که عربستان سعودی و دیگر منابع محرک انتگریم سنی خصوصاً با افراطیگری شیعی ایرانی برپا کردند می بایست ضربه بخورد. راه حل های مسالمت آمیز دیگر کارساز نمی نمودند و در این میان امریکائیه‌ها به کمک انگلستان و برخی دیگر کشورها هر کدام به سهم و نسبتی وارد عمل شده اند. نتایج اقدام امریکائیه‌ها و متحدان آنها بی تردید در تضعیف تروریسم اسلامی و علیه گسترش سرطانی انتگریم در همه کشورهای منطقه تا دیگر نقاط نظیر

اروپا محسوس خواهد بود. در این میان با حضور متحدین در افغانستان و عراق و خلیج فارس وضع کشورهای نظیر ایران مانند گذشته نیست. بهره برداری انتگریم از اختلاف اروپا و امریکا تضعیف میشود. تاکنون تصمیمات اتازونی دأثر بر تحریم حکومت اسلامی و حتی مصوبات سازمانهای بین المللی علیه حکومت صدام حسین با مخالفت عملی و نظری اروپائنها و روسها و دیگران خنثی میشد و استفاده از سلاح تروریسم دولتی در داخل و خارج مرزها و یا حربه هایی نظیر برقراری گفتگوی انتقادی و گفتگوی تمدن ها و حقوق بشر اسلامی رایج بود ولی در حال حاضر با سیاست جدید اتازونی تعادل نامطلوب گذشته وضع دیگری پیدا میکند.

ایران و دگرگونی معادلات بین المللی

سازمان ملل و دیگر ارگانها نظیر شورای امنیت با نحوه تقسیم حق و توا و همچنین پیمان اتلانتیک، و غیره آن که بیشتر حاصل تعادل قدرت ها در فردای جنگ دوم جهانی و پس از آن و مربوط به اثرات وجود دنیای کمونیسم و جنگ سرد بود در آستانه وضعیتی جدید مطابق با معادلات کنونی هستند. جهان سوم که موجودیت خود را مدیون رقابت و ستیز جهان اول (جهان آزاد) با جهان دوم (کشورهای ضدامپریالیستی خصوصاً کمونیستی) بود با فروپاشی بلوک شوروی عملاً دیگر وجود ندارد و مدتی است که از تقسیم جهان به مناطق شمال و جنوب میگویند که در این چارچوب داراها و ندارها و یا پیشرفته ها و عقب مانده ها مقابل هم قرار دارند. از اینرو سازمان های بین المللی حافظ صلح و پیشرفت باید خود را با داده های جدید تطبیق دهند.

اما روس ها که پس از چند سده مرز مشترکی با ایران ندارند خود در آستانه مرحله ای نوین قرار میگیرند و بلافاصله با سود جستن از محدودیت انتگریم میتوانند جنبش استقلال طلبانه چین را بویژه از زاویه وابستگی به منابع انتگریم اسلامی مورد ضربه قرار دهند. روس ها در

جمهوری های جنوبی جدیدالتأسیس مقابل آمریکائیا قرار گرفته اند و آنها با همین نگاه عادت شده به ایران نیز نظر دارند. فراموش نکنیم که ایران دهه ها منطقه نفوذ روسها و غربیها (بویژه انگلستان و بعداً اتازونی) بوده و انگلستان از تجربه و سابقه ای در دخالت در امور کشورهای منطقه برخوردار است. بی دلیل نیست که انگلستان براحتی در کنار آمریکا وارد افغانستان و عراق (مناطق نفوذ قدیمی خود) میشود. روسها نیز که در دوره حکومت اسلامی از شرایط سود برده و تا سواحل خلیج فارس پیش رفته و نیروگاه اتمی بر پا کرده اند لابد در آستانه وضعیت جدید هستند که میتواند به زبان حکومت اسلامی و کوتاه آمدن روسیه باشد.

در ارتباط با مصالح و منافع ایران و ایرانیان، موضوع مهم بررسی وضعیت تازه در کشورهای همسایه است که اکثریت قریب باتفاق جدیدالاحداث و محصول برخوردهای استعماری و رقابت قدرت های بزرگ است و برنامه های قومی و نژادی و زبانی و مذهبی چنین پدیده هایی را به صحنه تحمیل نموده است. دلیلی ندارد که کشورهای عرب زبان با از دست رفتن تدریجی کینه جویی ها و برتری طلبی های بی اساس همچنان به ستیز با ایران مشغول باشند و از آن گذشته اروپائیان و دیگر قدرت های مؤثر بر منطقه نیز بیش از پیش متوجه جوابگویی به توقعات قاطبه ایرانیها بوده و میتوانند از فهرست مدافعان حکومت اسلامی و یاری دهندگان آنها خارج شوند.

بهر حال، اتازونی با قدرتی بیسابقه وارد مرحله ای شده که مصالح و منافع خود در جهان را بشیوه ای عملی تجربه میکند. بیاد آوریم که پس از تسخیر کشتی توریستی «اکیله لائورو» توسط سازمان تروریستی سپتامبر سیاه در دهه هشتاد میلادی و اقدامات غیرانسانی آن گروه، رونالد ریگان رئیس جمهور وقت اخطار داده بود که اتازونی تروریست ها را در هر جا که باشند جسته و تنبیه خواهد کرد و تا زمان سقوط بغداد (۲۰۰۳) این گفته بیشتر به یک رجزخوانی و کلی گویی میمانست ولی با دستگیری ابونضال مسؤول آن واقعه در خود بغداد، آن اخطار از حالت رفع تکلیف خارج شده و

تروریست‌ها نیز دیگر آن اتکاء بنفس و احساس امنیت گذشته را از دست می‌دهند. روشن است که تشویش بسیاری از سرکردگان حکومت اسلامی و یا قاتلانی چون انیس نقاش بی علت نیست. پرونده ظاهراً بسته گروگانگیری‌ها، سرکوب‌ها و کشتارها تا کی بسته خواهد ماند؟

ایران از کشورهای پرسابقه در تمدن جهانی است و از این رو مایه و پایه بسیاری از جنبش‌ها و وقایع تاریخی بویژه در منطقه را باید در آن جست. از سوی دیگر اهمیت این کشور در جهان شیعه، مسأله نفت و نقش استراتژیک و سرزمینی آن موضوع بسیاری از اطلاعات نسبت به کشور ما و اطراف آن است. عدم مخالفت واقعی با ساقط کردن طالبان و صدام حسین خود نمایشی از این ویژگی است و ناهماهنگی افکار عمومی ایرانیان با دیگران در زمینه ضدیت بی چون و چرا با اتا زونی نیز در این معنا باید جستجو شود.

ایران درهم شکسته در جریان انقلاب اسلامی و با تحریکات مذهبی حکومت خمینی در مناطق اطراف و خصوصاً عراق به صدام حسین فرصتی داد تا به بهانه‌های پان عربیستی و برخی نظرات تأییدآمیز غریبه‌ها، ایران را مورد حمله نظامی قرار دهد. صدها هزار کشته و زخمی و معلول و اسیر، میلیارد‌ها دلار خسارت وارد شده به شهرها و روستاها، خطوط ارتباطی و تأسیسات اقتصادی، جابجایی اجباری جمعیت‌ها، ایجاد وحشت با بمب افکنی و موشک اندازی، دشمنی ویژه سردمداران عراق با ایران را که سابقه‌ای باندازه تاریخچه کوتاه تأسیس آن کشور داشت بار دیگر آشکار ساخت. مقاومت طولانی ایرانیان و تغییر سیاست غرب او را متوقف کرد. شکست و اخراج او از کویت نیز خود مایه گشایشی برای ایرانیان بود. از آن گذشته از یاد نبریم که حمله بزرگ صدام حسین به ایران پایه و بهانه‌ای مناسب برای تقویت حکومت اسلامی شد که بعنوان دفاع و حفظ امنیت و مصالح، سرکوب مخالفان را گسترش دهد. چنانکه بعنوان نمونه در کمتر از دو هفته حدود بیست هزار زندانی سیاسی و عقیدتی ایرانی توسط ملاح‌های حاکم نابود شدند.

عراق همچنان مرکزی برای تبلیغات ضد ایرانی و پشت جبهه ای برای آن دسته از مخالفان حکومت اسلامی باقی ماند که قیادت حکومت صدام حسین را بر آزادی عمل خود و مصالح ایرانیان ترجیح دادند. مجاهدین خلق چنین عمل کردند و تا آخر پیش رفته و سرانجام در مقابل امریکائیا به بن بست رسیدند. هر چند که امریکائیا از سوابق اینان مطلعند و همچنان از احساسات مخالف ایرانیان با مجاهدین خلق باخبرند و دلیلی ندارد که از این زاویه به آزار افکار عمومی پردازند و حکومت اسلامی را محق جلوه دهند.

اما در مورد بغداد و حول و حوش آن که مرکز اصلی تحولات جدید است باید بگوئیم که این ناحیه از مراکز تاریخی مهم برای ایرانیان است. ورود کورش کبیر به بابل و اعلامیه مشهور او دائر بر تأمین صلح و آرامش اقوام و ملت ها، گزینش تیسفون بعنوان پایتخت مهم اشکانیان و ساسانیان، نقش مهم ایرانیان در برپایی خلافت بنی عباس و پایتخت آن «بغ داد» حکومت دیالمه و سلجوقیان بر آن منطقه، نقش ایرانیانی چون خواجه نصیرالدین توسی در سقوط خلافت عباسی در بغداد که خود مقدمه ای و امکانی برای گسترش بعدی تشیع در ایران شد از جمله این سوابق است. بعدها عراق که از متصرفات خلافت عثمانی بود، با دخالت انگلستان و بدلیل تضعیف آن خلافت استقلالی یافت و بغداد چندی نیز مرکز پیمانی غربی شد که در آن عراق و ترکیه و ایران و پاکستان علیه شوروی هماهنگ شدند. پایان کار صدام و سقوط جدید بغداد نیز برای ایرانیان اهمیت دارد و بررسی چگونگی و آینده تحولات ضروری و حیاتی است.

جهان شیعه و تحولات جدید

سازمان مذهبی و اعتقادات و مناسک و خصوصاً تکیه بر انتظار ظهور منجی و امام زمان در شیعه علی، ریشه هایی در ایران عتیق دارد. نقش آخوندها در ایران با برخورداری از جمعیت قابل ملاحظه شیعه در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور ما در سده های اخیر غیرقابل انکار است

و دخالت آنها در امور کشور مایه بسیاری از ناکامیها و نابسامانیها بوده است. در میان قدرت های غربی، انگلستان سهم ویژه ای در چگونگی تحولات جدید داشته است. انگلستان بعنوان صاحب اختیار هند و عراق و کنترل کننده موقوفات تأثیرات مهمی بر سازمانهای آخوندی در این مناطق و بالطبع در ایران داشت و حتی در جابجایی مراکز مهم قدرت تشکیلات آخوندی نظیر اهمیت دادن عتبات عراق بر اصفهان در حوالی سال ۱۸۵۰ میلادی نقشی ایفا کرد. همین وضعیت عامل بسیاری از تحریکات در جامعه شیعه ایران شد. هر چند سلطنت دو پادشاه پهلوی و اعاده نسبی مرکزیت به ایران تا حدی از اقتدار و تشتت آفرینی آخوندها مانع گشت. بهر صورت نزدیکی آخوندها با اخوان المسلمین سنی و رقابت با کمونیست ها و ملی ها و سرانجام اقتباس از ظواهر نظرات و تاکتیک های آنان در هیأت رهبری آیت الله خمینی ایران را وارد حکومت تمام عیار اسلامی کرد. آیت الله خمینی و پس از او خامنه ای به امامت رسیدند و خود را رهبر



شیعیان جهان خواندند، ولی در جریان جنگ ایران و عراق روشن شد که شیعیان یکپارچه نیستند. در جنگ اخیر و با سقوط صدام حسین شیعیان عراق با اختلافات شدید که از جمله ناشی از مداخله آخوندهای ایرانی و عوامل آنها بود سر بلند کردند ولی تا این لحظه جز قمه زنی و سینه کوبی و تظاهرات رایج کار اساسی و برنامه عملی از آنان صادر نشده است و باید به استقبال مشکلات همگامی با دیگر جمعیت های مهم عراق نظیر شیعیان عرب و کردان بروند. آنچه در

مورد ایران اهمیت دارد بی معنا شدن تام و تمام موضوع رهبری شیعیان جهان توسط رئیس حکومت اسلامی در ایران و صدور انقلاب اسلامی است که در قانون اساسی آنان با آب و تاب آمده است. شرایط امروز آخوندهای عراق با امکانات همه جانبه همگنان ایرانی‌شان در ۱۹۷۹ یکی نیست و با مرور زمان و در برخورد با قدرت امریکائیها و تجربه انگلیسی ها، جمهوری اسلامی میتواند انتظار مخالفت ها و فتوایی را داشته باشد که خلاف میل آخوندهای حاکم ایران و دلگرم کننده برای مقلدان و مردم عادی باشد. مرکز شیعه در عتبات عراق به مرحله ای جدید از روابط با قم و تهران وارد میشود و جنجال های اولیه آخوندها در عراق را واقعاً نمیتوان نشانه ای بر دشمنی واقعی و مؤثر با فاتحان جدید گرفت.



حسین ملک

نبرد بین نیک و بد

حادثه ای که به بحران عراق معروف گشت و دخالت آمریکا در این کشور که باعث از میان رفتن رژیم توتالیتار صدام حسین شد و مقدمات دیپلماتیک بسیار بلند مدتی که قبل از این حادثه رخ داد مخالفت بعضی از کشورهای اروپائی با سیاست آمریکا و مخالفت های بسیار در تمام کشورها بجز چین همه سبب شدند که بحث های پرشوری در تمام جهان بوجود آید و بعد از سقوط صدام این بحث ها نه فقط قطع نشد که شدت بیشتری گرفت. در این میان مردم ایران از دخالت آمریکا برای سرکوب رژیم صدام خوشحال شدند و این بحث در بین ایرانیان نیز با علاقمندی دنبال میشود. آنچه که از گفته های ملایان در روزنامه ها منعکس میشود غیر از ناسزا و بد و بیراه به آمریکا در زمینه سقوط صدام حسین و سرخوردگی رژیم کاملاً روشن است. بر اساس این بحث ها و موقعیت بسیار مهم سیاست در جهان امروز من نیز مانند هر کس دیگر و مخصوصاً یک ایرانی نظراتی دارم.

شروع تفکر من به سنت های فکری ایرانی قبل از اسلام مربوط میشود. آنجا که زرتشت و دیگر فرزندگان سازنده ایران بر این اعتقاد بودند که میان نور و ظلمت، بین نیک و بد جنگی درگیر است و تکلیف انسان این است که در این جنگ از نیکی پیروی کند و نیز گفته اند که جنگ بین نیک و بد مدتهای مدید طول خواهد کشید تا آن موقع که نیکی بدی را منکوب کند. به نظر من جالب است که مفهوم و لغت بد در فضای سیاسی امروز بسیار رایج شده است ولی مفهوم نیکی این چنین ظاهر نمیشود و شاید کسانی که از «بد» صحبت می کنند ضد آن را که نیکی است نظر دارند. شاید میان آمریکائیها اول بار کسی که این مفهوم را در میدان سیاست

بکار برد ریگان رئیس جمهور آمریکا بود که در ابتدای انقلاب اسلامی به این نظریه رسید. منظور او از «بدی» اشاره به اتحاد جماهیر شوروی بود. و حالا رئیس جمهور آمریکا درست همان مفهوم و لغت را در سیاست بکار میبرد و قصد دارد که محور بدی را نابود کند که عبارت باشند از کره شمالی، عراق صدام حسین و سیستم ملایان در ایران. تصور من این است که با توجه به این مصداق های بدی بتوانیم به تعریف روشنتری از بدی برسیم.

وجه مشترک بین تمام این سیستم های «بد» در این بوده و هست که اگر بر جامعه مسلط شوند و مدیریت آن جامعه را به عهده بگیرند هیچ یک از افراد آن جامعه حق ندارد که بطور مستقل فکر کند و فکر خود را به دیگران بگوید. در مقابل این عمل جای این افراد زندان و شکنجه و عذاب کشیدن و در آخر سر نابودی است. در این سیستم ها یک دستگاه پلیس سیاسی بر همه حاکم است. خلاصه اینکه افراد حق فکر کردن و بیان آنچه به فکرشان میرسد ندارند و این عین «بدی» است زیرا آنچه که انسان را از حیوان جدا می کند فکر کردن و بیان نتایج است. در مقابل، این افراد باید آنچه را که سیستم بوی میگوید تکرار کنند و به آن اعتقاد داشته باشند. در زبان فارسی واژه دیگری نیز برای آزاد فکر کردن بکار میروید و آن خرد است آنچنان که فردوسی بزرگ شاهکار خود را این چنین شروع می کند: «بنام خداوند جان و خرد - کزین برتر اندیشه برنگذرد». جان را همه آدمها دارند مانند حیوانات و آنرا میخواهند، چه نداشتن آن مرگ است. اما اندیشه و خرد را همگان ندارند زیرا اندیشه میتواند نیک یا بد باشد. از اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک و از اندیشه بد، کردار بد و گفتار بد برمیآید و آزادی انسان، امکان بین نیک و بد است که خردمندی است و از اندیشه نیک است. اما بی خردی چیست؟ برای این مفهوم لغتی نیارده اند. ناخردی از این است که آدمی اندیشه را گم کند و بجای آن خود نیندیشد و آنچه را تکلیف میکنند بدون اندیشه بپذیرد و این همان است که آنرا «ایمان» میگویند. جنگ بین نیک و بد همان جنگ بین خرد است و ایمان. ایمان به حرفی که دیگران میگویند و انسان ناخردمند به آن باور دارد. به این ترتیب

جنگ بین بدی و نیکی تبدیل به جنگ بین خرد و ایمان میشود و ایمان میشود و ایمان همان است که در زبان امروزی آنرا ایدئولوژی میگویند و کار ایدئولوژی این است که اندیشه و خرد را از آدم می گیرد و تاریخ انسان تا به امروز جنگ بین خرد و ایمان بوده است و هر گروهی که ایمانی را پیشنهاد می کند گروه بدی است مانند کمونیسم، مانند مسیحیت و مانند اسلام و دیگر ایدئولوژی ها نظیر فاشیسم که اینان تمام دشمن آزاداندیشی می باشند.

گفتم و یا زرتشت گفت که جنگ بین نور و ظلمت، بین خرد و ایمان بسیار طولانی و در آخر کار این خرد است که خواهد برد و ایمان است که خواهد باخت. در دنیای آن روزگار از هند باین طرف تا اقیانوس اتلانتیک اول کسی که به کار ایمان پرداخت و یک دستگاه ایمان درست کرد که بعدها با اسم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از هم فرو ریخت افلاطون بود و کار این مرد بدخواه را، ارسطو که شاگرد او بود جبران کرد و چرخ خردمندی را در غرب بکار انداخت. اما بدی چیزی نیست که باین زودی ها میدان جنگ با خرد را تخلیه کند و بسیار بودند که به راه افلاطون رفتند و سیستم های دیگر ایمانی مثلاً مسیحیت ۵ قرن بعد از او پراه افتاد و قسمت عمده دنیای غرب را فرا گرفت و شش قرن بعد اسلام از میان بیابان صحراگردان سر برآورد و پیروان آن نیز از افلاطون تعلیمات بزرگی گرفتند و بر این منوال سیستم های اسلام و مسیحیت و کمونیسم بمدت ۲۰۰۰ سال بشریت را به توقف کشانده است. مردم اروپا توانستند با انقلاب فرانسه بدی مسیحیت را از حرکت باز داشته یا اثرات آن را کم کنند. اما انسان دائماً برای خردمندی تلاش می کند و بدی را از کار خواهد انداخت و اینک در جهان وقایعی در جریان هستند که این مرحله زندگی را متوقف کنند.

در نوشته دیگر هم گفتیم که هگل متفکر و فیلسوف بزرگ آلمانی در باره مبارزه نیکی با بدی نظری بسیار جالب آورده است. او را اعتقاد بر این است که آدمیان بنا بر طبیعت خود در جستجوی افتخار و سربلندی هستند و چه بسیار که این تمایل آدم ها بدون اینکه خود بخواهند سبب توسعه نیکی میشود و او مثال ناپلئون را می آورد که بر اثر خودخواهی به

جهانگشائی پرداخت و قسمت اعظم اروپا را تسخیر کرده و شهرت یک قهرمان بزرگ تاریخ را بدست آورد و بدون اینکه خود او بخواهد نتیجه کارش این بود که آزادی در تمام اروپا از نو توسعه یافت و بسیاری از کشورها از دست آوردهای انقلاب فرانسه سهم بردند. هگل این امر را فریب عقلی (ما میگوئیم فریب خرد) خوانده است. بنظر نویسنده این سطور میتوان در مقابل فریب خرد مفهوم عکس آن یعنی فریب ایمان را نیز در نظر گرفت. فریب ایمان نیز از طریق خودخواهی بعضی افراد عمل می کند. این افراد روی خود اسم پیغمبر می گذارند. ابزار کار آنها بنادرست چنین است که گویا خرد عین بدی و سرمنشاء جنگ ها، آدم کشی ها، قتل عام ها و جنایات است.

بر پایه این مقدمه باز هم به سراغ حوادث بزرگ روز برویم. آمریکا (و نه بوش رئیس جمهور آمریکا) برای حفظ امنیت خود تصمیم گرفته است محور بدی را بگوید و از میان بردارد. این خرد قدمی بالاتر از فریب عقل است این عین عقل است که بسه سراغ تمام مظاهر بدی های سیاسی موجود برخاسته و در اولین قدم مردم عراق را از شر بدی رها نموده است شاید کسانی پرسند که رژیم صدام حسین اسلامی نبوده و یک رژیم دیکتاتوری است. در جواب گوئیم بدی بنا بر تعریفی که از آن کردیم کارش این است که آزادی فکری را از انسان می گیرد و این به دو شکل تظاهر می کند، یا یک ایدئولوژی که در عراق اسلام است و یا از طریق خفقان دیکتاتوری که رژیم صدام حسین با درس گرفتن از استالین بلشویک آن را در عراق به حد نهایت رسانده بود، که این هر دو بهم مربوطند و در عراق صدمه دیده اند. مردم ایران هم از این دریچه به حمله «شیطان بزرگ»! مینگرند و از آن هراسی ندارند.



رفراندم و حکومت اسلامی

مطلبی که این روزها در باره دود مردم رنج دیده ایران عنوان می‌گردد و رسانه های گروهی داخل و خارج از کشور نیز به بحث در باره آن می پردازند انجام رفراندم در باره نوع حکومت ایران می باشد. در باره این رفراندم نظری دارم که باستحضار میرساند: پیش از ابراز مطلب، مروری فهرست وار بر اوضاع جاری ایران مقتضی بنظر میرسد:

۱ - تشدید نارضایتی مردم، اعم از محرومیت های مادی و معنوی.
۲ - این نارضایتی بیشتر در طبقه شهرنشین و مردم آگاه خاصه جوانان (که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل میدهند) و بالاخص دانشجویان مشاهده میگردد.

۳ - وسائل ارتباط جمعی جهانی، آگاهی مردم و در نتیجه نارضایتی آنها را تشدید می نماید.

۴ - اوضاع حاد بین المللی، واقعه ۱۱ سپتامبر، نگرانیهای ناشی از اقدامات تروریستی، تهدیدات امریکا و فروپاشی حکومت صدام حسین در عراق به ناراضیان کشور امید وقوع حوادثی را از طریق عمل خارجی در ایران میدهد.

۵ - توجه به مواردی که در بالا شمرده شد حکومت داران مذهبی را بیمناک ساخته است و برای نجات خودشان و حکومتشان نگران هستند و نمی دانند چه کنند. بعضاً از آنها معتقد به تضییق آزادیها و تشدید فشار و تهدید مردم می باشند. آنان که اندک تدبیری دارند به نزدیکی و سازش با امریکا فکر می نمایند.

بگذارید از جاده انصاف دور نیفتیم. برداشتی که اکنون از اوضاع

ایران داریم بیشتر ناشی از اطلاعاتی است که از طریق رسانه های گروهی ایرانی مقیم خارج و یا از زبان مسافرین اغلب ناراضی که از ایران به خارج مسافرت می نمایند بدست ما رسیده است. چه بسا مردمانی بسیار بخصوص شهرنشینان خارج از تهران و ده نشینان هستند که گوششان بدهکار بدین حرفها نمی باشد و سخت به زندگی جاری خود اشتغال دارند.

این مطالب بدیهی را بدان آوردم تا به اصل مطلب برسم. یکی دو سالی است که زمزمه برگزاری رفراندم به میان آمده است. این پیشنهاد بدو از طریق رسانه های فارسی خارجی مطرح گردید و اکنون بصورت پیدا و پنهان و نظرخواهی در داخل ایران ابراز میگردد. نظراتی که در باره این رفراندم و نحوه اجرای آن عنوان میگردد از

اینقرار است:

۱- چه مرجعی تصمیم به اجرای رفراندم بگیرد؟ حکام مذهبی؟ آیا تن به این کار خواهند داد؟

۲- فرضاً قبول کردند، آیا رفراندم فقط در باره اصلاح و تغییر پاره ای از مواد قانون اساسی ایران باشد؟ یا اصلاً زیر سؤال بردن خود قانون اساسی و تفکیک دین از حکومت؟ مگر این حکام دینی دیوانه اند به چنین اقدامی که به نابودیشان منجر میگردد تمکین نمایند؟

۳- فرض کنیم حکام دینی، چنان در تنگنای فشار شدید افکار عمومی و اقدامات آشوب گرانه مردم قرار گیرند که ناچار به انجام رفراندم گردند. آیا بدون حضور ناظران بیطرف بین المللی میتوان به نتیجه چنین رفراندمی اطمینان حاصل کرد؟

۴- فرض محال، محال نیست. اگر به طریق فوق الذکر و با نظارت مباشرین بین المللی چنین رفراندمی انجام پذیرفت و رأی دهندگان باز هم به جمهوری اسلامی رأی دادند چه باید کرد؟ چاره ای جز تمکین می باشد؟

بعد از ذکر این مراتب حالا قصد دارم به مسئله ای پردازم که دیربازی است ذهن مرا مشغول داشته است و گهگاهی هم که موضوع را با اهل دانش و توجه در میان می گذارم جواب قانع کننده ای دریافت نمی نمایم.

آیا جامعه ای، مردمان یک کشوری مجازند از خود سلب آزادی نمایند؟

آیا افراد جامعه ای حق دارند و میتوانند بگویند ما مجبور هستیم؟
آیا جامعه ای مجاز است از خود خلع عقل نموده و بگوید من دیوانه هستم؟

آیا جامعه ای میتواند بخواهد و اجازه دهد قلاده به گردنش بیندازند و افسارش را به دست یک نفر و یا جماعتی بسپارد و یا آن جماعت بگوید و اجازه دهد که «این تو هستی که میتوانی و مختاری مرا به هر جا می خواهی ببری و برای من تکلیف تعیین نمایی (تقلید در شیعه)»؟
مگر رأی که مردم در فروردین ۱۳۵۸ برای نوع حکومت دادند «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر، عبارت از خلع عقل و رأی از خودشان نبوده است؟

«جمهوری اسلامی» یعنی «روشنایی تاریک»، «بینایی کور».
اینجانب رأی فروردین ۱۳۵۸ را اصولاً رأی باطل و خلاف عقل میدانم ولو اینکه بیست و چند سال است مردم، این حکومت غیرعقلانی را بناچار تمکین نموده و حکومتهای دنیا آن را برسمیت پذیرفته اند.
از صاحب نظران انتظار می رود که در باره این عقیدت ابراز نظر نمایند.

پاریس، آوریل ۲۰۰۳



فرانسوا گالیشه^۱
برگردان: بهروز فرزانه

ژرژ بوش و یا فریب خرد

چنین بنظر میآید که بحران عراق سبب شد دو اردوگاه فکری در مقابل هم قرار بگیرند. فرانسوی ها اکثراً مخالف دخالت امریکا می باشند و به نظر آنان امریکا به حمله نامشروعی دست زده و صرف حمله تأمین منافع مادی (نفت و حسابهای استراتژیکی...) و نیز نمایش قدرت است. اردوگاه صلح پیشنهاد می کند که بایستی حقانیت بین المللی در حل بحران بدست آید و این حقانیت پایگاه همکاری همه جانبه (دولت ها) و تأمین کننده یک نظم جهانی است که بتدریج فراهم خواهد شد و آن خود سبب مذاکرات و قراردادهای تفاهم بین ملت هاست. باین دلیل دخالت عملی امریکا یک طرفه بود و سبب شد تعدادی از دولت ها دخالت امریکا را رد کردند و در نتیجه برخی داده های بین المللی که مهم بودند صدمه دیدند. پروتوکل کیوتو و یا دادگاه جنائی بین المللی و نیز کنوانسیون بین کشورهای اروپائی از جمله میان فرانسه و آلمان از این جمله اند.

آمریکائی ها بدون اینکه خود بخواهند سبب میشوند

که جهانی شدن باید سیاسی باشد

اما اینها همه ظاهر قضیه هستند باید این مسائل را در سطح بالاتری مورد توجه قرار داد و دید در بلند مدت چه نتایجی از این فعالیت ها بروز خواهند کرد. هگل، ناپلئون را نمونه ای از چیزی می دانست که آن را «فریب خرد» می نامید و مینویسد که ناپلئون در جهت منافع خود فعالیت میکرد و اساساً خودخواه بود. طبعاً دلخواه آدم ها این است که

۱ - فرانسوا گالیشه استاد فلسفه در دانشگاه آژاس. اصل مقاله در لوموند ۱۹ آوریل ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است.

به قدرت برسند و افتخارات بدست آورند، اما این خودخواهی ناپلئون سبب شد که ایده دولت مدرن و عقلانی و جمهوری در تمام اروپا پخش شود و حتی کسانی که با او مخالف بودند به پیدایش و توسعه این افکار کمک کردند. ناپلئون بدون اینکه خود بخواهد سبب شد که ابزار کار، عقل و منطق باشد و دوران جدیدی را در تاریخ بوجود آورد، دورانی که در آن استبداد مذهبی بتدریج جای خود را به حکومت ها و جوامعی داد که در آنها همبستگی ملی با موافقت اعضاء جامعه برقرار شد.

بهمین قیاس میتوان گفت که دخالت آمریکا در بحران عراق با وجود اینکه از تمایل امپریالیستی و اجرای استراتژی خود آمریکا تبعیت میکرد، ایجاد دموکراسی را در نظر نداشت و سبب شد بدون اینکه آمریکا خود بخواهد در نهایت باعث بوجود آمدن یک نظم جهانی شود که پایه آن برابری بین المللی است. شکل رفتار عراقی ها با امریکائی ها نه یک استقبال پرهیجان و نه مخالفتی با اصل دخالت آمریکا بوده و نشان میدهد که ایده «دخالت یک کشور در کشور دیگر بمنظور ایجاد دموکراسی» چندان مورد مخالفت نیست و توده مردم را دچار وحشت نمی کند. این نیز روشن است که آمریکا بعد از یک دوره اداره عراق باید کار را یا به سازمان ملل متحد بدهد و یا آنرا بدست یک حکومت دموکرات عراقی تحویل دهد که خود مردم آنرا انتخاب خواهند کرد. هر چند که ممکن است مانند افغانستان این حکومت دموکرات عراقی منافع آمریکا را مراعات کند و تنها به حفظ منافع عراق نچسبد و در این زمینه چندان تابع نظرات تمام مردم عراق نشود. همچنین این دولت مدرن باید منافع مردم را نیز مراعات کند و در مقابل فشار مردم پایداری بخرج دهد.

تخلیه بعدی عراق یعنی خروج سربازان آمریکائی از عراق این ایده را ظاهر خواهد کرد که دخالت خارجی ها برای بیرون راندن یک دیکتاتور و یک سیستم توتالیتار مهم است و بسیاری آن را میخوانند و حتی آن را مشروع میدانند. آنوقت دیگر رژیم های دیکتاتوری مانند رژیم صدام حسین زیاد عمر نخواهند کرد و مسئله عدم دخالت در امور داخلی یک کشور

بتدریج جا می افتد و همه آنرا قبول می کنند و مسئله صلح بین کشورها بکلی شکل دیگری میگیرد و استقلال ها بیکدیگر پیوند میخورند.

آنچه که آمریکائی ها بدون اینکه خود بدانند از آن دفاع می کنند تنها جهانی شدن اقتصادی نیست بلکه جهانی شدن سیاسی است.

مباحثه ای که در باره تسلط جدید درگرفته است بکلی تغییر می کند. برتری طلبی یک کشور از آن پس جنبه جهانی پیدا میکند.

مباحثه ای در باره این مسئله بین افراد وجود دارد یعنی برتری طلبی موجه و دلخواه محافظه کاران طرفدار ژرژ بوش و قانونی بودن چندگانگی اروپائی مسئله ایست گذرا و باصطلاح پاسکال قدرت وقتی حقی نداشته باشد بمعنی بی عدالتی است و حقانیت بدون قدرت ناتوان است.

در نهایت یک اندیشه هگلی همیشه دو مرحله جدا از هم دارد که با یکدیگر در رابطه دیالکتیکی هستند. در اینجا این دو مرحله جدا از هم و دو رابطه دیالکتیکی باینجا میرسند که یک نیروی انترناسیونال بوجود آید و نهادی ظاهر شود که اولاً مشروعیت واقعی داشته باشد و نیز بتواند در هر جایی که دموکراسی را زیر پا می گذارند دخالت کند.

اینکه در حال حاضر یک نیروی نظامی برتری طلب قبل از بوجود آمدن یک مشروعیت سیاسی و حقوقی دخالت کرده است اهمیتتی ندارد و این خود جمع عناصر ضد و نقیض است. در واقع این جنگ را مردم نخواستند و در شورای امنیت خیلی کم رأی مساعد داشته است و حتی با وتوی فرانسه روبرو شد ولی این مهم نیست.

موفقیت سریع نیروهای آمریکائی در عراق و اینکه این دخالت آنها بعنوان مهاجمه بر مردم عراق نبوده بلکه سبب وحدت ملی آنها شده است نوعی جمع اضداد است که مورد مخالفت مردم نبوده است. با این وجود این دخالت آمریکا تز دخالت یک طرفه در حقوق بین المللی است این پس ممکن خواهد شد. همه آنها کسه در آمریکا با دادگاه جنائی بین المللی مخالفت کرده اند در واقع بدلیل «فریب عقل» سیاسی به پیدایش نظم آینده جهانی نموده اند.

ژرژ بوش همانند ناپلئون که در قرن قبل اسباب فریب عقل شد نادانسته به صورت عاقلانه عمل کرده است و در این میان اعتقاد او به مذهب بسیار عجیب است و همین خود دلیل دیگری به صحت نظر هگل است که فریب عقل سبب بروز فعالیت های ضد و نقیض میشود.



نهضت آزادی، خدمت یا خیانت؟

روش و نقش نهضت آزادی در طول ۲۳ سال تسلط رژیم آخوندی و مصاحبه های آقای دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی در حمایت از رژیم و قانون اساسی آن و اصل ولایت فقیه، نگارنده را بر آن داشت که به بررسی کارنامه نهضت آزادی بپردازم. پیدایش این گروه از ابتدا بحث انگیز بود. نقش بازرگان و گروه او که هنوز نام نهضت آزادی را بر خود نهاده بودند در فریب جوانان و دانشجویان گرد آمده در جبهه ملی و هدایت آنها به انجمن اسلامی دانشجویان و ایجاد تفرقه در نهضت مقاومت ملی و سرانجام جدائی از جبهه ملی، گام نهادن در خط مذهبی و تلاش برای استقرار حکومت دینی در کارنامه این گروه به وضوح نمایان است و نشانی از پای بندی به ملت و خدمت به ایران و تلاش برای تحقق دموکراسی دیده نمی شود. سالها پیش کتابی از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا با عنوان «شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس بازرگان» در دو جلد شامل ۱۱۵۶ صفحه بدستم رسید. وقتی هر دو جلد را به پایان بردم متأسف شدم زیرا آنچه به عنوان شصت سال خدمت ارائه شده بود جز تحریف واقعیت ها و انحصارگرایی و تبلیغ دین و حکومت دینی و بزرگ جلوه دادن نقش روحانیون و حمایت از خمینی و نادیده گرفتن مبارزات جبهه ملی و احزاب وابسته به آن و کم بها دادن به فعالیت ها و مبارزاتشان چیز دیگری نبود که در این نوشته به قسمت هایی از این کتاب خواهم پرداخت. البته تحریف واقعیت ها منحصر به این دو کتاب نیست و در کتاب «یادداشت های روزانه مهدی بازرگان در ۵۹۲ صفحه» نشریات راه مصدق و ضmann آن، «اسناد نهضت مقاومت ملی» در ۷۲۳ صفحه، «جنبش ملی

شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد» نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی و «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب» و «حدیث مقاومت» در ۴۲۲ صفحه، باز شرح مبارزات در همان خط انحصارگرانی پیش رفته و نقش جبهه ملی و احزاب وابسته بخصوص حزب ایران بسیار مختصر و محدود بیان شده و از چند مورد تجاوز نمی کند آنهم در جهت بی اعتبار کردن آنها. ناچار برای روشن شدن واقعیت ها مختصری به گذشته می پردازم:

اولین بار با اسم آقای بازرگان در جریان خلع ید انگلیسی ها و هیئت خلع ید برخورد می کنیم. آقای دکتر مصدق از همکارانش خواسته بود شخص واجد شرایطی را برای اداره امور نفت معرفی نمایند. آقای مهندس حسیبی بدون طرح موضوع در کمیته مرکزی حزب ایران به بازرگان مراجعه می کند و ایشان قبول این مأموریت را به استخاره و نتیجه آن موکول می کند که مورد اعتراض شدید مهندس زیرک زاده قرار گرفت که می گفت مبارزه با دشمن بیگانه چپاولگر و خدمت به کشور کار خیر است و در کار خیر هم حاجت به استخاره نیست چون اگر استخاره بد آمد تکلیف مملکت و خدمت به وطن و مبارزه با دشمن چه می شود؟!

خوشبختانه استخاره توسط آیت الله طالقانی به داد کشور رسید و آقای بازرگان مأموریت را پذیرفت. اما در جریان انجام مأموریت دو دستور اسلامی صادر کرد یکی بخشنامه ای برای خواندن نماز جماعت در محل کارکنان فنی که مورد اعتراض مسئولین دستگاه های فنی شرکت نفت قرار گرفت و به اجرا در نیامد چون با توجه به نوع کار امکان نداشت کارگران محل کارشان را ترک کنند و به نماز بایستند. دستور دوم تعطیل بارهای باشگاه ها و منع فروش مشروبات الکلی در فروشگاه های شرکت نفت بود که ایجاد سر و صدا کرد. وقتی جریان به اطلاع مصدق رسید سخت برآشفته که در شرایطی که دشمنان در صدد کارشکنی و حادثه آفرینی هستند چه جای این حرفهاست و جریان خلع ید چه ربطی به زندگی خصوصی مردم دارد؟! و پیغام داد که من شما را برای کار مذهبی نفرستاده ام، شما کارتان

فنی است نه اجرای احکام دینی. بدنبال همین کارها بود که وقتی دکتر حسابی از وزارت آموزش کنار رفت و اسم بازرگان به میان آمد، مصدق گفته بود میرود چادر سر دختران مردم می کند.

بعد از ۲۸ مرداد در جریان بوجود آمدن نهضت مقاومت ملی باز سر و کارمان با بازرگان و دار و دسته اش افتاد. ایجاد نهضت مقاومت ملی برخلاف آنچه در نوشته های نهضت آزادی توسط بازرگان و یارانش آمده است، به کارگردانی بازرگان نبود، اولین جلسه آن در منزل آقای اصغر گیتی بین که در آن موقع معاون دبیر کل حزب ایران بود با حضور و گردهمائی ابوالفضل قاسمی، عباس وزیری و عباس محمودی و نگارنده مسئولین اداره حزب تشکیل و تصمیم گرفته شد با توجه به سابقه عضویت دکتر بختیار در نهضت مقاومت ملی فرانسه از اطلاعات و تجربه او استفاده شود و بدنبال دیدار با وی یک کمیته سیاسی مرکب از دکتر بختیار، دکتر کمال جناب، مهندس بیانی، عبدالحسین دانشور، دکتر اسداله بیژن در منزل آقای گیتی بین تشکیل شد و بعد از چند جلسه پیشنهاد شد از آقای بازرگان نیز دعوت بعمل آید. آقای گیتی بین گفت تصور نمی کنم ایشان حاضر به همکاری بشوند چون در سخنرانیهای هفتگی که در باشگاه حزب ایران برگزار می شد و از شخصیت ها و نویسندگان و استادان برای ایراد سخنرانی دعوت می شد وقتی به ایشان مراجعه کردم، گفت من با سیاست میانه ای ندارم و بالاخره راضی شد بیاید و یک سخنرانی علمی بکند و آمد به موعظه در باره اخلاق پرداخت. بهر حال از ایشان دعوت بعمل آمد که در جلسات شرکت نمودند. او عاشق آشپزی بود که شادروان مادر گیتی بین می پخت و چون این بانوی محترم قرآن را از حفظ داشت، بازرگان به او احترام فوق العاده می گذاشت و بمحض وارد شدن به منزل اول بدیدار او میرفت و سلامی میداد. یک روز خوراک مغز درست کرده بودند. دکتر جناب تأخیر کرده بود. بازرگان پیشنهاد کرد سهم جناب را کنار بگذارند. دکتر بختیار به مزاح گفت جناب، استاد اُم هستند و احتیاج به مغز ندارند. در نتیجه همه مغزها را خوردند. ناگفته نگذارم پسر آیت الله

رضوی قمی پیشنهاد مسجدها را با جبهه ملی همکاری نزدیک داشت و از طرفداران دکتر مصدق بود بنام صدرالحفاظی که وکیل دادگستری بود و بخاطر پایداری و وفاداری اش به دکتر مصدق به جلسه دعوت شد. بدنبال این تصمیم آقای بازرگان عنوان کرد که عده ای برای ادامه مبارزه گرد آمده اند که مایل به همبستگی با نهضت مقاومت ملی هستند. آقای مهندس بیانی مأمور بررسی شد و چند جلسه در جمع این عده شرکت کرد. گزارش ایشان حکایت از آن داشت که چند نفری با یک روحانی بنام آیت الله زنجانی گرد آمده اند که بیشتر به مذهب گرایش دارند. اصولاً آقای بازرگان از ابتدا تلاش می کرد مبارزات ملی را با همکاری مذهبی ها شکل بدهد. بتدریج کج سلیقگی و انحصارطلبی و تک روی آغاز شد. دار و دسته آقای بازرگان رو نشان نمودند. ابتدا از خانه عباس وزیری استفاده میکردیم و در توزیع نشریات مجید فروتن از رفقای فعال سازمان جوانان حزب ایران و آقای تهامی فعالانه تلاش میکردند. آن محل مورد کنترل مأموران قرار گرفت و دیگر کسی حاضر به دادن جا نبود. سرانجام کار نشریات از جمله راه مصدق بوسیله افراد حزب ایران انجام می شد. مطالب آن توسط رفقای حزب ایران تهیه و در اصفهان توسط آقای دکتر دبیری مسئول هیئت اجرایی حزب ایران اصفهان چاپ و به تهران منتقل می گردید. پیدا کردن محلی برای توزیع نشریه هم مشکل بزرگی شده بود که به لطف دکتر کمال جناب که زیرزمین خانه اش را در اختیارمان گذاشت حل شد و کار توزیع در آنجا متمرکز گردید که در این مورد هم آقای بازرگان و رفقای نه تنها گره گشایی نمی کردند مشکل آفرین هم بودند. فقط یک فرد باارزش بین آنها بنام رحیم عطائی بود که حرف حساب سرش می شد و اغلب از روش بازرگان و رفقای انتقاد می کرد. متأسفانه در تمام نوشته های آقای بازرگان و خاطرات و یادداشت های روزانه اش مطلبی از این دست نمی بینید.

اما چه شد که نهضت مقاومت ملی در انحصار بازرگان و دار و دسته اش قرار گرفت. آقای بازرگان کم کم به جلسات نیامد و سراغ دار و دسته اسلامی اش رفت که آنرا امثال آیت الله زنجانی، شاه حسینی و

عده ای از جوانان مذهبی راه انداخته و بنام نهضت مقاومت ملی به فعالیت میپرداختند. برای پایه گزاران و اعضای کمیته اصلی چاره ای نبود یا باید فعالیتشان را متوقف می کردند یا با این جریان به مبارزه می پرداختند که در آن شرایط کار درستی نبود. از آن زمان نام نهضت مقاومت ملی در انحصار بازرگان و دار و دسته اش قرار گرفت، راه مصدق نیز بعنوان ارگان نهضت مقاومت ملی ایران در تیول آقایان در آمد که تا اواخر سال ۳۲ گهگاهی منتشر می شد. در جبهه ملی نیز نقش بازرگان و رفقای همیشه منفی بود و آنچنان اعتقادی به مصدق و جبهه ملی نداشتند و با اینکه در جبهه ملی دوم از بازرگان و سحابی و طالقانی هم دعوت شده بود چندان رغبتی به فعالیت نشان نمی دادند. در این رابطه آقای دکتر سنجابی در کتاب امیدها و ناامیدی ها خاطرات سیاسی خود در صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸ می نویسد: «... در دوران نخست وزیری امینی، مهندس بازرگان و رفقای با امینی همراهی و همکاری می کردند، شاید پیش خودشان چنین توجیه می کردند که تقویت از امینی مخالفت با شاه است و بهیچوجه به دنبال اینکه رفقای آنها مبارزان جبهه ملی و همکاران دکتر مصدق را آقای امینی زندانی کرده و مورد اتهام ناروا قرار داده و نسبت کذب ارتباط با تیمور بختیار و با شاه و با دیگران به آنها می دهند، رفته و در مقام دفاع از ما برنیامدند بلکه جلسات و ارتباط و مذاکره با امینی را بطور مرتب و منظم داشتند...»

دکتر سنجابی ادامه می دهد که: «در همان اوایل تشکیل جبهه ملی بود، در منزل دکتر صدیقی بودیم... نشریه ای چاپ شده و پلی کپی شده در حدود بیست و چند صفحه بدست ما رسید که با امضای نهضت آزادی بود که در آن بطور صریح و آشکار به جبهه ملی حمله شده بود، به رهبران جبهه ملی از آنجمله با نام به دکتر صدیقی و سنجابی و کاظمی و صالح جمله شده بود که اینها افراد فرصت طلب هستند و موقعی که ملت برای مبارزه ظاهر می شود آنها هم از سوراخها بیرون می آیند و در روزهای دیگر معلوم نیست کجا هستند... این نشریه در همان جلسه مطرح شد آقای

مهندس بازرگان و سحابی هم حضور داشتند. رفقای جبهه ملی شروع به اعتراض کردند که این دورویی چیست و چطور قابل توجه است، شما یا با ما هستید یا نیستید، اگر ما را صمیمی و صادق و درست می دانید این انتشارات چیست؟!... ما تصور می کنیم این نشریه بدون اطلاع شما و از طرف اشخاصی غیر از رفقا و دوستان شما نوشته شده و مجعول است و آقای مهندس بازرگان گفت: نخیر مجعول نیست و آن را رفقای ما نوشته اند... رفقای ما اعتراض شدید کردند. گفتیم شما موظف هستید یا آنها را اخراج کنید و یا از ما کنار بگیرید. بازرگان گفت ما نمی توانیم آنها را اخراج کنیم... و این سبب شد که از آن تاریخ آنها دیگر در جلسات ما شرکت نکردند.»

دکتر سنجابی در صفحه ۲۶۰ خاطراتش اضافه می کند: «یک جریان انحرافی دیگری نیز بوجود آمد یعنی نهضت آزادی که بطور زیرزمینی فعالیت‌هایی داشت بعد از اینکه مهندس بازرگان از زندان بیرون آمد رفقای او در تهران با یکدیگر مرتبط شدند... اینجا یک نکته ای هست که نظر شخصی من نیست و اتهامی نیست که من وارد بکنم. این حرفی است که خود آقای بازرگان زده و اقرار کرده و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکائی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا از قبیل دکتر یزدی و قطب زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکائی و جمعیت‌های باصطلاح طرفدار حقوق بشر و بعضی از محافل دانشگاهی و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا می کردند و خود آنها هم در تهران با سفارت آمریکا و مأمورین آمریکائی مرتبط می شدند و این جریانی است که یک وقت در مقاله ای خود بازرگان آنرا با تفاخر نوشت و در روزنامه های تهران چاپ شد که ما برای مأمورین آمریکائی که آن وقت به تهران می آمدند دسته گل میفرستادیم که بنده در روزنامه آنوقت و در یکی از سخنرانی‌ها هم به ایشان جواب دادم که ما هزار فکر می کردیم ولی هرگز این فکر را نمی توانستیم به خود راه بدهیم که آمریکائی که ما او را از عوامل مؤثر کودتای ۱۳۳۲ و برانداختن حکومت دکتر مصدق

می دانیم، جمعیتی که ادعای مصدقی بودن دارد و در راه آزادی و استقلال ملت ایران کار می کند بطور محرمانه و مخفیانه با عوامل آن سیاست ارتباط پیدا کند».

دکتر سنجابی در صفحه ۲۸۳ خاطرات سیاسی خود جریان تشکیل جمعیت حقوق بشر را شرح می دهد و می نویسد: «در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین المللی، شخصی به نظرم اگر اشتباه نکنم بنام «ویلیام باتلر» وارد ایران شد و در منزل حاج سیدجواد (احمد) که از رفقای بزرگان بود، دعوتی از کمیته جمعیت به عمل آورد. وقتی که بنده وارد شدم متوجه شدم که آقای باتلر در جمع رفقای بزرگان بیگانه نیست و به اصطلاح مسلمان منا اهل البیت است».

اضافه کنم که داستان ریاست حقوق بشر هم شنیدنی است. این موضوع بین بزرگان و دکتر سنجابی مدتها در جریان بود. یک روز اسلام کاظمیه پیشنهاد کرد که یکی از دو بزرگواران این مسئولیت را قبول کنند. دکتر سنجابی که با توجه به حقوقدان بودن و ریاست دانشکده حقوق این مقام را از آن خود می دانست و شانس بیشتری داشت به تعارف برگزار کرد ولی بزرگان این تعارف را جدی گرفت و ریاست را پذیرفت. آقای دکتر سنجابی از آن تاریخ دیگر در جلسات حقوق بشر شرکت نکرد.

اظهارات شادروان الهیار صالح هم در باره بزرگان شنیدنی است:

در اواخر تابستان ۱۳۵۶، آقای الهیار صالح به نگارنده تلفن کرد که به دیدنش بروم. ظاهراً داستان قهر دکتر سنجابی را شنیده بود. در این دیدار پرسیدند که چرا فعالیتهای جبهه ملی را آغاز نمی کنید و فکر تهیه جا و اعلام موجودیت و حضور در صحنه نیستید. حضورشان توضیح دادم که فعالیت جبهه ملی چهارم را در اجرای نظر شادروان دکتر مصدق با شرکت نمایندگان نیروها آغاز کرده ایم و از گروه های حزب ایران، حزب ملت ایران، جامعه سوسیالیست ها، نماینده فرهنگیان، بازار و اصناف هرکدام دو نفر دعوت کرده ایم که پس از معرفی نمایندگان گروه های نامبرده در اولین جلسه این گروه موضوع نوشتن نامه ای به شاه با امضای سه نفر آقایان

سنجابی و بختیار و فروهر در روز ۱۹ خرداد مطرح و به امضاء رسید و در همین جلسه به آقای دکتر سنجابی مأموریت داده شد که ضمن تماس با آقای مهندس بازرگان و اعلام تشکیل جبهه ملی چهارم از ایشان بخواهد که از نهضت آزادی دو نفر را معرفی کنند. در جلسه بعد آقای دکتر سسنجابی گزارش دادند که با آمدن ۴ نفر از نهضت آزادی موافقت کرده اند که مورد اعتراض نمایندگان نیروها قرار گرفت. در نتیجه آقای دکتر سنجابی جلسه را با ناراحتی ترک کردند و هفته بعد استعفای خود را توسط آقای ذوالقدر فرستادند و رفتند که یک جبهه ملی اسلامی درست کنند که چگونگی آن بحث جداگانه ای را می طلبد. آقای صالح در پایان توضیحات نگارنده گفتند: «به بازرگان هیچگاه اعتماد نکنید، او با جبهه ملی میانه ای ندارد و مذهب هم برایش وسیله رسیدن به قدرت است». آقای صالح دو مطلب را در رابطه با بازرگان برایم تعریف کردند و گفتند: «یک روز آقای بازرگان با ۹ نفر از رفقایش بدیدن من آمدند و ضمن گفتگو از حزب ایران گله کردند که با آنها سر سازگاری ندارند. گفتم این مشکل قابل حل است، مدتی با هم کار می کنیم و من ترتیب همکاری حزب ایران را با شماها فراهم می آورم. از آن روز بمدت ششماه آقایان هفته ای یکبار بمنزل من آمدند و مننشوری را که قصد آماده کردن و چاپش را داشتند مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار دادیم. من نظراتم را در متن جزوه با موافقت آقایان می نوشتم، وقتی جزوه آماده چاپ شد آقای بازرگان یک نسخه از آنرا برای من آوردند. با کمال تعجب دیدم یک کلمه از اصلاحاتی که با موافقت آقایان بعمل آورده بودم در جزوه نیامده است، از بازرگان علتش را پرسیدم، گفت رفقا موافقت نکردند، گفتم پس چرا ششماه وقت مرا تلف کردید؟ جوابی نداشت. به آقای بازرگان گفتم حالا می فهمم که حق با رفقای حزب ایران بوده است».

آقای صالح در دنباله سخنان خود موضوع شکستن اعتصاب غذای مصدق را مطرح کردند و گفتند: «یک شب آقای حشمت الدوله والانتبار بمن تلفن کرد که مصدق اعتصاب غذا کرده و حالش خوب نیست. اعلیحضرت فرموده اند شما به دیدنش بروید و سعی کنید اعتصاب غذا را بشکنند.

وقتی گوشی را گذاشتم آقای غلامحسین مصدق با حالتی مضطرب رسید و مرا به احمدآباد برد. وقتی خدمت ایشان رسیدم مرا بغل کردند و مدتی با هم گریستیم و پس از گفتگوهای طولانی، ایشان قبول کردند که اعتصاب را بشکنند. غلامحسین خان که با لیوانی شیر پشت در ایستاده بسود فوری داخل شد و لیوان شیر را بدست مصدق داد. ساعتی بعد با غلامحسین خان به تهران برگشتیم. صبح اول وقت زنگ در صدا در آمد و آقایان بازرگان و یارانش وارد شدند و بدون انجام تعارفات پرسیدند، شما اعتصاب غذای مصدق را شکستید؟ من به تصور اینکه خدمتی انجام داده ام، مساجرا را شرح دادم ولی با عکس العمل غیرمنتظره ای روبرو شدم که برایم غیرقابل تصور بود. آنها گفتند شما بزرگترین خیانت را به ملت ایران کرده اید می گذاشتید مصدق از بین میرفت مردم جنازه اش را برمی داشتند و انقلاب می شد. با تأسف از این طرز تفکر نتوانستم از خنده خودداری کنم به آقایان گفتم این چه استدلالی است که می کنید، اگر مردم توانائی این کار را داشتند چرا در روزهای محاکمه که هنوز تنور احساسات گرم بود ساکت ماندند، بعلاوه مگر دستگاه جنازه مصدق را در اختیار مردم می گذاشت؟ آقایان از جا برخاستند که بروند، من به حکم ادب دم در ایستادم و دستم را برای خداحافظی دراز کردم، گفتند ما به آدم خائن دست نمی دهیم و رفتند!»

در مورد نامه سه امضائی خطاب به شاه در خرداد سال ۱۳۶۵ باز آقای بازرگان مشکل آفرین شد. وقتی نامه آماده شد سه ماه گرفتار آقای بازرگان شدیم که به بهانه های مختلف کار امضاء را به تأخیر می انداخت، مدتی راجع به امضای محدود یا گسترده بحث داشتیم، یک بار پیشنهاد کرد نامه را ۵۰ نفر امضاء کنند که بیشتر آنهائی را که اسم می برد رفقای خودش در نهضت آزادی بودند که صلاحیت این کار را هم نداشتند تا اینکه با توجه به فوریت امر در اولین جلسه چهارمین جبهه ملی که برخلاف نوشته آقای دکتر سنجابی در خاطراتش، در منزل دکتر بختیار با حضور نماینده نیروها تشکیل شد ضمن استماع گزارش آقایان دکتر سنجابی و دکتر بختیار

تصویب شد که نامه تهیه شده خطاب به شاه با امضای فروهر، دکتر بختیار و سنجابی فرستاده شود. وقتی اعلامیه انتشار یافت یک هفته به سکوت برگزار شد و سپس سر و صدای دار و دسته بازرگان بلند شد که در مقام اعتراض برآمدند و مدعی شدند که متن نامه از آنها دزدیده شده است. ناچار این سنوال پیش می آید، آقای بازرگان که مخالف رژیم سلطنت بود و خواهان برقراری جمهوری آنهم از نوع اسلامی، چگونه میخواست نامه ای را که در آن اجرای قانون اساسی از شاه خواسته شده بود امضاء نماید؟ بخصوص که آقای بازرگان و نهضت آزادی در دو اعلامیه مخالفت خود را با رژیم سلطنتی اعلام داشته بودند که یکی موجب تحقیر و گرفتاری همه سران جبهه ملی زندانی شده در قزل قلعه بود که متأسفانه آقای بازرگان در یادداشت های روزانه چگونگی آنرا توضیح نداده اند. داستان از این قرار بود، وقتی قرار شد آقایان را از زندان قصر به قزل قلعه بیاورند وقتی از اتومبیل پیاده می شدند از جوراب آقای دکتر سنجابی اعلامیه ای افتاد و یک سرباز آنرا برداشت. وقتی آقایان متوجه شدند بازرگان سراسیمه سراغ آقایان اصغر گیتی بین و کریم آبادی آمد و ضمن طرح ماجرا از آنها خواست که نامه را از طریق استوار ساقی پس بگیرند که در پاسخ آن دو، ساقی گفت که سرباز اعلامیه را به رئیس زندان داده است و کاری نمی شود کرد. همین اعلامیه عامل اصلی ادامه زندان و محاکمه آنان شد. به دنبال بدست آمدن این اعلامیه در دیوار زندان با مطالب طنزآمیز و تحقیر جبهه ملی پر شد که شماها دروغ می گوئید طرفدار قانون اساسی نیستید و خواهان براندازی رژیم هستید. مهم تر از این تهیه و تدوین بیعت نامه با خمینی بود که در آن موقع حزب ایران توسط مهندس حسینی از آن اطلاع پیدا کرد. داستان از این قرار بود: آقای مهندس حسینی که آن موقع عضو کمیته مرکزی بود گزارش داد که آقای مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و عده ای از اعضای نهضت آزادی و چند نفر از شخصیت های ملی - مذهبی در نشستی در دیماه سال ۱۳۵۶ ضمن تشریح وقایع برای براندازی شاه و استقرار حکومت مذهبی چاره را در بیعت با خمینی اعلام می کنند. باید

اضافه کنم که دلبستگی به خمینی از زمان های دور وجود داشته تا آنجا که در یادداشتهای بازرگان به تاریخ پنجشنبه ۱۳۴۲/۱۰/۵ می خوانیم که به مناسبت آزادی خمینی در زندان جشنی بر پا و خبر از چراغانی و جشن در بازار تهران را منعکس نموده اند. نتیجه این نشست تهیه متن بیعت نامه و امضای آن بود که متأسفانه مهندس حسینی هم آنرا امضاء می کند. این بیعت نامه برای دکتر یزدی در آمریکا ارسال میشود و از او خواسته میشود که به عراق رفته و آن را به اطلاع و تأیید آیت الله خمینی برساند. این جریان را آقای مهندس جفرودی سالها بعد در پاریس در گفتگویی که با هم داشتیم عنوان کرد. او متن بیعت نامه را هم خوانده بود. آقای مهندس بازرگان که با وی دوستی نزدیک داشت بیعت نامه را نشان داده بود و نیز در دیداری که آقای بازرگان با دکتر بختیار در منزل دکتر سیاسی داشته است وقتی به بختیار می گوید «خمینی حیوان درنده ایست» در پاسخ بختیار که می پرسد پس چرا با او همکاری می کنی، می گوید من با او بیعت کرده ام.

تحریف واقعیت در تمام نوشته های بازرگان و نهضت آزادی جابجا مشهود است، در ۱۱۵۶ صفحه کتاب شصت سال خدمت و مقاومت بندرت به نام جبهه ملی برخورد می کنید، آن هم خبر تلاشی جبهه ملی یا اختلاف بین آنها را مطرح کرده است. در باره حزب ایران تا آنجا پیش رفته که واقعیت های مستند و غیرقابل انکار را نیز نادیده گرفته اند، حتی از تهمت هم دریغ نکرده اند تا آنجا که مدعی شده اند که حزب ایران با کنسرسیوم نفت موافق بود و در آن باره سکوت کرد در صورتیکه در اعلامیه ای که علیه کنسرسیوم با عنوان متن اعتراضیه عده ای از شخصیت های ملی و سیاسی و اسلامی به مجلس شورا و سنا در صفحه ۴۶۷ کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران آمده است، از ۲۶ نفر امضاء کنندگان ۹ نفر از اعضای حزب ایران و فقط سه نفر از نهضت آزادی و چهار نفر روحانی هستند. جالب اینکه امضاء کنندگان همه اساتید دانشگاه و دکتر و مهندس هستند. معلوم نیست این کلمه اسلامی از کجا پیدا شده چون در آن زمان

صحبتی از اسلام و اسلامی در اعلامیه ها مطرح نبود. جالب اینکه از نمایندگان احزاب هم از دکتر خنجی وکیل دادگستری و محمد نخشب و گیتی نام برده اند که منظور از گیتی همان آقای گیتی بین معاون دبیر کسل حزب ایران است. اضافه کنم که آن اعلامیه را نمایندگان حزب ملت ایران، حزب ایران و حزب مردم ایران امضا کرده بودند، معلوم نیست چرا حزب ملت ایران حذف و بجایش اسم دکتر خنجی آمده است. بعلاوه نشریه شماره ۱۸ حزب ایران را که در باره کنسرسیوم نفت چاپ و منتشر شد بکلی از یاد برده اند که توسط مهندس حسینی نوشته شده بود و با ویراستاری عبدالحسین دانشپور توسط نگارنده و یکی از هم مسلکان حزب ایران که با صحافی آشنا بود آماده شد و برای تمام وکلا و سفارت خانه ها و جراید حتی آقای بازرگان و نهضت آزادی ارسال شد که آقای بازرگان در صفحه ۵۶۸ یادداشت های روزانه به اظهارات حسینی در دیداری که او و سبحانی و حسینی در ایام بازداشت با دکتر امینی نخست وزیر داشته اند، اشاره ای می کند ولی باز هم در تمام نوشته ها صحبتی از نشریه حزب ایران علیه کنسرسیوم نمی کنند و بعکس مدعی می شوند که حزب ایران با کنسرسیوم موافق بود!

ناسازگاری با حزب ایران ریشه در مذهب داشت چون بعکس نهضت آزادی و بازرگان با مذهب افراد کاری نداشت و لائیک بود، نتیجه اینکه دشمنی با حزب ایران بعد از انقلاب هم توسط گروه بازرگان ادامه می یابد، تا آنجا که دکتر سبحانی در مصاحبه با روزنامه صبح امروز در سوم دیمه ۱۳۵۷ می گوید: یکی از احزابی که شهری داشته حزب ایران بود از جمله آنها مرحومان الهیار صالح، مهندس حسینی، دکتر سنجابی، مهندس بیانی و مهندس زیرک زاده را می توان نام برد. این حزب اجتماعی صنفی از تحصیل کرده های روشنفکر بود که عقیده داشتند با در دست داشتن کارهای اجرایی و پست های کلیدی بهتری می توان مؤثر بود و استقلال وطن را تأمین کرد. مصدق به آن، حزب کاریابی ایران لقب داده بود. به اظهارات این پیرمرد ۱۰۰ ساله جواب مستدلی داده شد که روزنامه صبح

امروز آنرا چاپ نکرد. در آن جوابیه ضمن برشمردن اصول و هدفهای حزب ایران و خدماتی که کرده بود توضیح داده شده بود که اگر مصدق چنین نظری میداشت بیشترین یاران و مشاوران خود را از این حزب برنمی‌گزید. این مطلب را که آقای دکتر سبحانی از قول مصدق عنوان کرد از جمله شعارهای دکتر مظفر بقائی بود که بر سر زبان‌ها انداخت و نسبت دادن آن به دکتر مصدق اگر از روی غرض و مرض نباشد از بی‌اطلاعی است. در بررسی راه و روش بازرگان و نهضت آزادی مشکل اصلی در خط مشی آنهاست که استفاده از مذهب و تلاش برای برقراری حکومت اسلامی را سرلوحه برنامه خود قرار دادند که نتیجه آن به تسلط آخوند و دیکتاتوری مذهبی انجامید. آقای بازرگان ترمودینامیک خوانده و به مقام استادی رسید ولی اولین کتابی را که می‌نویسد راجع به مطهرات در اسلام است که در صفحه ۳۸ یادداشت‌های روزانه‌اش از انتشار آن در سال ۱۳۲۱ خبر می‌دهد. در جای دیگر مقدم بر کتاب مطهرات از کتابی بنام «حکومت جهانی اسلام» نام می‌برد. چنین آدمی با این خصوصیات نمی‌تواند در جهت دموکراسی و آزادی گام بردارد و حق این بود که بجای نهضت آزادی، نهضت اسلامی را برای سازمان خود برمی‌گزیدند. او حتی در زندان هم از آموزش قرآن برای زندانیان سخن می‌گوید، در خارج ایجاد مدارس اسلامی و جدا کردن مدارس دخترانه و پسرانه و تشویق برای استفاده از چادر و روپوش اسلامی سخن می‌گوید و در این راه تلاش می‌کند. جالب این است که پس از پیروزی رژیم آخوندی به معماری و کارگردانی مهندس بازرگان او بارها در تلویزیون مطرح کرد که از بالای سر دولت آدم می‌کشند در صورتیکه خود آقای بازرگان در صفحه ۲۸۹ جلد دوم کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت» نوشته اند: «ترکیب شورای انقلاب ۴ بار عوض شد ولی اکثریت آنرا معممین تشکیل می‌دادند که مقرب تر بودند». ولی با وجود ۴ مرتبه تغییر در شورای انقلاب ۹ نفر از اعضای نهضت آزادی عضویت و حضور داشته‌اند که دکتر یزدی هم در مصاحبه با نشریه نیمروز شماره ۵۰۲ چاپ لندن آنرا تأیید کرده است. ناچار این سؤال پیش

می آید که با وجود حضور ۹ نفر از ۱۴ نفر آیا می توان گفت که نهضت آزادی در جریان آدم کشی از بالای سر دولت بازرگان نقشی نداشته است؟^۱ این سؤال برای همه مطرح است که چرا آقای بازرگان که عمری مدعی آزادیخواهی بود زمانی که همکار و رفیق سازمانی اش آقای یزدی در روز اول انقلاب از امرای ارتش بازپرسی می کرد، در مقام اعتراض برنیامد، چون یزدی نه قاضی دادگستری بود نه قاضی شرع. ولی همه بازپرسی توهین آمیز او را از امرای ارتش در تلویزیون دیدند که با تندى و اهانت آنها را مورد پرسش قرار می داد، امیرانی که طبق مقررات ارتش جز اجرای دستور مافوق کاری نکرده بودند. آقای بازرگان می دانست که برای آموزش آنها مبالغه گزاف از امکانات کشور هزینه شده و اکثر آنها دارای معلومات نظامی در سطح عالی از بهترین دانشگاه های نظامی دنیا بودند، در مقام اعتراض حتی یک بار به هم سنکر سازمانی خود نگفت که صلاحیت چنین کاری را ندارد و محاکمه و مجازات اشخاص باید در دادگاه و با حضور وکیل و اجازه دفاع انجام گیرد. او حداقل در رژیمی که بر علیه آن قیام کرده بود نحوه محاکمات را حتی در دادگاههای نظامی دیده بود از جمله محاکمه خودش و یارانش با حضور چند وکیل، ۳۰ جلسه و حدود یکسال بطول انجامید. آقای بازرگان با وادار ساختن ارتشبد قره باغی به اعلام بیطرفی یا بهتر بگوئیم تسلیم ارتش، موجب مرگ بیش از ۶۰ نفر از امرای ارتش شد با اینکه می دید حتی سرلشکر مطبوعی پیرمرد بجرم اجرای دستور رضاشاه در مشهد بعد از پنجاه و اندی سال پیش به جوخه اعدام سپرده می شود یا پاکروان را که با وجود نامه تشکر خمینی در باره رفتار مأمورینی که در تبعید او را همراهی کرده

۱ - اعضای آخرین شورای انقلاب بدین شرح بوده اند: آیت الله سید محمد طالقانی، آیت الله حسینعلی منتظری، مهندس مهدی بازرگان، آیت الله مرتضی مطهری، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر یدالله سبحانی، آیت الله سید علی خامنه ای، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت الله محمد بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، حجت الاسلام محمد جواد باهنر، آیت الله محمد رضا مهدوی کنی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر ابوالحسن بنی صدر، مهندس مصطفی کتیرایی، صادق قطب زاده.

بودند به اعدام محکوم کردند، کماکان به پست نخست وزیری چسبیده در مقابل این همه قانون شکنی و ظلم حاضر به اعتراض و کناره گیری نشد و موضوع را به گله گزاری در تلویزیون محدود کرد که بگوید از بالای سر دولت آدم می کشند و خود را بی گناه نشان دهد. آیا یک ایرانی معتقد به دموکراسی می تواند نظاره گر این همه جنایت باشد و مهر سکوت بر لب زند و آلت دست آخوندها شود؟

سالها پیش مطلبی از آقای حسن بهگر ساکن استکهلم در نیمروز شماره ۵۹۵ چاپ شده بود که حق مطلب را در باره بازرگان و نهضت آزادی ادا کرده بود. آقای بهگر ضمن یک ارزیابی انتقادی از کارنامه نهضت آزادی و آخرین حمله های دکتر یزدی به ملیون ایران نوشته بود: «کار بازرگان در ایران هولناک تر از کار محمد علی جناح در هند بود». و اضافه کرده بود که: «استبداد جمهوری اسلامی از شکم نهضت آزادی بیرون آمد و در آمیختن مذهب با «ملی» نهضت ملی ایران را منحرف کرد و شتری که نهضت آزادی آن را بالا برد اول خود بازرگان را پائین آورد» و در پایان اضافه کرده بود که: «نام نهضت مقاومت ملی را آقای بازرگان و نهضت آزادی به انحصار خود درآوردند، ابتدا توسط شخصیت های لائیک هوادار مصدق عنوان شد».

مطلبی به خاطر آمد که بازگو کردن آن خالی از لطف نیست و طرز فکر بازرگان را بخوبی نشان می دهد. ماجرا از این قرار بود که از طرف جبهه ملی مأموریت یافته ام که به اتفاق مهندس حبیبی برای حل مشکل آمدن نفت به تهران به اهواز بروم تا با اعتصابیون به گفتگو بنشینیم و موافقت آنان را برای توزیع نفت در داخل جلب کنیم. یک جت اختصاصی ۸ نفره دولتی ما را به اهواز برد. در ظرف ۲۴ ساعت تمام کارها با همکاری مقامات محلی روبراه شد، کارگران زندانی آزاد شدند، در باشگاه کارگران با حضور بیش از هزار نفر از کارگران یک کمیته پنج نفری برای نظارت بر امر صدور نفت بوجود آمد. رنود که متوجه شدند انجام این کار موفقیتی برای جبهه ملی خواهد بود، بدستور خمینی آقای رفسنجانی و بازرگان مأمور آمدن به اهواز شدند و روز سوم اقامت ما در اهواز سر و کله رفسنجانی

همراه بازرگان، صباغیان و کتیرائی پیدا شد. ترکیب هیئت نشان میداد که سعی بر این است که از دخالت ملیون در کارها پرهیز شود و آخوندها و گروه بازرگان کارگردان اصلی باشند. در فرودگاه آقای بازرگان طی سخنانی خطاب به مردمی که به استقبال آمده بودند گفت: امام خمینی به آقای رفسنجانی و بنده مأموریت داده اند که مشکل صدور نفت به تهران را حل کنیم که بنده هم آقایان صباغیان و مهندس کتیرائی و مهندس حسینی را برای انجام این مأموریت انتخاب می‌کنم.»

هیچیک از این آقایان جز حسینی صلاحیت این کار را نداشتند. صباغیان در زندان قزل قلعه وسیله سرگرمی بود و برای خنده سر بسرش می‌گذاشتند که وسیله بازرگان وزیر کشور شد تا رفسنجانی را که به اسم معاون مشغول بود در پست وزارت کشور جا بیاندازد. از طرح بقیه ماجرا و آنچه با حضور آقایان گذشت صرف نظر می‌کنم. تلفن‌های مکرر دکتر سنجابی از تهران راجع به قبول نخست‌وزیری از طرف بختیار و اصرار او که هر چه زودتر به تهران برگردم مرا ناچار ساخت مدارکی را که در ۱۰ صفحه بزرگ از وضع موجود مربوط به نفت که با همکاری صمیمانه کارکنان و مقامات شرکت ملی نفت تهیه کرده بودم با اسامی اعضای کمیته پنج نفری نظارت در امر صدور نفت تحول بازرگان بدهم. او در بالاخانه مخصوص «خلوت» راز و نیاز آیت‌الله بهبهانی مشغول نماز بود، به سراغش رفتم، مدارک را به ایشان دادم. بازرگان تأکید کرد هرچه زودتر به تهران برگردم تا شاید رفیق مشترکمان را از این کار بازدارم، در جواب ایشان گفتم فکر نمی‌کنید رفیقمان راه درستی را انتخاب کرده است؟ چون او معتقد است خطر دیکتاتوری مذهبی در پیش است و آخوندها می‌خواهند این بار تمام قدرت را از شاه به شیخ منتقل نمایند. آقای بازرگان گفت: مردم ایران پای بند مذهب هستند و تنها از این راه می‌شود از شر شاه نجات یافت. گفتم مشکل ما شاه نیست، عدم اجرای قانون است، بعلاوه تاریخ نشان داده است که همیشه از آخوند جز خیانت چیز دیگری نصیب مردم و کشور نشده است ماجرای قائم مقام و نقش میرزا مهدی امام جمعه، قتل امیرکبیر

فتوای جهاد و از دست رفتن ۱۷ شهر قفقاز و مساجرای شیخ شفتی در اصفهان و رفتار کاشانی با مصدق را مطرح کردم. پاسخ او این بود که این دفعه موضوع فرق می کند طبقه جوان تحصیل کرده مذهبی زیاد هستند و به آخوندها اجازه یکه تازی نخواهند داد و مهم تر از همه، آنها در حکومت دخالت نخواهند کرد و کارها در دست خودمان خواهد بود. متوجه شدم که نفرت از شاه و رویای دست یابی به قدرت چشم حقیقت بین او را کور کرده است و بحث بی فایده است، خدانگهدار گفتم و راهی فرودگاه شدم.

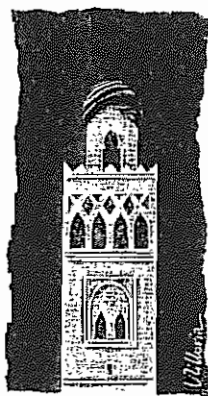
او عاشق مقام بود و دنبال استقرار حکومت اسلامی و برخلاف سران جبهه ملی با برنامه ریزی به فکر ایجاد یک سازمان با استفاده از مذهب بود و تلاش می کرد جوانان را بطرف مذهب سوق دهد.

مهندس بازرگان برای تأمین هزینه های مبارزاتی با عده ای از مهندسین و استادان دست به ایجاد شرکت یاد زد. با اینکه با شاه مخالفت می کرد از ضعف یا گذشت شاه بهره گرفت و کارهای مهمی با اشاره شاه به شرکت یاد واگذار شد از جمله تأسیسات ساختمان شرکت نفت، تأسیسات ساختمان وزارت کشور، تأسیسات بیمارستان شرکت نفت، اسپالت راه بندر عباس و صدها کار دیگر. او همه امکانات را در خط استقرار حکومت اسلامی بکار می گرفت و در یک فرصت مناسب با خمینی بیعت کرد تا فاتحه مشروطیت و قانون اساسی را که آخوندها از همان آغاز با آن مخالف بودند بخواند و با برقراری حکومت ولایت فقیه و تکیه بر قواعد ۱۴۰۰ سال پیش قلم بطلان بر همه مظاهر دموکراسی کشید و در مقام اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی به قصه گوئی و سرگرم کردن مردم پرداخت تا آخوندها بتوانند بر اوضاع مسلط شوند و همه کارها را قبضه نمایند و دیکتاتوری نعلین را جا بیاندازند. اگر بگوییم بازرگان خمینی را نمی شناخت یا خمینی ابتدا قصد حکومت نداشت ساده اندیشی است زیرا خمینی سالها پیش مانیفست خود را نوشته و منتشر ساخته بود و در آن خیلی صریح از حکومت اسلامی و ولایت فقیه و اجرای قوانین قرآنی سخن گفته بود و آقای بازرگان با شناخت کامل خمینی، بیعت و همکاری با او را پذیرفته و کشور را بدست

جنایتکارانی سپرد که دین را وسیله دستیابی به قدرت ساخته بودند. خطا و خیانت مدعیان نهیضت آزادی به آرمان های ملی و دموکراسی و تلاش در جهت استقرار حکومت دینی به بازرگان خلاصه نمی شود. جانشین بازرگان، آقای ابراهیم یزدی در دشمنی با آزادی و ملیت دست همه را از پشت بسته است. حالا چنین فردی آنهم در رژیم می که آمریکا را شیطان بزرگ می نامد و دیپلمات های آنرا به گروگان می گیرد چگونه به مقام وزارت خارجه میرسد جای حرف و سخن بسیار است. او از نظر مذهبی درست پایش را جای پای بازرگان گذاشته، برای نمونه یک قسمت از مصاحبه او را با نیمروز چاپ لندن شماره ۴۶۳ می آورم: «... در آیات متعددی از قرآن کریم امر به معروف و نهی از منکر فریضه مهمی در جامعه اسلامی معرفی گردیده است از جمله در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران این امر مهم مورد تأکید قرار گرفته است... در روایات معتبر اسلامی نیز امر به معروف و نهی از منکر جایگاه ویژه ای دارد از واجباتی چون نماز، روزه، حج و جهاد در راه خدا جایگاه ویژه ای دارد... حضرت علی (ع) اثر و ارزش امر به معروف و نهی از منکر را از حاصل جمع تمامی کارهای خیر از جمله جهاد در راه خدا بالاتر شمرده و آنها را به مثابه آب دهانی در برابر اقیانوس دانسته است...» ملاحظه میفرمائید که کبود چیزی کمتر از کهر ندارد. این چنین فردی که جابجا از قانون اساسی^۱ و اصل ولایت فقیه و حکومت اسلامی دفاع می کند که درست نقطه مقابل دموکراسی و حاکمیت مردم است چگونه نام نهیضت آزادی بر خود نهاده است؟ سازمانی که ملت نمی شناسد و از امت اسلامی سخن می گوید.

۱ - آخرین اعلامیه ملی - مذهبی ها (با ۱۷۲ امضاء از جمله هاشم آغا جری، پنج تن از خانواده بازرگان، ابراهیم یزدی، سبحانی ها، توسلی ها، پیمان ها، ماشاء الله شمس الواعظین، احمد صدر حاج سید جوادی، هاشم صباغیان، کدیورها، اکبر گنجی، علی اکبر معین فر و...) پس از آغاز جنگ در عراق (۲۱ فروردین ۱۳۸۲) منتشر شده، با توجه به عواقب جنگ حکومت اسلامی را تشویق به همراهی با مردم و اعمال قواعد دموکراسی کرده و بویژه سردمداران را از نقض قانون اساسی حکومت اسلامی برحذر داشته اند.

آنچه مهندس بازرگان و نهضت آزادی تا بحال انجام داده اند جز در جهت پایمال کردن حق حاکمیت ملی و آزادی چیز دیگری نبوده است مگر اینکه از آنچه توسط گردانندگان رژیم بر سرشان آمده عسرت گرفته و به اصل جدائی دین از حکومت تن دهند و قبول کنند که اسلام و آزادی دو مقوله جدا از همدیگر و حکم آب و آتش را دارند.



فریب و دروغ بزرگ



فریب و دروغ و خدعه تنها در انحصار خمینی نبود. در قاموس روحانیون بقدرت رسیده هر کاری زیر پوشش مذهب مباح و گهگاه واجب است گوئی چهره رژیم از ابتدا با این خصوصیات ساخته و پرداخته شده است. در شماره ۱۹ چند مورد از اظهارات خمینی قبل از رسیدن به قدرت آمده بود که نمودار ۱۸۰ درجه تغییر و فریب و دروغ بود. در این شماره نیز مطالبی از بیانات امام و احمد جنتی، رفسنجانی، مصباح یزدی و شیخ محمد یزدی را میخوانید.

خمینی: «... مردم برای جمهوری و شکم و آزادی جان نمی دهند مردم نمی خواهند برای آزادی خودشان بمیرند تا من آزاد بشوم. اینها حرف است آنی که میتواند مردم را بسیج کند آن اعتقاد به این است که غیر از این عالم یک جای دیگر هست بهتر از اینجا. همانطور که در صدر اسلام این عقیده مردم یک جمعیت کمی را برد. دو تا امپراطوری روم و ایران را یک عده معدود عرب با نداشتن هیچ ساز و برگ جنگی هر چندتایشان یک شتر، یک شمشیر، در بعضی جنگها نداشتند چیزی بخورند، روزه می گرفتند بعضی وقتها یک دانه خرما را در یک شبانه روز در بعضی جاها یک خرما را این دهنش می گذاشت و بعد درمی آورد دهن او می گذاشت یک همچه جمعیتی بر دو امپراطوری به آن بزرگی غلبه کردند. این غلبه برای چی بود و غلبه ایمان بود می گفتند اگر ما بکشیم بهشت می رویم، اگر کشته هم شویم به بهشت می رویم...» (صحیفه امام جلد یازدهم صفحه ۱۸۳)

احمد جنتی در نماز جمعه ۱۷ آبان ۱۳۸۱: «اکثریت کیست یک عده عرق خور، خانم باز هستند که پول میگیرند و رأی میدهند...»

رفسنجانی در نماز جمعه تبریز دیماه ۱۳۸۱: «افرادی که خواهان آزادی هستند برای رسانه های خارجی خوراک تهیه می کنند، قشر روحانی را مورد حمله قرار میدهند آنها غافلند که هر جا قرآن و روحانیت مورد توجه مردم است استکبار بخود می لرزد. هر سخنی که آیت الله خامنه ای بر زبان می آورد دنیا و دشمنان اسلام را می لرزاند...»

آیت الله مصباح یزدی در نماز عید فطر: «در اسلام اکثریت ملاک نیست گاهی اتفاق می افتد. همه مردم در زمان انبیا بت پرست بودند پس باید پیغمبر می گفت اینطور می خواهد. اگر رأی اکثریت اعتباری داشت اصلاً پیغمبر حق نداشت دعوت به توحید کند چون بیش از ۹۹ درصد مردم عربستان بت پرست بودند. مگر رئیس جمهور سابق امریکا که با رأی اکثریت انتخاب شده بود فساد جنسی نداشت؟ مگر رئیس جمهور فعلی پرونده فساد مالی ندارد؟ او هم با اکثریت آمده است. می گویند حالا چون اکثریت داشته اند همه باید از او پیروی کنیم آن وقت بگوئیم این دموکراسی است؟ چه بدیلی بهتر از ولایت فقیه، آیا این دموکراسی غربی قابل مقایسه با حکومت ولایتی است؟ این کفران نعمت است که ما آرزو کنیم که حکومت ولایت فقیه برچیده شود و بجایش همان دموکراسی غربی بیاید و رئیس جمهور بجای رهبر به نشیند که نماینده خداست.

شیخ محمد یزدی در نماز جمعه ۱۱ بهمن ۱۳۸۱: «حکومت روحانیون ایران را به اوج سريلندی و رفاه و آزادی رسانده است من تعجب از اینکه حکومت را متهم به نقض حقوق بشر می کنند اگر ما کسانی را وقتی می بینیم خیانت می کنند محاکمه شان می کنیم اگر ما یک روزنامه ای را که احیاناً می بینیم اهانت می کند، جسارت می کند، اگر ما مثلاً یک چنین روزنامه یا هر روزنامه دیگری احیاناً برخورد می کنیم فوراً می گویند نقض حقوق بشر است! یعنی در کشور هر که هر کاری می خواهد یکسره هیچکس هیچ چیز نگوید، می خواهند حکومت اسلامی را واژگون کنند اگر با آنها مقابله کنیم حقوق بشر رعایت نشده است...» ●

معجزه در اسلام

معجزه نظم جهان را بهم میزند و آن را انکار می کند

در مبحثی دیگر ما در باره زبان ایمان صحبت کردیم. زبان ایمان زبان خاصی است که با زبان عادی مردم فرق بسیار دارد. هر یک از ایدئولوژی ها، فاشیسم، کمونیسم، مسیحیت و اسلام مخصوصاً برای خود یک زبان ایمان درست می کنند کادرهای آنها با هم به این زبان صحبت می کنند، در تبلیغاتشان از این زبان استفاده می کنند. در اسلام از آخوند و ملا گرفته تا مجتهد و آیت الله، آخوندها به این زبان با یکدیگر صحبت می کنند. اما این هم هست که زبان ایمانی یک ایدئولوژی برای کادرهای ایدئولوژی های دیگر اصلاً قابل فهم نیست. این کادرها زبان ایمانی دیگر را لقلقه زبان می دانند. البته لغات چندی برای آنها مشترک است مثلاً مقدس، جهنم و بهشت. ولی هرکدام در فرهنگ خود به نوعی آنها را تعریف می کنند، مثلاً بهشت اسلامی با بهشت مسیحیت فرق دارد.

بهمین دلیل امکان اینکه بین صاحبان این ایدئولوژی ها تفاهم یا همکاری بوجود آید وجود ندارد. کمونیست با مسلمان آشتی ناپذیر است. مسیحی با مسلمان همیشه در جنگ است و جنگ های مذهبی بدرستی از عدم تفاهم زبان های ایمانی بوجود می آیند و قربانیان بسیار زیادی از انسانها می گیرند.

این اختلاف فقط در بین مذاهب نیست، در هر کدام از این ایدئولوژی ها فرقه های مختلفی بوجود می آیند. این فرقه های داخلی هر ایدئولوژی دشمنی شدیدتری نسبت به فرقه های داخلی ایدئولوژیک دارند تا نسبت به ایدئولوژی ها دیگر. کشتار و قتل عامی که سنی ها و شیعه ها با هم داشتند سبب کشتن میلیونها آدم شد یا قتل عام های کاتولیک ها و

پروتستان ها و غیر اینها و مخصوصاً کمونیست هسا و تجدیدنظرطلبان و امثال آنها. سؤال اصلی این است که این همه خشونت و آدم کشی چه دلیلی دارد؟ دلیل آن روشن است. میدانیم که خدا یا خدایانی نیستند بلکه انسانها این خدایان را میآفرینند و بدور آن خدایان، نیروهای سیاسی بوجود میآورند و این نیروها بکار دست گرفتن قدرت سیاسی معمولاً در خارج از چارچوب جامعه خودی می آیند. این بحث دراز است و فعلاً بماند. به اصل مطلب خود برگردیم. نه فقط ایدئولوژی ها بلکه فرقه ها نیز یک زبان ایمانی خاص دارند که این زبان های ایمانی برای دیگر فرقه های یک ایدئولوژی قابل فهم نیست.

معجزات

یکی از فصول بسیار مهم زبان های چوبی مذاهب ایدئولوژیک مسئله معجزات است، هر چند دستگاه های ایدئولوژیک غیرمذهبی و در بین آنها کمونیسم نتوانسته است خود را از معجزات بدور دارد (معجزات مائوتسه تونگ). کار ما در این نوشته بررسی این فصل از زبانهای ایمانی است.

معجزات عموماً بر فرضیه روح متکی می باشند. فرضیه روح باین اعتقاد است که آدمیان بجز این بدن مادی دارای روحی هستند که گویا تن را اداره می کند و همیشه همراه با تن مادی است. وقتی آدم میمیرد این روح از تن جدا شده و به آسمان میرود و گاهی هم دور زمین می چرخد. کسانی بودند که در سالهای پیش دور یک میز گرد جمع می شدند و روح افراد مرده معینی را حاضر می کردند و با این روح صحبت می کردند.

بنیم منشأ این روح کجاست. قبلاً آدم های اولیه روح را نمی شناختند و برای مردگان و مسکن آنها فرض هائی میکردند. گویا اول بار مفهوم روح را شامانهای اهل سیبری ابداع کردند. تماس آنها با یونانیان که در دریای سیاه به تجارت مشغول بودند سبب شد که بعضی از یونانیان و بخصوص فیثاغورث که ریاضی دان بود به وجود روح اعتقاد حاصل کنند.

بعد از فیثاغورث فیلسوف معروف یونانی افلاطون نه فقط به وجود روح اعتقاد یافت بلکه از همین راه فرضیه «مثل» را فراهم کرد که باعث تأخیر بسیاری در پیشرفت فلسفه گردید. مسیحیان و بعدها مسلمانان از نظرات او در ایجاد «فلسفه» روحانی خود بهره فراوان بردند. در هر حال اگر روح را از این دو مذهب بگیرند، اصلاً حرفی باقی نماند که بزنند و اعجاز نیز در رابطه با روح است. از آنجا که مسئله روح هیچ پایگاه علمی ندارد کل آنچه راجع به روح میگویند فرضیه ای توخالی است و روحانیت براساس این پا در هوا بودن چه در مسیحیت و چه در اسلام پا گرفته و خواستار حکومت بر جهان می باشد.

چطور مسئله معجزه طرح میشود؟

مسئله معجزه با مفهوم علیت همراه است. اگر قرار باشد تغییرات عناصر طبیعی و اشیاء تابع علیت های مادی باشند در این صورت برای اتفاقی که آن را یک معجزه می نامند باید یک علیت مادی در نظر بگیرند. اما برای هیچ یک از معجزه ها نمیتوان یک دلیل مادی و منطقی یافت. علیت های مادی، نظم جهان مادی را می سازند. اما سازندگان معجزه ها در پی یافتن علت مادی حادثه ای که آنرا معجزه می نامند بر نمی آیند، بلکه به علت های ماوراء مادی اعتقاد دارند. این طرز تفکر مربوط به مردمان عهد عتیق است و ما برای خلاصه کردن مطلب بهتر است قبلاً آنچه را که مردم شناسان در باره طرز تفکر افراد و جوامع عهد عتیق گفته اند در اینجا بیاوریم. در جریان توصیف تفکر عهد عتیق بسیاری از باورهای جامعه خودمان را در قبل و بعد از انقلاب اسلامی باز خواهیم یافت.

طرز تفکر مردمان عهد عتیق

اولین تحلیل های جامعه شناسی در باره اعتقادات مردمان عهد عتیق را کسانی شروع کردند که یک مکتب آنیسمس ساختند. بزرگترین

شخصیت های این مکتب مورگان آمریکائی، اسپنسر انگلیسی و فرایزر متخصص مذاهب قدیم بوده اند. در این مرحله از تفکر مردم شناسی فرض بر این بود که طرز تفکر انسان میتواند مراحل مختلفی را پشت سر هم بگذارد و چنین تصور میکردند که طرز تفکر عهد عتیق ممکن است دچار تحولی شود و به طرز تفکر مدرن پیوندد. اما کارهای کسانی مثل لوی بردل نشان داد که این طرز تفکر خاص مردم عهد عتیق است و قابل تبدیل به طرز تفکر مدرن نیست. عرب همیشه در عهد عتیق باقی میماند و در زندگی جمعی خود هیچگاه به طرز تفکر مدرن نمیرسد اما این دلیل نمیشود که یک طفل عرب که در دنیای مدرن تربیت شده است همان سیستم تفکر عتیق را داشته باشد. خلاصه اینکه مسئله نژادی نیست بلکه فرهنگی است. فرهنگ عهد عتیق همیشه همان میماند که از اول بسوده و دچار تحول و پیشرفت نمیشود. نمیتوان قرآن و جن را از یک جامعه عربی برداشت و نشان خواهیم داد که این نوع افکار و ادبیات مربوط به سیستم فکری عهد عتیق است. در ابتدائی که مردم شناسان به این مسئله توجه کردند اول بار ژان ژاک روسو این جوامع را وحشی میشمرد. بعد از او لوی بردل آنها را جوامع اولیه نامید ولی مردم شناسان اخیر در این لغات نوعی تحول و تکامل دیدند که این جوامع از آن فارغ هستند و از آن پس و امروز آنها را جوامع عهد عتیق مینامند.

خصوصیات تفکر عهد عتیق

همه موضوع برمیگردد به شکل استدلال مربوط به علت وجود حوادث. انسانهای اولیه جستجوی علت حوادث را از طریق روایا و خواب دیدن ها شروع کردند. آنها آنچه را که در خواب می دیدند واقعی و موجود احساس میکردند و تصورشان این بود که موجودیت خودشان دوگانه است: یکی اینکه در بیداری است و دیگری آنست که در خواب می دیدند و این دوگانگی یکی تن و جسم و دومی «روح» است و این دو همیشه با هم اند. با تعمیم این فکر باین نتیجه رسیدند که نه فقط انسانها دارای روح هستند

بلکه اشیاء دارای روح می باشند و نموده‌ها و عناصر طبیعی را این ارواح غیبی درست کرده اند و وجود این اشیاء در اختیار و اراده این غیبیات است.

این موجودات غیبی خود بمانند جامعه انسانی دارای سلسله مراتب می باشند. جن ها در پایین ترین مرتبه، فرشتگان بعد از آنها و خدا (الله) در رأس آنها است و جن ها هم بمانند انسان دارای جامعه ای می باشند. ممکن است جن با انسانی دوستی کند یا دشمنی. باین ترتیب علت اصلی حوادث طبیعی این است که یک نیروی غیبی چنین خواسته است و همین ارواح غیبی دلیل وجود حوادث می باشند. مردم شناسان غیرایرانی اصطلاحی بکار میبرند که شاید معادل فارسی آن عرفانی باشد و آن لغت میستیک است. این نیروهای میستیک دارای عواطف می باشند که ممکن است خوب یا بد باشد. این نیروها را مردم اندونزی «مانا» می گفتند و آن قدرتی بود توانا بر همه چیز، مطلق و همه جا حاضر.

نکته دیگر اینکه مردم عهد عتیق فرد انسان جداگانه ای را نمیشناختند، هر فردی خود را جزئی از گروهی که به آن تعلق داشت می شناختند. اگر کسی کشته می شد شخص معینی او را نکشته بلکه طایفه ای که قاتل به آن تعلق دارد او را کشته است (قانون قصاص در اسلام).

یک نوع دیگری از نیروهای غیبی را میتوان در اعداد دید. کسانی که علم جفر را خوانده اند میدانند که بعضی از اعداد دارای یک نیروی باطنی می باشند و رابطه بین ماده و دنیای غیبی را برقرار می کنند. مثلاً عدد «۱۳» یا عدد «۹» (برای بهائی ها) یا عدد «۷۲» (امام حسین و همراهان او). باین ترتیب نیروهای زنده این نوع اعداد که همه اعداد از این نوع نبوده و فقط اعداد ریاضی می باشند رابطه بین دنیای مادی و دنیای روحی را بوجود میآورند و کثرت را به وحدت وصل می کنند. این اعداد احساس ندارند و فوق احساس هستند. این اعداد دارای جوهرند و جوهرهایشان فرق می کند و دارای سلسله مراتب می باشند. از جمله و

شاید مبدع این نوع فکر باز هم فیثاغورث است، که با اشاره به بعضی اشکال هندسی تتراکتیس و کاترمر مکعب و هرم و دایره و غیر این اشکال تصور می کرد که به اسرار کیهان دست یافته است و باز هم بعد از فیثاغورث افلاطون است که برای اعداد و بعضی از اشکال هندسی قدرت باطنی تشخیص میدهد و همین ایده بعد از سقوط رم توسط اعراب بدست مسلمان ها می افتد و چنین بنظر میآید که رمل و اسطرلاب در رابطه با همین قدرت اعداد است که اعراب مسلمان آن را بکار می ببرند. بعدها ژوزف مستر میگوید اعداد را از میان ببرید هیچ چیزی از علم و هوشمندی باقی نماند و همین اعدادند که وسیله غیب گونی قرار میگیرند که خود یک معجزه است.

اینها بودند باختصار مکانیسم تفکرات عهد عتیق. روشن است که معجزه درست در همین چارچوب می گنجد. اگر حادثه ای اتفاق افتاده این اتفاق نتیجه علیت های مادی نیست بلکه یک اراده متعلق به یک نیروی غیبی خواسته است که آن اتفاق بیفتد و اگر کسی معجزه کند دلیل بر این است که با نیروهای غیبی (جن یا خدا) در رابطه است و هر قدر بیشتر رابطه داشته باشد ارزش بالاتری دارد. بهمین دلیل است که به بزرگان مذهبی یا عرفانی معجزات زیادی را نسبت میدهند و اهمیت شخص مذکور با تعداد معجزاتی که کرده افزایش می یابد.

جادوگری و سحر و جادو نیز در همین مقوله طرز تفکر قرار دارند. انسانهای عهد عتیق که به نیروهای غیبی اعتقاد دارند سعی می کنند با این نیروها رابطه پیدا کنند و از آنها برای رفع مشکلات زندگیشان کمک بگیرند، گویی این موجودات غیبی حرف و سخن آدمیان را می فهمند و اگر خواستند به او کمک می کنند. این موجودات غیبی مخصوصاً بالاترین آنها که الله باشد نیاز به ستایش دارند. از اینجا است که دعا و نماز شروع میشود که مشحون از ستایش بزرگ ترین نیروی غیبی است. نیروهای غیبی همانند انسان تشکیلاتی دارند و رئیس آنها همیشه بر تخت پرجلالی تکیه زده و از همانجاست که حکم فرمانی می کند و به آنها

مأموریت میدهد. یکی مأمور مرگ آدمیان است (عزرائیل) دیگری مأمور گرفتن تماس با نماینده آدمیان (جبرئیل)... از این گذشته دستگاه اطلاعاتی نیروی بزرگ غیبی بسیار وسیع است بطوریکه توانسته است برای هر فرد انسانی دو جاسوس بفرستد، یکی بر شاخه راست او سوار است و دیگری بر شانه چپ تا اعمال بد (گناه) و خوب (ثواب) آنها را گزارش دهند. البته نیروی غیبی بزرگ یا درست تر، بزرگترین نیروی غیبی محکمه عدالتی دارد که در آن انسان ها بعد از مرگشان محاکمه میشوند و زندان وحشتناکی برای تنبیه آدمیان ساخته است (جهنم) که در آن آدمیان تا ابد باید بسوزند و سوخت آنها را نیز از آدمیان معین کرده است (قرآن، سوره ابولهب)...

در زبان ایمانی (عهد عتیق) اسلام فقط انسان ها نیستند که با موجود غیبی بزرگ حرف میزنند. مکالمه دو جانبه است. بزرگترین موجود غیبی نیز با انسانها حرف میزند ولی وسیله آن وحی است که نه یک موج است و نه یک سیم تلفن. تنها شرط این مکالمه دو طرفی این است که نماینده خدا جبرئیل را احضار کنند تا جبرئیل حرفهای غایب بزرگ را به محمد ابلاغ نماید.

وقتی محمد میخواهد یکی یا چند نفر از آدمیان را به اسلام درآورد دستگاه این مکالمه دو طرفی بکار می افتد. اول اینکه الله قصد محمد را می فهمد که میخواهد اعجازی صورت بگیرد و از آن بالا به درختی که در مقابل محمد قرار دارد دستور می دهد که با تنه و ریشه خود جابجا شود و به جلو محمد برود تا انسان یا چشم خود ببیند که درخت به امر محمد جابجا میشود، پیش او می آید و سپس عقب رفته در جای خود قرار میگیرد.

البته محمد از مجموعه این اعجازها نتیجه بزرگی میگیرد و بیه انسانها ثابت می کند که نیروی غایب یگانه برحق است و همه باید امر او را اطاعت کنند و محمد رسول اوست. از جمله اعجازهای بزرگ یکی هم این است که این نیروی غیبی توانسته است با بکار بردن تنها یک کلمه (کن)

آسمان و زمین را خلق کند و جانوران و انسانها را از نیستی به هستی آورد و برای اینکه زمین که مسکن انسانها است یکباره نترکد کوهها را خلق کرده و آنها را بشکل نوار به زمین میخکوب کرده است.

قدسی

جامعه شناس و مذهب شناس بزرگ فرانسوی امیل دورکیم بدنبال اسپنسر انگلیسی و اگوست کنت فرانسوی بدنبال این افتاد که معنی مذهب را پیدا کند. البته خود او مذهبی نبود و حتی بی خدا بود. فرنگیان این نوع اشخاص را آتیه (athée) میگویند. با این وجود از آنجا که ملاحظه میکرد مذهب یک امر عمومی جامعه شناسی است و میدانست که مذهب ربطی به خدا ندارد چون بسیاری از مذاهب از جمله بودائیسیم بی خدا هستند به این فکر افتاد که ساده ترین شکل مذهب را توصیف کند و این شکل ابتدائی مذهب را نزد بومیان استرالیا یافت که در آن مسئله قدسیت در مقابل غیر قدسیت قرار میگیرد. در فارسی و عربی این تقابل را بعنوان شرعیت و عرفیت ارائه میدهند. بنابراین یک مذهب چه خداپرست و چه غیر آن مجموعه ای بهم پیوسته از باورها و رفتارهاست که مرکز آن قدسیت است. حال باید بدانیم که قدسیت چیست، چه چیز مقدس است و چه چیزهایی عرفی هستند. مقدس بنا بر آنچه نزد مردمان بومی استرالیا می گذرد آن چیزهایی هستند که دارای «تابو» میباشند، نمیتوان به آنها نزدیک شد، دست زد، بدون اینکه شرایط و مناسکی را بموقع اجرا گذاشت. باین ترتیب ما در مقابل دو نوع مذهب قرار میگیریم: مذهبی که مقدسات آنها بی خداست و مذهبی که مقدسات آنها در رابطه با خدا می باشند. تابو چیزی است که به آن نمیتوان بدون تشریفات نزدیک شد یا دست زد. آیا در جوامع مدرن نیز تابو وجود دارد؟ جواب مثبت است. در یک جامعه بی خدا مقدساتی هستند که خدائی نیستند. کسانی که تاریخ مشروطیت ایران را خوانده اند می دانند که ستارخان در مقابل سفیر روسیه دو چیز را مقدس خواند که در مذهب اسلام مقدس نیستند. او مجلس شورای ایالتی

مشروطه را در آذربایجان مقدس خواند و نیز پرچم ایران را در مقابل پرچم روسیه که سفیر آن کشور را بزیر آن خوانده بود مقدس خواند و گفت: من می‌خواهم پرچم هفت کشور در زیر پرچم ایران باشند، و تو مرا بریز پرچم روسیه می‌خوانی؟

مردم شناسان این مسئله را بخوبی روشن کرده اند. آنها بین مقدسات انسان شناسی و مقدسات خدانشناسی فرق گذاشته اند. مسئله مشکل و بغرنج است، از آن بگذریم، فقط یادآور می‌شویم که مسیحیت و اسلام مقدسات خود را جانشین مقدسات جوامعی کرده اند که آنها را تسخیر نموده اند. مکانهای ستایش موجودات غیبی بزرگ (پدر در مسیحیت و الله در اسلام). کلیسا، کاتدرال و شعبات آنها و نیز مسجدها، تکیه ها همه مقدس هستند، که مکانهای معادلی در جوامع تسخیر شده ندارند مگر قصرهایی که موجودات عینی (رؤسای جوامع) در آنها ساکنند. تخت جمشید و قصر بزرگ مدائن از این جمله بودند. بغیر مکانها آئینانی که با غایب های بزرگ در رابطه اند سازمان های کلیسایی در مسیحیت و سلسله مراتب «روحانیون» در اسلام در مسیحیت تقدس را بر روزهای سال نیز انتقال داده اند. کافی است که یک تقویم اروپائی را ورق بزنیم ۳۶۵ روز سال به اسم مقدسات مسیحی نامیده میشوند. در اخبار مربوط به هواشناسی از جمله روزها و نام های مقدس بر آنها به مردم یادآوری میشود.

نه فقط مکانها و مقدسات الهی حتی همه آنچه که به بدن و تن محمد مربوط میشوند نیز مقدس هستند. در عوض تمام روزهای عیدهای ملی نجس هستند و باید حذف شوند مثلاً جشن نوروز یا چهارشنبه سوری یا جشن مهرگان و تمام عیدهای ملی ایرانی که گاهنامه ایرانی را پر کرده اند. نه فقط آنچه به تن محمد مربوط است مقدس است بلکه کاغذهایی که روی آنها گفته های محمد با اسم قرآن نوشته شده اند مقدس هستند نمیتوان آنها را سوزاند یا کثیف کرد یا به آب انداخت. قوانین و مناسکی که به مقدسات سر و کار دارند نیز مقدس هستند. معجزات نیز با قدسیت در ارتباط هستند.

چه کسانی معجزه را میسازند؟

گفتیم که معجزه حادثه ای غیرمادی و غیرطبیعی است که افراد معجزه ساز آن را به صاحبان معجزه نسبت میدهند و میگویند فلان کس معجزه کرد. در فارسی مطلبی در این زمینه گفته اند. به یک صاحب معجزه روحانی نسبت دادند که وقتی از اطاق بیرون میرفت کفش هایش جلو پای او جفت میشد، یعنی از جایی که هستند تغییر مکان داده جلو پای او پهلوی یکدیگر قرار میگرفت. فضولی بود که به این جفت شدن کفش ها اعتراض میکرد، رو به روحانی کرد و گفت آیا کفش های شما جلو پایتان جفت میشود؟ روحانی جواب داد که نه. این معجزه را نوکر آن روحانی به او نسبت داده بود و حالا با حرف روحانی سخن نوکر مورد انکار قرار می گرفت. نوکر که چنین دید گفت آقا غلط کرده، خودش نمیداند که کفش هایشان جلو پایشان جفت میشود. در هر حال کسانی معجزه را می سازند که با افراد مقدس سطح عالی در رابطه اند و یا مراسم قدسیت آنها را اداره می کنند. در مسیحیت کلرژه ها، در اسلام آخوندها، تفسیرنویسان قرآن و در بسیاری از موارد مردم کوچه و بازار. اینان مقدسات را با نسبت دادن معجزه به آنها به سطح خیلی بالای احترام می برند و ما نمونه هائی را خواهیم گفت. در اسلام محمد مقدس در سطح بالائی بود بهمین جهت برای او کلی معجزه ساختند. بدیهی است که محمد خودش هیچ معجزه ای نمیکرد و نمیتوانست بکند، چون معجزه از قوانین طبیعی تبعیت نمی کند. کارهائی که میکرد آنها را به حکم خدا انجام میداد و طبیعی است که فعالیت های الله تابع قوانین مادی نبوده و هر معجزه ای که رخ میدهد نظم جهانی را بهم میریزد، و بجای نظم مادی نظم الهی را می گذارد. در ایران بغیر محمد و امامان کسان دیگری نیز هستند که به آنها معجزه نسبت میدهند، اینان عرفا می باشند که صاحب کرامات هستند. معجزه سازان مردمان بی سواد و متملقی هستند که با ساختن معجزه دکانداری کرده و از مردم عادی پول می گیرند.

معجزات در اسلام

معجزات در اسلام محدودیت ندارند بلکه دائماً همانند حدیث ها رو به افزایش هستند. هر معجزه ای که به محمد نسبت دهند درجه قدسیت الهی او را بالاتر می برد. بهمین دلیل برای شمردن معجزات در اسلام نه یک یا چند کتاب بلکه کتابخانه ها ضروری هستند. همان طور که گفتیم در دنیای اسلام بغیر از محمد کسان مقدس دیگر هم هستند که به آنها معجزه نسبت میدهند و این امر خود حجم معجزات را در اسلام افزایش می دهد.

برای ایرانیان اسنادی که در آنها از اعجاز صحبت می کنند کم نیست ولی ما در اینجا ترجیح دادیم از معجزاتی صحبت کنیم که تاریخ نویس بزرگی از آنها حرف زده است. ماکسیم رودنسون در بین شرق شناسان از افراد بکلی استثنائی است، چرا که نه یهودی بودن خانواده خود و نه شرکت در حزب کمونیست را انکار کرده و بالاخره به ناخدائی (آته بودن) رسیده است. کتاب های زیادی در رد کمونیسم و در باره اسلام نوشته است. در کتابی که با اسم محمد نوشته در فصل آخر به اعجازهایی که به محمد نسبت داده اند پرداخته و اثرات این اعجازها را در بالا بردن تقدس الهی محمد بخوبی آشکار می کند و ما در شمردن اعجازهای اسلامی به نوشته او اکتفا میکنیم.

در این فصل از کتاب میخوانیم که در اوائل قرن ۱۲ ایاد قاضی مراکشی نوشته است که هیچ پیغمبری آن مقدار معجزه که محمد کرده بظهور نرسانیده. ماکسیم رودنسون اضافه می کند که فولکلور عرب، افسانه های یهودیان و مسیحیان و مزدائیان و حتی بودائی گری منابعی بودند که بر اساس آنها برای محمد تاریخی بوجود آید که تنها درخور اسلام است. از جمله آنها اینکه وقتی محمد بدنیا آمد، کاخ امپراطوری ایران بلرزه افتاد و ۱۴ ستون آن خراب شد و بزمین ریخت. و آتش مقدس مزدائیان خاموش شد و دریاچه ای خشک گردید. نوری خارق العاده از وسط دریا بدرخشید و آن نور تا به سوریه رسید. ستارگان بزمین نزدیک شدند آنچنان که مردم ترسیدند که این ستارگان روی سر آنها بریزند و نیز گفته شد که

محمد سایه نداشت و مگس ها روی لباس او نمی نشستند و اگر موهای او به آتش می افتاد نمیسوخت. براساس یک آیه قرآن برای او تاریخی درست کرده اند که میگوید الله ماه را تحت سلطه او درآورد و محمد برای قانع کردن مردم مکه ماه را هفت بار بدور شهر بگردانید بعد ماه به دو قسمت شد و با صدائی بلند که از دور شنیده میشد به تمجید محمد پرداخت. نیمه ای از ماه به آستین چپ و نیمه دیگر به آستین راست او فرورفتند. جبرئیل از باغ آسمان ۵ سیب آورد چارتای آنها را بین ۴ خلیفه اول اسلام تقسیم کرد و سیبی که به محمد داد شروع به تمجید محمد کرد.

شاعران و نویسندگان با خواندن آواز او را تجلیل می کردند و کارهای او را به آواز بلند میخواندند و از جمله چنین گفته اند: محمد ارباب دو دنیا است و نیز او ارباب جن هاست. محمد ارباب مردم عرب و غیرعرب است. این پیغمبر است که فرمان میدهد و از ما دفاع میکند. هیچ کس راستگوتر از او نیست چه آنها که با او مخالفند و چه آنها که او را ستایش می کنند. محمد دوست خداست و از همه پیغمبران چه به لحاظ جسمی و چه به لحاظ اخلاقی بلندپایه تر است و نیز از لحاظ علم و حکمت از آن ها بالاتر است و محمد در زیبایی یکتاست.

اگر اسم او را ببرند یک استخوان خشک شده زنده میشود گوئی گلی است که با ظرافت تمام در مقابل ماه میشکفت... در آن زمان از این نوع تمجیدها بسیار زیاد بود، بعنوان مثال یک عارف (میستیک) اهل مصر به اسم دیرینی (Dirini) چند حدیث مشهور آن زمان را حکایت می کند. محمد می گفت اولین نوری که الله خلق کرد من بودم. وقتی الله تخت خدائی خود را خلق کرد در بالای آن با خط نورانی نوشت: خدائی جز الله وجود ندارد و محمد رسول اوست. وقتی (حضرت) آدم از بهشت خارج می شد دید که روی پایه های تخت الهی و همه جای دیگر بهشت اسم الله و محمد با هم نوشته شده. آدم پرسید این محمد کیست؟ و خدای بزرگ جواب داد: او از اولاد توست و اگر او نبود من ترا خلق نمیکردم. آدم گفت چون محمد مقدس است نسبت به پدر خود مهربان خواهد بود. در این موقع صدائی بلند شد که

می گفت ای آدم حالا که تو نام محمد را از بین ساکنین آسمان و زمین بزبان آوردی ما تو را قبول کردیم. یکی از خصوصیات مأموریت او این است که آب از لای انگشتانش می جهد و چون آدم برکت داری است این آب افزایش خواهد یافت. این موضوع در حدیث های زیادی از نو ذکر شده است. یکی از آنها این است که در زواره (zawra) نزدیک بازار مدینه اتفاق افتاد بدین ترتیب که موقع نماز محمد دست خود را در یک ظرف گذاشت و سیصد تن با آن آب وضو گرفتند. آناس میگوید من دیدم که آب از میان انگشتان او می جھید. از جمله خواص او «برکت» است که آنرا برای زیاد کردن غذاها بکار می برد تا آدم های زیادی را سیر کند. روزی به خانه ابوطلحه رفت، در آنجا به تکه نانی از جو برخورد، آن را خورد کرده هر قطعه ای را به کسی داد، مردم دیدند که بهمه رسید. و بعد گفت ده نفر را دعوت کنند و به آنها غذا دادند خوردند و سیر شدند و رفتند، سپس ده نفر دیگر را به غذا دعوت کردند، آنها نیز خوردند و سیر شدند. بهمین ترتیب ده نفر دیگر را دعوت کردند و تعداد کسانی که آمدند غذا خوردند و سیر شدند ۸۰ نفر بود. حیوانات نیز به آواز او را تجلیل میکردند و کسانی را که مانند آنها ستایش نمیکردند سرزنش می کردند. سخنانی که بین یک گرگ و ابهان ابن عوض رد و بدل شده بسیار مشهور است. ابهان داشت گله خود را میچراند گرگی آمد و در مقابل او ایستاد و گفت تو داری گله ات را میچرانی ولی به پیغمبری که خدا فرستاده بی اعتنایی میکنی و خدا هیچ پیغمبری را به قوه و قدرت او نفرستاده و این پیغمبری است که درهای بهشت بروی او باز میشوند و ساکنین بهشت از بالای خانه ها شاهد مبارزه طرفداران او بودند. این گله بین تو و محمد فاصله انداخته، بدون این گله تو از سربازان الله خواهی شد. در نتیجه ابهان رفت و مسلمان شد. سنجایی او بینهایت هستند. او میتواند کسانی را که باو ایمان دارند به بخشاید و به کسانی که مخالف او هستند لعنت کند. او از خدا خبر می آورد و کسانی را که به خدا صاحب او ایمان دارند اجر می دهد. او با اجازه الله دلائل قدرت خدا را فراهم می کند و او شعله نوری است که کسانی که به او ایمان

دارند این نور را می بینند و براهی که او تعیین کرده میروند. از زمان آدم این نور وجود داشت و تا امروز ادامه یافته. آدم این را فهمید و او را به عنوان واسطه بین خود و خدا انتخاب کرد. او از تمام پیغمبران والاتر است همان طور که آفتاب از ماه بالاتر می باشد و آنچنان که دریا از یک قطره آب بالاتر است. او قطب اقتدار پیغمبران است. در حلقه پیغمبران او گوهر میانی انگشتی است. او بمانند خورشید در صبح و بمانند حلقه ماه در شب است. ای امام کل زمین برخیز و به بلندمرتبه شاهی اعلی آسمان دست یاب و تبدیل به امام ساکنان آسمان شو...

در باره معراج او بسیار گفته و نوشته اند. او شبی به آسمان رفت در حالی که تن او در رختخواب بود. جبرئیل او را که بر براق (اسب یا قاطری که محمد سوار بر آن به آسمان ها رفت) نشسته بود هدایت می کرد. در باره این معراج کتابهای زیادی در قرون وسطی ترجمه شده و گویا دانتیه (نویسنده کمدی الهی) از این کتابها الهام گرفته است. در معجزات، محمد به هفت طبقه آسمان عروج می کند و در هر یک از این طبقات یکی از پیغمبران قبلی را ملاقات می کند و جبرئیل اسرار آسمانی، جهنم و بهشت را بر او فاش می کند.

روحانیون (مسیستیک)، خداشناسان و فلاسفه در باره نقش و صفات او بسیار نوشته اند. یک مسیستیک اهل اسپانیا محی الدین ابن عربی به این اعتقادات که علاقه محمد به زن ها نشانه ای از عشق او به الله است و برای این آدم و خلق آسمان، زمین، فرشتگان، انسانها و جن ها از طریق روح و جسم محمد بوجود آمده اند. مؤمنین او را ستایش می کنند، اسم او را نمیبرند مگر از او تمجید کنند. یک روز یک انگلیسی با اسم ادوارد و لان (Edward W. Lan) در یک سوق قاهره کوزه قلیان بسیار زیبایی دید که روی آن اسم سازنده را نوشته بودند. از فروشنده پرسید کی این کوزه قلیان زیبا را ساخته است؟ فروشنده گفت اسم من احمد است و اگر اسم را روی کوزه مینوشتم می بایست آن را در کوره آتش بگذارم، اسم احمد که یکی از اسامی پیغمبر است در آتش وارد میشد و من از اینکار پرهیز کردم و اسم

را ننوشتیم. مؤمنین بر این باورند که کسی که اسم محمد را برای خود انتخاب کند مورد رحمت الهی قرار میگیرد. عمر میخواست افراد اسم محمد برای بچه های خود نگذارند، زیرا ممکن است این بچه ها مورد اهانت قرار بگیرند و یا اینکه اگر دروغ بگویند دیگران خواهند گفت محمد دروغ گفت و این بسیار نامطلوب است. برحسب قوانین مذهبی اگر کسی به محمد فحش بدهد، حکم او اعدام است. چند وقت پیش یک معلم بدون توجه در باره فحش هائی که مسیحیان به محمد می دادند گزارش میداد و این حادثه در بیروت پیش آمد، در نتیجه این حرف کار به جاهای باریک رسید و دولت در این کار دخالت کرد. قرار بر این است سیگار نکشند و قهوه نخورند زیرا این کارها در زمان محمد نمیشده است. لوحه هائی به سینه نصب میکردند که روی آنها سجایای بدنی و روحی محمد را نوشته بودند و تصور میکردند که حمل این لوحه ها اثرات خوبی روی شخص خواهد داشت. میگویند محمد گفته است کسی که در غیاب من از من ستایش کند مثل این است که خود او مرا دیده است.

اولاد محمد (سیدها) دارای امتیازات اجتماعی می باشند و آنها را از طبقه اشراف و محترم می دانند و در مقابل پرخاش های آنها ساکت می مانند و بی عدالتی آنها را تحمل می کنند، زیرا پیغمبر گفته است در روز قیامت تمام ارتباطات خانوادگی از بین میروند جز ارتباطات خانوادگی من چه نسبی باشد چه سببی. سیدها با یکدیگر ازدواج میکردند تا تقدس خانواده محمد محفوظ بماند. در بسیاری از کشورها سیدها از این موقعیت خود برای بدست آوردن قدرت و ثروت استفاده کرده اند.

در مذهب شیعه در ایران از قرن شانزدهم باین طرف امامان اولاد محمد، معصوم هستند (هیچ گناهی نمی کنند) و دارای عزت و احترام زیاد می باشند. مثلاً در قرن دهم در مصر یک سیاه با اسم کافور در کوچبه سوار بر اسب میگذاشت، شلاق او بزمین افتاد، یک سید شلاق را برداشت و باو داد. کافور فریاد کشید که حالا وقت آن شده است که بمیرم. من منتظر چه چیزی هستم، در حالی که یک سید اولاد پیغمبر شلاق مرا بدستم داد و

میگویند این کافور بزودی مرد.

سنگهایی که محمد بر آنها نشسته بود مورد احترام قرار می گرفتند. یکی از این سنگها در محاجا واقع در حران بود و می گفتند خوابیدن روی این سنگ، زائیدن زن را آسان می کند. بشقاب چوبی را که محمد در آن غذا خورده بود محترم می داشتند. محمد در چاهی که در آن آب شور بود تف انداخت و در نتیجه آب شیرین شد. در اورشلیم و دمشق و دین و حران و نیز در جاهای دیگر روی سنگها جا پاهائی دیده میشوند. میگویند اینها جای پای محمد است زیرا هر کجا روی سنگی پا می گذاشت سنگ نرم می شد و جای پای او روی سنگ باقی میماند. در سال ۱۲۰۰ یکی از اولادهای پیغمبر یکی از سنگها را با خود داشت و با نشان دادن آن به مردم پول می گرفت. در هندوستان جاپاهای روی سنگ زیاد دیده میشود که مورد احترام مردم هستند. در مکه زادگاه محمد مسجدی روی یکی از جاپاها ساخته اند که خیلی مورد احترام است. در ۱۱۸۴ یک زائر اسپانیولی باسم جبیر تخته سنگ مرمری در قاب نقره را به مردم نشان میداد و می گفت ما باید صورت خود را به این سنگ بمالیم زیرا این سنگی است که نجیب ترین طفل جهان روی آن افتاده است.

در بسیاری از نقاط آثاری از تن محمد را مانند چند موی سر یا پشم هایی از بدن او یا دندان و غیر اینها یا کفش و پوشش و لباس و گلیمی که روی آن نماز خوانده بود، جلد خنجر یا تبری که در جنگ بکار برده بود نگاه می دارند و ستایش می کنند مثلاً در کشمیر جعبه ای از موهای سر او وجود دارد که آن را می ستایند. از این نوع آثار در کنستانتینوپل که بعداً پایتخت عثمانی ها شد (استانبول) بسیار زیاد یافت میشود. دو رشته از موهای او را در چهل پاکت جداگانه نگاه داشته اند و این پاکت ها را با کلی افتخار به مردم نشان می دهند.

قصه دراز شد، پایانی هم ندارد. تمام قرآن و صدها تفسیر و کتاب که در باره اسلام نوشته شده دریائی است پر از این اعجازها و ما بسهمین مختصر بس میکنیم.

در اراک دبیری داشتیم با اسم نردهگان که کتابهای چندی در باره جغرافیا و تاریخ نوشته بود و به ما تاریخ درس میداد. روزی از شاگرد تنبلی که ته کلاس نشسته بود سئوالی کرد. شاگرد کج و کوله جواب داد. دهگان رو به او کرد و گفت: ای پسر خربت نعمتی است الهی که نصیب تو شده است، آن را از دست مده و قدرش را بدان.



برای ما ایرانیان مهمترین بدبختی این نیست که اعراب به ایران حمله کردند و تمدن ایران را با قتل عام های خود از بین بردند بلکه در این است که با حمله اعراب و استقرار حاکمیت اسلامی فضای فکری ایرانیان به عهد عتیق بازگشت. این حادثه فقط ایران را به عهد عتیق نبرد، دو امپراطوری ایران و بیزانس از راه تمدن بازماندند و از این گذشته خود اعراب بمانند ما در جهل مرکبی باقی ماندند و عقل و فکر و استدلال جای خود را به ایمان به موجودات غیبی داد. خصومت و جنگ و جدال فضای این قسمت از دنیا را پر کرد و هنوز هم که هنوز است از جن و الله و معجزه صحبت می کنند و روی پرچم برخی از کشورهای اسلام زده شعار «الله اکبر» نوشته اند. آدم ها هویت ملی خود را در هیچ و پوچی افکار عتیق گم کرده اند و بر سر این هیچ و پوچ به جنگ و قتل عام و ترور دست میزنند. در مقابل این مردم انسانهای رها شده از افکار عهد عتیق به پیشرفت های شگرفی نائل شده اند، فضا را تسخیر کرده اند و بدور کره زمین هاله های وسیعی از امواج و انفرماسیون ایجاد کرده اند و تا وقتی ما ایرانیان در چنگال این افکار عهد عتیق اسیر هستیم این جهل و عقب ماندگی ادامه خواهد یافت.



امیر کبیر

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر،
غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر.

زمان، هنوز همان شرمسار بهت زده،
زمین، هنوز همین سخت جان لال شده،
جهان، هنوز همان دست بسته تقدیر!

هنوز، نفرین می بارد از در و دیوار.
هنوز، نفرت از پادشاه بدکردار
هنوز وحشت از جانیان آدمخوار!
هنوز لعنت بر بانیان آن تزویر.

هنوز دست صنوبر به استغاثه بلند،
هنوز بید پریشیده سرفکنده به زیر،
هنوز همه‌همه سروها که: «ای جلاد!»
مزن! مکش! چه کنی! های؟!
ای پلید شریر!

چگونه تیغ زنی بر برهنه در حمام؟
چگونه تیر گشائی به شیر در زنجیر!؟»

هنوز، آب، به سرخی زند که در رگ جوی،
هنوز،
هنوز،
هنوز،

به قطره قطره گلگونه، رنگ می گیرد،
از آنچه گرم چکید از رگ امیرکبیر!



نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان،
 نه خون، که داروی غم‌های مردم ایران!
 نه خون، که جوهر سیال دانش و تدبیر.

هنوز زاری آب،
 هنوز ناله باد،
 هنوز گوش کر آسمان، فسونگر پیر!

هنوز منتظرانیم تا ز گرمابه
 برون خرامی^۱، ای آفتاب عالم گیر.

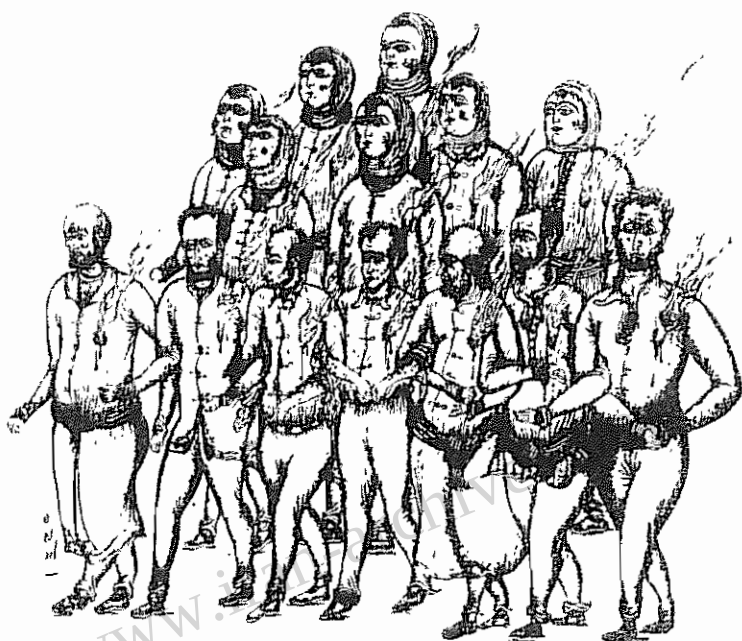
«نشیم تو نه این کنج محنت آباد است
 تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر!»^۲

به اسب و پیل چه نازی که رخ به خون شستند،
 درین سراچه ماتم پیاده، شاه، وزیر!

چنو دوباره بیاید کسی؟
 — محال... محال...
 هزار سال بمانی اگر،
 چه دیر...
 چه دیر...!

۱۳۶۱

۱ — شنیده شد که پس از قتل امیر، مردم وقتی میخواستند از کاری محال نام ببرند، می گفتند: «وقتی امیر از گرمابه بیرون آمد»
 ۲ — بیت از حافظ شیراز تضمین شده است.



... چه کند با دل چسبون آتش ما، آتش تیر!

نقاشی عرفانی اسلامی انقلابی

اثری از اردشیر محصص با الهام از تظاهرات در تهران

چاپ روزنامه کیهان ۱۳ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۳ دیماه ۱۳۵۷

تمدن و توحش

چند سالی است که حکومتگران اسلامی «گفتگوی تمدن‌ها» را پیش کشیده‌اند. آنان لابد خود را نماینده تمدن اسلامی! و مخاطب تمدن غرب می‌شمارند و شاید می‌خواهند چنین جلوه دهند که پس از برخورد تمدن‌ها «نظیر صدور انقلاب اسلامی و تروریسم و کشت و کشتار و گروگان‌گیری» حال زمان مصالحه و گفتگو و آرامش است.

اما گفتگوی میان تمدن‌ها ممکن و لازم بوده و هست ولی میان تمدن و توحش چه مصالحه و گفت و شنودی میسر است؟ برای نمونه استنادی که به سخن‌های جلال آل احمد و امثال آخوندزاده تبریزی می‌شود می‌تواند روشن‌گر این تناقض باشد.

گفتار جلال آل احمد (به تشخیص برخی همقطارانش جلال آل قلم) آمیزه‌ایست از اعتقادات شیعی با بنیادگرایی اسلامی، کمونیسم، گرایش‌های جهان‌سومی روز، جستجوی رهبری و جاهت‌توده‌ای و البته پر از ادعا و شلتاق...

همان ابتدای کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» زیر عنوان «روشنفکر چیست؟» از آنان بعنوان موجودات و حتی اشیائی حقیر یاد میکند و سراسر کتابش چیزی جز فهرست کردن نخبگان جامعه و لجن مالی آنان نیست. او خود را معلم و رهبری بزرگ میداند و غیر از چند تن نظیر شیخ فضل‌الله نوری و شریعتی و خمینی بقیه را اشتباه‌کار و نادرست و خائن می‌شمارد و تاریخ ایران و وضعیت دنیا را نیز بر همین بنیاد تفسیر میکند. از جمله فرمایشات اوست که می‌گوید: «مخالفت با مذهب نیز خود از جمله تقلیدهای کورکورانه‌ایست که از اروپائیان می‌کنند... تحصیل‌کرده

امروز ما در مخالفت با مذهب نه اسلام را می شناسد و نه تاریخ را، تنها یک زبان اروپایی را میداند و قضاوت اروپایی را در باره مذهبش ترجمه کرده است و سپس تقلید». «در دهه اول بهمن ۱۳۴۷ که مشهد بودم دو سه مجلس با این حضرت علی شریعتی افتخار نشست و برخاست داشته ام و در این زمینه ها به تفصیل گپی زده ایم و خوشحالم که در باب این مسائل به یک راه میرویم». «آن احساس عقب ماندن از فرنگ که در همه این حضرات محرک است اول بود و اگر نگوییم عکس العمل منطقی آن همه انتظار و فرمان و آیه و دستور که مرد روشنفکر را خسته کرده بود، همه ایشان را به راهی کشاند که تقلید از فرنگ و فرنگی بود و این نتیجه اش: تقریباً تمام آثار میرزا آقاخان کرمانی پس از نزدیک به صد سال هنوز منتشر نشده مانده است. طالب اوف و آخوندزاده آنقدر غیرمعهود بودند که مرد عادی هنوز نمی شناسدشان، کسروی در مورد مذهب چنان تندروی کرد که در دادگاه کشته شد».

و یا در «غرب زدگی» و در استناد به گفته های تندریا «اهل بیت شیخ فضل الله» چنین مینویسد: «و من با دکتر تندریا موافقم که نوشت شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف مشروطه که خود در اوایل امر مدافع آن بوده بلکه به عنوان مدافع مشروعه باید بالای دار برود ... آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده ما ملکم خان مسیحی بود و طالب اوف قفقازی و بهر صورت از آن روز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچی میدانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد».

بگذریم حکومت اسلامی به او ارجی گذاشت و خیابانی را به نسام او کرد و همچنین دستگاه اطلاعاتی حکومت در مجموعه ای بعنوان «جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک» شرح و تفصیل کشافی از مجاهدات این مبارز نستوه و اسوه اسلام انقلابی در سال ۱۳۷۹ بچاپ رساند.

آل احمد و امثال او نتوانستند بار کج خود را بمنزل برسانند ولی

افکار بیداردلان و آزادیخواهان متمدنی و ایران دوست روز بروز جلوه و ارزش درخوری مییابد و بی مناسبت نیست که نمونه ای از این آثار را از کتاب «میرزا فتحعلی آخوندزاده»^۱ بیاوریم که نماینده سیر مناسب فکری و تشخیص درست متفکران گذشته نزدیک است.

سال ۱۸۶۳

آخوندزاده به میرزا یوسف خان

ظلم مصدر است. اسم فاعل آن ظالم و اسم مفعول آن مظلوم است. رفع ظلم، که مصدر است، بسته بر اینست که یا ظالم ترک ظلم کند و یا مظلوم متحمل ظلم بشود. بتصدیق عقلی در دفع ظلم بغیر از دو طریق راه دیگر متصور نیست.

... تا اوایل قرن حال، بالفرض در مدت ده هزار سال جمیع انبیا و حکما و شعرا طالب رفع ظلم شده چنان اعتقاد میکردند که بجهت رفع آن بظالم وعظ و نصیحت گفتن لازم است. لهذا نتیجه اعتقاد خودشانرا در این مدت مدید هر یک بطوری از قوه به فعل آورده اند. مثلاً انبیا در ترک ظلم بهشت وعده کرده در اصرارش از دوزخ تهدید داده اند و حکما ظلم را بساعت زوال دولت دانسته عدل را موجب دوامش گفته اند. و در این باب انبیا کتب و صحف، حکما تصانیف عدیده منتشر کرده اند و شعرا جمیعاً در آسیا و یورپا، از آنجمله سعدی بخصوصه در مآلفات خودشان ظلم را مذمت کرده عدل را ستوده اند. بخاطر اینکه ظالم تارک ظلم شود و اختیار عدالت کند. لکن عاقبت با تجارب کثیره مبرهن گردیده است که جمیع زحمات این صنف اشرف بشری در اعدام ظلم در مرور دهور بی فایده و بی ثمر بوده است و ظلم از جهان اصلاً مرفوع نمیگردد و وعظ و نصیحت برای ترک آن در طبیعت ظالم هرگز مؤثر نمی افتد. پس قریب باوایل قرن حال حکما و فیلسوفان و شعرا و فصحا و بلغا و خطبای سحبان منش در فرنگستان مثل

۱ - «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، از انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، زیر نظر حمید محمدزاده، باکو، ۱۹۶۳.

ولتر و روسو و مونتسکیو و میرابو و غیره هم فهمیدند که بجهت رفع ظلم از جهان اصلاً بظالم نباید پرداخت، بلکه بمظلوم باید گفت که ای خر، تو که در قوت و عدد و مکنّت از ظالم براتب بیشتری، تو چرا متحمل ظلم می شوی، از خواب غفلت بیدار شو، گور پدر ظالم را بسوز! بعد از این اعتقاد ثانوی فیلسوفان فرنگستان تصورات جدیدی خودشانرا به مردم فهمانیدند. وقتی که مظلومان از این گونه افکار عقلا واقف گشتند بیکبار همت کرده اظهار حمیت نمودند و ظالم را از میان برداشته برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خودشان قوانین وضع کردند که هر کس از افراد ناس مباشر اجرای همان قوانین بشود اصلاً بزیردستان یارای ظلم کردن نخواهد داشت...

سال ۱۸۷۹

از جلال الدین میرزا^۱ به آخوندزاده

چون بنده باندیشه این افتادم که زیان نیاکان ما که چون دیگر دانشامان بتاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی ازو نمانده بزبانی بگویم و بروش چیزنویسی فرنگیان که اکنون دانایان روی زمینند نامه ای بنگارم که شاید مردمان زادوبوم را سودی بخشد. سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس که با همه بزرگواری نامشان از دست درازی تازیان از میان رفته ندیدم. بنوشتن این نامه پرداختم و «نامه خسروان» نامش گذاشتم و او را بچهار بخش کردم. یکی از مه آبادیان تا انجام ساسانیان است که اینک از چاپ در آمده به پیشگاه سرکار فرستاده خواهم دارم که پس از خواندن هر چه باندیشه نیکتان گذرد بنگارید تا در سه نامه دیگرش که هنوز چاپ نشده بکار برم. دومین از طاهریان که اندیشه شهریاری این کشور کردند تا پایان روزگار خوارزمیان. سومین از چنگیزخان تا صفویه. چهارمین که باید از این روزگار و از نژاد خودم نگارش رود در اندیشه ام که چه نگارم. امیدوارم یا

۱ - گروهی معتقدند جلال الدین میرزا عنوانی ساختگی است که آخوندزاده برای اظهار مطالب، مطرح میکند و برخی نیز بهسلاف جلال را شخصیت و شاهزاده واقعی و فرهیخته قاجار میشناسند.

کارها دگرگون شود، یا روزگار از ایران ویرانم بیرون افکند که این نامه چهارمین را نیز براستی و دلخواه بنگارم.

جلال

سال ۱۸۷۰

از ملکم خان

جناب میرزا فتحعلی!

جهال ماعلو مقصود شما را نفهمیدند و لیکن مایوس نباشید، آیندگان ما بر مراتب دانش و غیرت شما آفرینها خواهند خواند و بر مخالفین ما لعنتها خواهند گفت.

من از حالا تشکر قرون آینده را به شما تبلیغ مینمایم و این چند کلمه را در خدمت شما یادگار میگذارم.

ملکم

سال ۱۸۷۱

ملکم به آخوندزاده

نصف اهل اسلام در دست خارجه اسیر است تا آن نصف دیگر هم اسیر و بکلی ذلیل نشود بیدار نخواهند شد.

اگر یک ملائی این حرف را بشنود باطمینان قلب خواهد گفت همین طور باید باشد، چنانکه موافق حدیث تا کفر عالم را فرا نگیرد صاحب الامر ظهور نخواهد کرد. بعد از آنکه امید یک ملت منحصر بآرزوی تسخیر کفر باشد دیگر چه توقع ترقی دارید؟

سال ۱۸۷۱

آخوندزاده به میرزا یوسف خان

مطاع معظم! بوسیله نوشتن لفظ انکوت در کاغذ دیگر مطلبی بخاطرم رسید.

وقتیکه ما در میان ایل انکوت می بودیم هر سال در وقت فصل تابستان بجهت بیلامشی بعلی پنجه سی میرفتیم. زن عمویم آخوند ملا علی اصغر در میان طایفه شاهسون خویشاوندان داشت. بیلاق ایشان در دامنه کوه ساوالان می بود. سالی خواستیم که بدیدن خویشاوندان برویم. از بیلاق علی پنجه سی با کوچ و عیال از راه مشکین عازم دامنه کوه ساوالان^۱ شدیم. انواع و اقسام آبهای گرم در آنجا دیدیم که بوصف نمی گنجد. از آنجمله یک حوضی بود که قوتور سویی می نامیدند. آبش تخمیناً برای گردش یک باب آسیاب کفایت میکرد. چون شما امروز در ایران بکارهای بدیع الوقوع اقدام کرده اید چه می شود که بدولت علیه پروژه بدهید که دو سه نفر طبیب فرنگی مأمور سازد تا برونند کل میاه حاره^۲ کوه ساوالانرا ملاحظه و خاصیت آنها را مشخص بکنند. بعد در سر آن میاه کبریتی^۳ تعمیرات بکشید و با آنها بنای معالجه امراض بگذارید و برای تردد بر آن محل ها راه ها را هموار و آسان نمایید. می توان گفت که سالی مبالغ خطیره از این میاه مداخل می توان برداشت که پخیال نگنجد. حتی از یوروپا برای معالجه بکوه ساوالان سیاحان و مریضان تردد خواهند کرد. در اندک مدت آن صفحات بخاطر همان میاه بنوعی معمور و آبادان خواهد شد که بوصف نمی آید. یحتمل قامپانیه ای^۴ نیز پیدا بشود و میاه را باجاره بردارد.

ای وای، مطاع معظم! در این مقام باز یک کلام روح القدس بخیالم رسید:

مستشار مجلس - دول خارجه می خواهند که بخاک ایران دست تعرض برسانند چه باید کرد؟
ارکان مشورت - راه آذربایجانرا نباید ساخت!

۱ - سیلان

۲ - منظور آب گرم هاست

۳ - آبهای گوگردی

۴ - کمپانی

میتروسم که باز ارکان مشورت بگویند که راه ساوالانرا چه طور بسازیم و برای مدعیان با دست خودمان راه بکشاییم. این چه خیال است؟
والله، بالله، تالله، دول خارجه بهزار سبب هنوز در ملک ایران طمع ندارند. هرگاه طمع داشته باشند شما خواه راه بسازید، خواه نسازید، خواهند گرفت. چرا بتوهّمات بیهوده میاه و معادن خودتانرا بکار نمی اندازید؟

سال ۱۸۷۱

از آخوندزاده به شاهزاده جلال الدین میرزا
نواب اشرف امجد شاهزاده عالی نژاد جلال الدین میرزا اطفال الله
عمره را معروض میدارم:

اولاً سپاس مریاک یزدانرا که رنج چشمان شما رفع شده سرور
بی اندازه بمخلص رو آورد، خداوند عالم بعد از این بنواب شما درد نهد که
وجود پاک طینت و ذات نادرالوقوع هستید. روزگار بسالهای فراوان مانند
شما دانشمندی را با همت بلند و غیرت دلپسند بعرصه وجود نمی آورد
بویژه در دودمان سلطنت.

ثانیاً نامه دومین از نامه خسروان که بسرافرازی من ارسال فرموده
بودید رسید، مایه کمال ممنونیت گردید. داستان زردشتیانرا در یکجا با
دوست جلیل الشان که ذکرش را در انجام مکتوب خواهم کرد خواندیم و
لذت بردیم. خصوصاً نقل رفتار طاهر با زردشتیان مطلوب من بود. از
دانستن این گذارش الی غیرالنهایه خرسند گشتم و آنرا کماکان در یکی از
تصنیفات خود در محلی که مناسبت زیاد داشت الحاق نمودم. چونکه
گذارش غریب است. در هیچ یک از تواریخ اسلامیّه بنظر من نرسیده است.
گذشته است. بعد ازین برد مصایب آینده که نتیجه کردار و آئین ایسن قوم
است باید کوشید و هم وطنان خودمانرا از بلیات آینده نجات باید داد. ایسن
نامه دومین را بصحاف دادم جلد بست. دو مجلد از تألیف شاهزاده در دست
من موجود است. منتظر نامه های دیگر هستم که باز التفات فرموده
خواهید فرستاد. فرزندم رشید زبان فارسی را از روی این دو نامه و شاهنامه

فردوسی یاد میگیرد. در خصوص چهره پادشاهان از چنگیزخان تا صفویه در جستجو هستم، اگر پیدا شود در فرستادن مضایقه نخواهد شد. اما مشکل که پیدا شود. باعتقاد من این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهره ایشان در تألیف شما نگاشته آید.

سال ۱۸۷۱

آخوندزاده به مانکجی صاحب پیشوای زرتشتیان در تهران
شما یادگار نیاکان مائید و ما قرونیست که بواسطه دشمنان وطن
خودمان بدرجه ای از شما دور شده ایم که اکنون شما ما را در ملت دیگر و
در مذهب دیگر می شمارید. آرزوی من اینست که این مغایرت از میان ما
رفع شود و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایرانست و
غیرت و ناموس و بلند همتی و علوی طلبی تقاضا میکند که تعصب ما در
حق هم جنسان و هم زبانان و هم وطنان باشد، نه در حق بیگانگان و راه زنان
و خونخواران. و ما را شایسته آنست که اسناد شرافت بر خاک وطن
مینوشان خودمان بدهیم، نه بر خاک دوزخ صفت و ذات اللهب اجنبیان.
نیاکان ما عدالت پیشه و فرشته کردار بودند، ما فرزندان ایشان نیز در این
شیمه حمیده باید پیروان ایشان بشویم، نه پیروان ظالمان و اهرمنان. من
خودم اگر چه علی الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیانست. جدم حاجی احمد
از رشت آمده در آذربایجان توطن اختیار کرده است. پدرم میرزا محمد تقی
و من خودم در آذربایجان تولد و پرورش یافته ام.



ایوان مداین

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آینه عبرت دان
یک ره^۲ ز ره دجله منزل بمداین کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
کز گرمی خونا بش آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
گویی ز تَف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجله گری^۳ نو نو وز دیده زکوتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکوة استان
گر دجله درآمیزد باد لب^۴ و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
تا سلسله ایوان^۵ بگسست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

۱ - قصیده سرای نامدار ملقب به حسان العجم (۱۱۹۹-۱۱۲۶ میلادی) که سفرهایی به ری و اصفهان و همچنین مداین داشته و در اواخر عمر در تبریز می زیسته و در همانجا درگذشته است.

۲ - یک ره، یک بار.

۳ - گری، گریه کن.

۴ - باد لب، مراد آه است.

۵ - سلسله ایوان، مراد زنجیر عدل نوشیروانست.

گه گه بزبان اشک آواز ده ایسوان را،
 تا بو که^۱ بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
 دندان هـر قصری پندی دهـت نونو
 پند سر دندانـه بشنو ز بن دندان^۲
 گوید که تو از خاکی ما خاک توییـم اکنون
 گامی دو سه بر ما نه اشکی دوسه هم بفشان
 از نوحه جغد الحق ماییم بدر دسر
 از دیده گلایی کن درد سر ما بنشان
 آری چه عجب داری کاندـر چمن گیتی
 جغدست پی بلبل نوحه است پی الحان
 ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان^۳
 گویی^۴ که نگون کردست ایوان فلک وش را؟
 حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان؟
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گریـد؟
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان!
 اینست همان درگه کورا ز شهان بودی
 دیلم^۵ ملک بابل هندو^۶ شه ترکستان
 اینست همان صفه کز هیبت او بر دوی
 بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان^۷
 پندار همان عهدست، از دیده فکرت بین،
 در سلسله در گه در کوکبه^۸ میدان

۱ - بو که: بود که، شاید بود، باشد که، ممکن است که.

۲ - بن دندان: از روی میل، از ته دل.

۳ - خذلان: بی بهرگی، درماندگی، بازماندگی از نصرت و اعانت.

۴ - گویی: در این مورد بمعنی «آیا» ست.

۵ - دیلم، بنده و غلام.

۶ - هندو، پاسبان، خدمتکار، غلام.

۷ - شادروان، پرده منقش بزرگ پیش در خانه و ایوان، فرش منقش.

۸ - کوکبه: گوی فولادی صیقل کرده که بر چوب بلند سرکچی آویزان و مانند چتر پیشاپیش پادشاهان بود، انبوه مردم، جلال و جلوه، خدم و حشم و سواران و پیادگانی که پیشاپیش پادشاه می رفتند.

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
 زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان^۱
 مستست زمین زیر خوردهست بجای می
 در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
 بس پند که بود آنگه بر تاج سرش پیدا^۲
 صد پند نوست اکنون در مغز سرش پنهان
 کسری و ترنج زر، پرویز و تره زرین^۳
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 پرویز بهر خوانی زرین تره گسترده
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 پرویز کنون کم شد، ز آن گمشده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان؟ رو کمترکوا^۴ برخوان!
 گفתי که: کجا رفتند آن تاجوران؟ اینک
 ز ایشان شکم خاکست آبستن جاویدان
 بس دیر همی زاید آبستن خاک آری
 دشوار بود زادن، نطفه بستدن آسان
 خون دل شیرینست آن می که دهد رز بن
 ز آب و گل پرویزست این خم که نهد دهقان
 چندین تن جباران کاین خاک فرو خوردهست
 این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان!
 از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
 این زال سپید ابرو^۵ وین مام سیه پستان^۶

۱ - اشاره است به تنبیه نعمان بن منذر حیری در پای پیلان. اسب و پیاده و نطع (صفحه و سفره شطرنج) و رخ و پیل و شهمات همه اصطلاح بازی شطرنجست.

۲ - اشاره است به پندهایی که گویند بر تاج خسرو انوشروان ثبت بود.

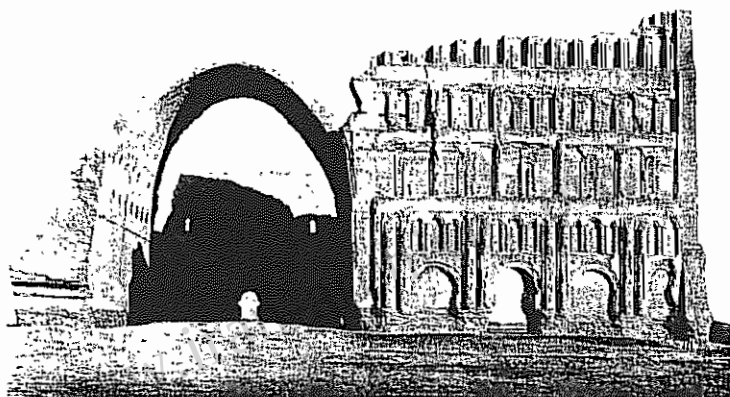
۳ - تره زرین: خسرو پرویز بر سفره برای زینت تره زرین می پراکند.

۴ - کم تر کوا، کم ترکوا من جنات وعیون «بسا که بازگذاشتند باغها و چشمه ها را».
 آیه ۲۴ از سورة الدخان، قرآن.

۵ - زال سپیدابرو، مراد جهانست که روز به ابروی او مانند شده.

۶ - مام سیه پستان، مراد جهانست که شب به پستان آن مانند شده.

خاقانی ازین درگه دریوزه^۱ عبرت کن
تا از در توزین پس دریوزه کند خاقان
اخوان^۲ که ز ره آیند آرند ره آوردی^۳
این قطعه ره آوردیست از بهر دل اخوان



-
- ۱ - دریوزه: گدایی، خواستاری، طلب، سؤال.
۲ - اخوان: برادران، دوستان.
۳ - ره آورد، ارمغان، آنچه از سفر آورند، سوغات.

کیفر خواست علیه خواجه حافظ شیرازی^۱



نغمه‌ی می‌داشت این بن‌یاد

۱ - این نوشته از سوی یکی از هموطنان گرامی و دوستان اران بیشمار و گمنام حافظ شیراز از ایران برایمان فرستاده شده است.

ادعانامه در مورد متهم خواجه شمس الدین محمد معروف به «حافظ» با نام مستعار لسان الغیب فرزند بهاء الدین متولد سال ۷۲۶ هجری، باسواد، تبعه ایران، ۴۰ ساله، اهل و ساکن شیراز، کوی خرابات، متهم به شرب خمر، تبلیغ رژیم طاغوتی، تشویق و ترغیب جوانان به میگساری، تظاهر به فسق و فجور، سرپیچی از فرمان زهاد و سایر اتهامات به شرح مندرج در متن کیفرخواست.

موقتاً آزاد به قید پرداخت وجه الضمان نقدی.

شرح اتهام:

۱ - با توجه به دلایل مشروحه زیر، نظر به اینکه متهم علناً به شرب خمر پرداخته پس از اثبات حکم شرعی در ملاء عام نسبت به نامبرده باید اجرا شود.

الف) اقرار صریح متهم به شرح زیر:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

ب) شهادت شهود

آقایان عمر خیام نیشابوری معروف به حکیم و خواجهوی کرمانی شهادت داده اند که در مجالس میگساری متهم شرکت داشته اند (که با توجه به اقرار نامبردگان باید حد شرعی در مورد شهود نیز به اجرا درآید).

۲ - اتهام دیگر متهم تبلیغ رژیم طاغوتی است با توجه به اقرار

صریح متهم:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

میخواند دوش درست مقامات معنوی

تبصره: واجب است بلبل مذکور نیز تحت پیگرد قانونی قرار گیرد.

۳ - تشویق و ترغیب جوانان به میگساری اتهام دیگر متهم است با

این ادعا که خداوند باده نوشان را میبخشاید.

اقرار متهم بشرح زیر:

لطف الهی بکنند کار خویش مزده رحمت برساند سروش

۴ - تظاهر به فسق که طبق محتویات پرونده متهم صراحتاً به ارتکاب بزه مذکور اعتراف کرده است:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

۵ - سرپیچی از فرمان زهاد با توجه به اقرار شخص نامبرده:

— چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی

به سیب بوستان و شهد و شیـــــــــــــــــرم

— دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش بتزویر کنم

۶ - شرکت در عشرتکده های شبانه گوناگون طی اقرار متهم:

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید

اینکه نامبرده ادعا کرده است که خواجه می باشد با توجه به

معاینات مکرر پزشک قانونی مسموع نیست و رافع اتهام نمی تواند باشد.

۷ - اتهام دیگر نامبرده لواط است که با فرخ نامی نرد عشق

می باخته و صراحتاً به آن اقرار کرده است:

دل من در هراس روی فرخ

بود آشفته همچون موی فرخ

اگر میل دل هر کس به جائیست

بود میل دل من سوی فرخ

متهم در این خصوص سوابق متعدد دارد و کرارا به انجام اینگونه

اعمال افتخار کرده است.

گر آن شیرین پسر خونم بریــــــــــــزد

دلا چون شیر مادر کن حلالش .

چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر

نکردی شکـــــــــــــــــر ایام وصالش

۸ - اتهام دیگر متهم طرفداری از رژیم پادشاهی است که در بازرسی

اوراق اقامتگاه متهم کشف و به شرح زیر ضمیمه پرونده شده است:

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به پادشه بگوید سخن من گدا را

علیهذا با عنایت به تعدد جرائم، مشارالیه مفسد فی الارض شناخته می شود و اشد مجازات که اعدام باشد در مورد متهم تقاضا می شود. در باره میگزساری نیز پس از اعدام ۲۰۰ ضربه شلاق پیشنهاد می شود.

ای صاحب فنوی ، ز تو پر کارتریم ،
با اینهمه مستی ، از تو هشبارتریم ؛
تو خون کسان خوری و ما خون رزان ،
انصاف بده ؛ کدام خونخوارتریم ؟



شیخی بزنی فاحشه گفتا : مستی ،
هر لحظه بدام دگری پا بستی ؛
گفتا : شیخا ، هر آنچه کوئی هستم ،
آیا تو چنانکه مینمائی هستی ؟

ترانه های خیام

زین الاخبار

نوشته ای از هزار سال پیش

فراز آورنده: ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی

مقاله و تصحیح و تحشیه و تعلیق: عبدالحی حبیبی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ شمسی

کتابی است در ۲۹۹ برگ که حدود هزار سال پیش (زمان سلطنت عبدالرشید پسر مسعود پسر محمود غزنوی سال ۴۴۱ یا ۴۴۴) در غزنین نوشته شده و تنها دو نسخه خطی در کمبریج و آکسفورد مانده است. استاد سعید نفیسی و علامه محمد قزوینی نیز در نسخه قبلی این کتاب دیباچه و مقدمه ای بر آن افزوده اند و عنوان ها چنین است:

طهورث، کیانیان، ملوک طوایف، ساسانیان و خسروان، خلفاء و ملوک اسلام، امرای خراسان، استخراج تاریخ ها از یکدیگر، عیدها میان یهودیان، ترسایان، مغان و هندوان، معارف و انساب، معارف رومیان و هندوان.

در اینجا با آوردن اندکی از آن بسیار اشاره ای به این نوشته میکنیم که از روان ترین آثار قدیمی زبان پارسی است.

سکندر بن فیلقوس^۱ پادشاهی بگرفت و از ایرانیان بسیار بکشت و جایهایشان ویران کرد، و حصارهای ایشان کند و خراب کرد، و علم های^۲ ایشان که مرایشان را هاربدان^۳ خوانند همه را بکشت، و کتاب ها که اندر دین مغان و زرتشتی بود همه بسوخت و آنچه اندر طب و نجوم و حساب و دیگر علم ها بود، فرمود تا آن همه را ترجمه کردند، و بروم فرستاد، و همه

۱ - اسکندر پسر فیلیپ مقدونی.

۲ - سردار مردم و برجستگان.

۳ - هارید: هیرید.

گنجهای ملوک ایران برداشت. آنچه حمل توانست کرد، حمل کرد و به روم فرستاد، و آنچه نتوانست هم بایران شهر، اندر زمین ها بیابان و کسوه ها و جایهای محکم دفن کرد، و گنجها ساخت و طلسمها کرد، که کس را دست بدان نرسد، و به اضطخر رفت و آنجا مردم بسیار گرد آمده بودند از روزگار همای پنت بهمن، و جائی بود که آنرا دژنوشت گفتندی یعنی دارالکتب. اندر وی بسیار کتاب بود، از علم دین زردشتی و فلسفه و حساب و هندسه و هر علمی. اسکندر بفرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند، و آن مجهولان مانده بود اندر زاویه های ولایت... (صفحه ۱۷)

... شاپور بن اردشیر^۱ ... قصد قسطنطنیه کرد، و چون اهل آن ناحیت بشنیدند، کسان اندر میان کردند و با وی صلح کردند و گزید^۲ بر ایشان نهاد. و کتابها که اسکندر بروم برد و ترجمه کرد، آن همه کتاب ها را قسطنطین ملک جمع کرد، و بر ستوران بار کرد و به نزدیک شاپور فرستاد بر وجه هدیه^۳ ... (صفحه ۲۲) ...

... روز بتیکان^۴ آن باشد که مغان تماثیلها کنند. چون مردم از گل و یا از آرد و آن تماثیل را از پس درها سخت کننده و اکنون آن بگذاشته اند که آن به بت پرستی ماند و آن را منکر دارند. (صفحه ۲۴۵)

... سده بزرگ، چنین گویند مغان که اندر این روز سد مردم تمام شده بود از نسل مشی و میشانه^۵ و ایشان دو مردم نخستین بوند، چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا، مغان را آن دو تن بودند. (صفحه ۲۴۶)

...

۱ - شاپور پسر اردشیر بابکان (ساسانی).

۲ - گزید و گزیت که معرب آن جزیه است.

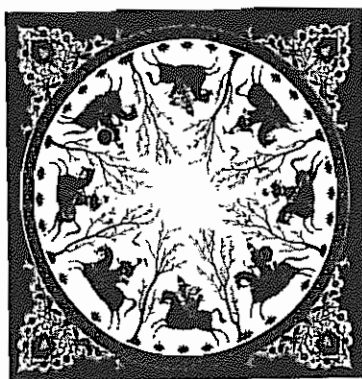
۳ - کنستانتین امپراطور روم شرقی.

۴ - واژه بتیکان که ابوریحان بیرونی هم بدان اشاره دارد. این کلمه را از بت ساخته اند.

۵ - که در آثارالباقیه بیرونی هم آمده که مجوس خوارزم ملهی و ملهپانسه گویند در التنبیه والاشراف مسعودی میشا = مهلاه و میشانی = مهلینه است و در مجمل التواریخ مشی و مشیانه و بالاخره در متون پهلوی مهری و مهریانی.

چنین گوید و از آورنده کتاب که چون ایزد تبارک و تعالی، مر ایں جهان را بیافرید،...

... و باز مردمان را متفاوت آفرید چنانکه میان جهان را، چون مکه و مدینه و حجاز و یمن و عراق و خراسان و نیمروز و بعضی از شام، و این را بزبان پارسی «ایران» خوانند. این دیار و اهل محترم او بوده اند، و سید همه اطراف بوده اند. و از این دیار بجای دیگر برده نبرده اند و اندر عرف و عادت نرفته است که این طبقه مَر اهل دیگر دیار را بندگی کردند و یا کنند... اما اهل مشرق هندوان، و اهل مغرب رومیان، اهل شمال ترکان و اهل جنوب زنگان. (صفحه ۲۵۵).



راهی آشنا برای هماهنگی

در این دوره حکومت اسلامی با آثار و نتایج منفی آشکارش، خواست ها و نظراتی توسط فعالان سیاسی و صاحب نظران داخل و خارج کشور عنوان شده و میشود که به ظاهر روشن و مفید است ولی کارآیی لازم ندارد و تاکنون هماهنگی مورد نیاز و درخواست عموم را بیار نیآورده است.

این خواست ها را نه فقط در اعلامیه ها و توافق های محدود یا وسیع و تظاهرات مخالفت آمیز و نافرمانی ها می بینیم بلکه به نوعی در گفتار و کردار عناصری از داخل مجموعه متشکست حکومتی و هواداران قبلی و فعلی آن نیز مشاهده میکنیم. در این میانه برخی نیز به صورت موجودات دوزیستی در جستجوی رابطه ای با بخش های متضاد و ناهماهنگ حتی در میان حکومتیان طبع آزمائی و زمان سنجی میکنند و به اغتشاش دامن میزنند.

اختلاف عقیده و مسلک هم شاید از دلایل پراکندگی باشد. همچنین اصرار مداوم و دخالت آمیز کسانی که خواسته یا ناخواسته نقشی در انقلاب اسلامی داشته و گرایشی در تأیید آن ابراز کرده اند به سردرگمی می افزاید. در این مورد بخصوص احتمالاً چنین پنداشته میشود که هرگونه تجدیدنظر صریح و رد گذشته برابر است با حذف داوطلبانه و به معنای سپر انداختن و اعلان پشیمانی.

بهر حال نکاتی از این دست و قطعاً عوامل دیگری که جای بررسی میتواند داشته باشد مانع از هماهنگی است.

تلاش در یافتن راه و چاره مشترک

آشکار است که این اظهارنامه ها و توافق نامه ها به نیت جلب توافق و مشارکت همگان فراهم آمده و می آیند ولی در مرحله پذیراندن و مجاب کردن دیگران به دیوار تردید و مخالفت و یا بی اعتنایی برخورد میکنند.

در اکثری از این پیشنهادها، حذف ولایت فقیه تا نفی مجموعه حکومت اسلامی با هر شکل و محتوی، دفاع از تمامیت و استقلال کشور، استقرار دموکراسی و لائسیته، اعاده حقوق فرد و جامعه و برقراری تعادل و آرامش و رفاه و صلح دوستی با دیگران مطرح است، اما اشکال بزرگ در اینست که چرا و چگونه باید از میان این همه طرح کمابیش مشابه یکی را پذیرفت و به آن متعهد شد. همگن نبودن هدف ها و اصول و عدم رعایت اهمیت ها و اولویت ها و گاه پریشانی انشایی و هم لفاظی و شعاردهی نیز کار را سخت تر میکند.

نگارنده که خود از نزدیک در شکل گیری یکی از نخستین کوشش ها تحت عنوان «طرح ائتلاف ملی» در سال ۱۳۶۴ شرکتی داشتم اکنون می بینم که پیشرفت این تلاش ها حتی اگر بتواند منطق و مسیر راه اتفاق و همگامی و طرح ایده آل ها و آرزوها را در حد ممکن روشنی بخشد مستلزم برخورداری از بسیاری شرایط و امکانات عینی و ملموس است که در طول نوشته بدانها اشاره خواهد شد. همینقدر باختصار بگوئیم که طرح موضوع و هدف مبارزه و سازمان و رهبری و جریان امور اهمیت دارد ولی از آن مهم تر مفهوم بودن و عملی بودن آن نزد آحاد و اقشار گوناگون جامعه است، و همینطور سازگاری آن با سیر تاریخی و فرهنگی و شرایط زمان و مکان چنان دایره را وسعت می بخشد که ساده نگری و بحث و برداشت های محدود را برنمی تابد.

نقطه گسست تاریخ معاصر ایران

از علل سردرگمی و پریشانی یکی هم این است که انگار تاریخ سیاسی و اجتماعی مان از سال ۱۳۵۷ آغاز شده است و آنچه قبل از آن

تحقق یافته، بد و خوب، به بایگانی رفته است. حضور و بروز انقلاب اسلامی و حکومت آن نیز بعنوان دلیل عملی ختم گذشته منظور ... گردد و گویا ما باید با دست خالی و بدون زاد و توشه همه چیز را از صفر آغاز کنیم. بی سبب نیست که در اغلب نظردهی ها پیوند واقعی با گذشته احساس نمیشود و مفاهیم، خام و بدون سابقه توصیف میشوند و قابلیت پذیرش نمی یابند. به آنچه می تازیم و یا به آنچه می نازیم گویی در فضایی گسسته از زمان و مکان واقعی معلق اند و حافظه تاریخی فقط در چهارچوب گرد گرفته صندوق کتاب های مستعمل نیمه جانی دارد.

این بریدگی زمانی، که از سوی انقلابیون اسلامی و همراهان کامروا یا ناکام آنان تبلیغ و تحمیل میشود به گسستگی سال ۱۳۵۷ برمیگردد که بسیاری هنوز آن را نقطه صفر و آغاز عملی هرگونه برخورد با مسائل سیاسی و اجتماعی ایران تصور می کنند.

زیر سنگینی این توهم، مخالفان حکومت اسلامی موفق به یافتن راه حل مناسب نخواهند شد و ناگزیر همه نیروها در راه کشف معجون معجزه آسا هدر میرود.

بر این پایه هم منطقی و هم ضرور است که به مجموعه تجربیات و امکانات یکصد و پنجاه ساله اخیر که با خواست های کنونی ارتباطی دارد اشاره بلکه رجوع واقعی بکنیم.

برای استفاده از این دستاوردها شرط نخست اینست که از تأثیر نادرست القانات ایدئولوژیک بویژه آنچه از ناحیه انقلابیون اسلامی صادر میشود فارغ باشیم.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

مبلغان این انقلاب از حقیقتی بزرگ سخن میگویند که شکننده باطل قبل از خود است و با این حکم بطلان نه تنها همه جانفشانیهای آزادیخواهانه و پیشرو معاصر بلکه همه تاریخ ایران بی اعتبار تلقی میشود. مظهر این گسست یعنی نهضت و تشکیلات توتالیتر مذهبی،

سلطه خود را جلوه گری حقیقت مطلق عنوان کرد و رضا و تسلیم بی قید و شرط به شکل وحدت کلمه و براه افتادن حکومت اسلامی را تکلیف نمود. هیستری جمعی، بخشی مهم و چشمگیر از جامعه را در اختیار سرکرده قرار داد. همان توده و نیروی مخربی که موتور محرک بسیاری از حرکت های لایشر و ویرانگر تاریخی بود در ایران نیز براه افتاد.

حاکمیت از مردم به الله منتقل شد و راهی که با باورهای مذهبی و انقلابی و دروغ و خدعه سنگفرش شده بود به کشتار و سرکوب و غارت و ارباب و اسارت انجامید.

به اقتضای زمان، امکانات و تدابیر و ابزار دموکراسی نظیر رفراندوم و انتخابات و قانونگزاری و نظایر اینها در غیاب روشنگری و نظارت واقعی و صرفاً با کنترل حکومتی به دستاویزهایی برای ادعای مقبولیت و حقانیت تبدیل شد.

از سویی مردمان سرکوب شده و مرعوب و بی اختیار را فاقد حاکمیت شناختند و از دیگر سویی، ریاکارانه باستناد نظردهی همان مهجوران، مدعی موجودیت قانونی و مردمی شدند.

همه دلایل حقانیت و قانونی بودن رژیمی که از سال ۱۳۵۷ تاکنون بر ایران حکم میراند همین هاست و همه این مجموعه نشانه بارز بی پایگی و محکومیت این سلطه است. و بهمین قرینه است که دنیای متمدن و آزاد، رژیم های توتالیتار را نمی پذیرد و کمترین ارزشی برای مضحکه های انتخاباتی این نوع حکومت ها که نمونه زشت صد در صدی و صدام حسینی آنرا اخیراً دیدیم قائل نیست. نپذیرفتن این زمان گسست و بقولی پرانتز سیاه تجربیات و دستاوردهای گذشته را باآسانی و بهمان پویایی در اختیارمان میگذارد.

قانون اساسی مشروطه و متمم آن

این قانون اساسی مهمترین دستاوردیست که با کوشش و جانفشانی گذشتگان بما رسیده و توجه دقیق و خردمندانه به آن میتواند کارساز باشد.

این قانون بطور ماهوی و در گوهر خود بیانگر موجودیت و پایداری کشور، تبیین حقوق و حاکمیت ملت و جایگاه دولت، اهمیت و ارزش عدالت و آزادی و قوانین و مقررات و نهادهای برآمده از آنست. از حیث ترکیب و شکل نیز حاوی میزان ها و ترازها و موانعی است که تعادل و توافق قدرت ها و نیروهای آنروز جامعه ما را منعکس میدارد و بیشتر بلحاظ همین آرایش است که مورد بهانه جویی و عتاب و خطاب قرار میگردد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آن خصوصاً به لحاظ ماهیت، سندی است منحصر بفرد که در آن، حتی با معیارهای کنونی، حدود و ثغور روابط اساسی در جامعه ایرانی ثبت شده و از آن پس نیز ابداعات حکومتی و یا ایدئولوژیک نتوانسته رابطه قانونی بودن و حاکمیت و حقانیت را محو کند. هر آینه ادامه این وضعیت و رفع شبهات و ادعاهای نادرست کاریست اساسی، اما از آنجا که شرایط و روابط در طول زمان دستخوش تغییراتی شده، تجدید نظر در نقش حوزه های شریعت و سلطنت، پرداختن به نیازها و اصول جدید و جبران کاستی ها میتواند بطور جدی مطرح باشد. تحول و تغییر بر همه چیز و در همه جا اثر میگذارد و قانون اساسی ۱۹۰۶ هم همچون دیگر پدیده ها و نظیر قوانین سیاسی بسیار کشورها باید گذشت زمان و دگرگونی ها را بپذیرد.

جنبش آزادی خواهی و انقلاب مشروطه

جنبش پیگیر و آزادیخواهانه ۱۵۰ سال اخیر با مراحل از فراز و نشیب، پیروزی و شکست و حرکت و وقفه بویژه از حیث محتوی در مجموع چنان غنایی یافته که دست کم در مقایسه با کشورهای مشابه کم نظیر است. هرچند عوامل و عناصر بازدارنده و موانع دیرپا بویژه نقش بسیار مخرب استبداد حکومتی و قشریت و تعصب افراطیون شیعه این جریان سازنده و پیشرو را به تأخیر انداخته ولی از نیروی آن نکاسته است. از مراحل مهم این جنبش که در یک عبارت «جنبش آزادی خواهی

ایران» میتواند شناخته شود، برخورد مهیب با ارکان سلطنت مستبده و ارباب شریعت بویژه در آستانه انقلاب مشروطه است. حاصل این حرکت و جانفشانی با عنایت به شرایط زمان، تدوین قانون اساسی در ۱۹۰۶ میلادی و متمم آن در ۱۹۰۷ بود و باز لازم به یادآوری است که این مجموعه برآیند حضور عناصر و عوامل متضادی بود که در سندی واحد تدوین و تصویب شد.

۱ - فکر ایراندوستی و ملتخواهی، آزادیخواهی و پیشرفت و تجدد، عدالت و قوانین برآمده از حقوق و مصالح آحاد مردم، حاکمیت ملت بر همه امور مملکت، روشن ساختن و جدا نمودن قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضائیه)، تشدید مبانی دولت و نظایر اینها.

۲ - توجه به اساس و جایگاه سلطنت و کوشش در تعیین حدود و کیفیت اقتدار پادشاه.

۳ - برخورد با توقعات و مطالبات بخش قابل ملاحظه ای از ارباب مذهب (امثال شیخ فضل الله نوری).

بدیهی است که برخورد این نیروها و مطالبات متضاد آنهم در اوج مداخلات آشکار و درهم شکننده قدرت های استعماری روس و انگلیس هرچند شعله های انقلاب را روشن کرد، به پیروزی نسبی ولی مهم مشروطه خواهان انجامید ولی جنبش آزادی ایران در مصاف با عوامل نامساعد فرصت تحول و تکامل درخور نیافت و موفق نشد به دموکراسی و ثبات به مفهوم امروز بیانجامد.

با این مقدمات عناصر موافق و مخالف را آشکارا میتوان در این قانون و متمم یافت. حاکمیت ملت، حقوق او، توجه دادن مکرر به قوانین و محاکم عرفی و تساوی عموم در مقابل آنها، تعیین حدود جایگاه سلطنت و طرح مطالبات ارباب شرع از آنجمله است.

امروزه بررسی این تناقضات واضح که ناگزیر کنار آمدن نیروهای متخاصم آنروز را ممکن ساخت کار دشواری نیست و نگاهی به مقدمه و اصول نشان میدهد که با معیارهای امروزی میتوان زبده این سند ارزشمند

را مبنای هرگونه تدبیر و اقدام اساسی قرار داد و نقاط و مرزهای روشن دخالت و جنگ و آتش بس عناصر متضاد را بدون نیاز به تفاسیر بعید و غریب تشخیص داد^{۳۳} هر مرامنامه و توافق نامه جدید هر قدر هم دقیق تدارک شود نخواهد توانست محتوای پیشرو آن قانون اساسی را بی اعتبار سازد، با این تفاوت که قانون مذکور ریشه در واقعیات جامعه ما دارد. ارزش دیگر این قانون امر مشارکت همه اقشار و بخش های جامعه آنروز ایران است. زیرا گذشته از روشنفکران آزاداندیش بیدار و مبارز، تقریباً عموم نخبگان و رجال سیاسی و اجتماعی، انجمن ها و گروه های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، روحانیون آگاه و اقلیت های مذهبی و قومی، شهرنشین و روستایی و ایلی، کاسب و تاجر، زن و مرد و پیر و جوان و در مقابلشان مستبدین و متشرعین در این مهم وارد شدند و نقش ایفا کردند.

در کشوری که از دیرباز ولایت اولوالامر و رسول الله، امامت و نیابت امام، مشروعیت سلطنت و دولت و حضور مسلط صاحب الزمان والعصر همه اندیشه سیاسی و نگاه به فلسفه حکومت را در انحصار داشت و دولت غاصب و جائر شمرده میشد و تقریباً همه اندیشمندان و فلاسفه و گروه های بزرگ و کوچک مذهبی و اهل طریقت و دیگر فرق قدیمی و معاصر جز بدینها نمی اندیشیدند، توجه قانون اساسی به حاکمیت ملت و گرایش عرفی آن کاری بس عظیم بود.

مخالفین مشروطه به هواداری از آنچه مشروعه مینامیدند در جریان آن انقلاب شعار میدادند: ما حامی قرآنیم - ما جمله مسلمانییم - ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمی خواهیم. اینان هر چند آثاری از خود بر قانون اساسی گذاشتند در آن مبارزه شکست یافتند و از جمله آنانیکه در استبداد و قشریت حد و مرزی نمی شناختند مقام یا جانشان را هم از دست دادند. همین مخالفان آشتی ناپذیر با تغییر روش و به یاری ایدئولوژی های آزادی کش دیگر از شرایط سود جستند و عامل اکثریت قریب باتفاق ترورها

۳۳ یک نمونه اصلاحی با تفکیک عناصر «مخل و مزاحم» برای تطبیق با شرایط امروز موجود است که در فرصت بعدی عرضه خواهد شد.

و شورش های ارتجاعی و فریب ها و انحراف ها گشتند و هم اکنون نیز قدرت را در قبضه دارند.

باری در حوالی سال ۱۳۵۷ سهل انگاری و بی توجهی اشخاص و گروه ها و نهادهایی که خصوصاً خود را نگهبان قانون اساسی میدانستند به جان گرفتن و غلبه متشرعین کمک فراوان کرد.

با این نوع برخورد های نامسئول و این دنباله روی های بیهدف روشن بود که ناآگاهی سیاسی، افواج توده ها را در اختیار ملایان قرار خواهد داد و همینطور هم شد و بی دلیل نیست که گردانندگان انقلاب اسلامی و عوامل حکومتی کنونی در هر فرصت مشروعیت و حضور مردم در صحنه را برخ دیگران می کشند. اما اگر حقانیت حکومتی به جوش و خروش و فتنه و بلوا باشد در درجه اول همه رژیم های ضدبشری و توتالیتر صاحب ادعا خواهند بود.

اگر از رجوع حاکمان اسلامی به ابزار و روش های دموکراسی نظیر انتخابات و فراندوم سخن رود باز باید تکرار کرد که جز بخشی از حکومت که این جریانات را براه می اندازد چگونه میتوان شرکت آزادانه مردم در تعیین سرنوشت و حاکمیت آنان را نتیجه گرفت و تازه از جریان این نحوه انتخاب با فلسفه و قاعده و قانون و رهبری و ولایت و امامت چه فایده ای مترتب است.

آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۱ رفراندوم انقلاب سفید را از جمله به سبب عدم پیش بینی آن در قانون اساسی مشروطه مردود میدانست ولی شانزده سال بعد با غلبه بر کشور خود به این شیوه متوسل شد. البته در واقع او هیچگاه به قانون مشروطه نظر مساعدی نداشت و در آن رفراندوم سال ۱۳۴۱ نیز توجه دادن به قانون اساسی را وسیله ای برای پیشبرد هدفهای ارتجاعی خود قرار داده بود.

نگاهی به ارقام اعلام شده همه انتخاباتی که به صورت ها و مناسبت های گوناگون دست کم در پنجاه سال اخیر انجام یافته (حتی تکلیف به نامنویسی در حزب واحد رستاخیز) نشان میدهد که شماره شرکت

کنندگان همیشه بسیار بالا بوده است و از رأی دهندگان بعنوان ابزار حقانیت استفاده شده است. چطور ظرف هفده سال حدود صد در صد رأی دهندگان پس از تأیید کامل انقلاب سفید به تأیید باز هم کامل نظری کاملاً متضاد یعنی حکومت اسلامی گرایش داشته اند؟ چگونه فقط ۳ یا ۴ سال پس از اعلام ورود افواج مردم به حزب رستاخیز همان مردم یکپارچه میتوانستند به حزب الله پیوسته باشند؟

انتخاباتی که در دوره حکومت اسلامی در چارچوب قوانین و قواعد آزادی کش و در شرایط سلب حاکمیت از ملت و همچنین کنترل و آمریت بخشهای متعدد غیرانتخابی شکل میگیرد این نتیجه را دارد که بخشی دیگر از حکومت خود را حاصل انتخاب مردم معرفی کند و هر بار روشن شود که این هیاهو برای هیچ و پوچ است.

آیا باید گفت که بمصدق «خلاق هر چه لایق» مردم بهر سازی میرقصند و تابع و مرعوب وضع موجود و قدرت و زور و وعده و وعید هستند و یا به پیروی از عقل سلیم و موازین و معیارهای دموکراسی و حقوق بشر باید نتیجه گرفت که فلسفه و سیستم این شیوه انتخابات، نادرست و گمراه کننده است و هیچ مجوز قانونی برای حکومت های این چنانی ایجاد نکرده و نمی کند.

فرانک دوم ۱۳۵۸ که بدون پایه و مایه قانونی و صرفاً به دنبال بهم ریختگی و پریشانی و فتنه و بلسوای خیابانی براه افتاد و همین بی اعتباری را داشت. جز شورای ناشناخته انقلاب اسلامی مربوط به بخشی از مذهبیهون جاه طلب و البته سوای قلیلی از مخالفان آزاداندیش تقریباً کسی نمیدانست که حکومت اسلامی چه پدیده ایست و چه هدفی دارد. در آن شرایط جمعیتی قابل توجه برای تأیید فراخوانده شدند و بسیاری خیلی زود دریافتند که زیر سند لغو حاکمیت و موجودیت خود را امضاء کرده اند. چند و چون مخالفت روزافزون مردم با این حکومت اخیراً نیز با ارائه ارقام روشن کرده است که این رژیم حقانیتی ندارد. از جمله جوانان آشکارا میگویند اگر مادران و پدران ما براه خطا رفته اند تکلیف ما چه میشود که

باید جور آنها را بکشیم.

دیگر اینکه شناسایی رسمی و غیررسمی توسط دیگر کشورها و استخراج حقانیت از آن نیز خود جای حرف دارد. کیست ندانند که سواي مناسبات معمول میان کشورها و دولت ها، اجبارها، مصالح و نیت هایی وجود دارد که از مقوله قانونی بودن و حقانیت نیست. حکومت ویشی که پس از اشغال فرانسه توسط آلمان نازی در آن کشور مستقر شد نمونه گویایی است. به استثنای انگلستان (پناه دهنده ژنرال دوگل) همه کشورها حتی اتازونی و اتحاد شوروی با ویشی رابطه دیپلماتیک داشتند. آیا فرانسویها بلحاظ آن روابط، دوره اشغال را برسمیت می شناسند؟ استنباط آنها چنین است که فرانسه پس از جنگ از حیث قانونی و اعتبار چیزی جز دنباله فرانسه قبل از جنگ نبوده و دوره ویشی صرفاً پراتتزی سیاه است. آلمان نازی و ایتالیای فاشیست و دیگر نمونه های نظیر نیز برای مردم این کشورها معرف دوره ایست مردود و غیرمعتبر که توسل به رأی گیری و شناسایی دیگران و نظایر اینها نیز بدان مقبولیت و اعتبار نمی بخشد. مگر مقبولیت رسمی دولت قانونی ایران در آستانه انقلاب اسلامی توسط کشورهای جهان مانع متمرعین شد که می خواستند با ایدئولوژی فراملی حکومت را بدست گیرند. چطور آنان محق بودند علیه مصالح و قوانین کشور اقدام کنند ولی اکنون کسی حق ندارد همان مصالح و قوانین را معتبر بشمارد.

باری در آنچه به کشور ما مربوط است برپایی حکومت اسلامی و فراندوم و قانون اساسی شرعی اش در مقایسه با انقلاب مشروطه نه از سوی عموم بلکه از جانب گروهی مذهبی سازمان داده شد که در قیاس با توافق همه جانبه قبلی حوزه ای محدود و انحصاری داشت. هدف آن به ظاهر نفی پادشاه بود و بهر حال نتوانست ادعای نفی قانون اساسی مشروطه را بظهور و ثبوت برساند و قانون اساسی اگر چه به فترتی بالنسبه طولانی دچار شد از اعتبار نیافتاد و این واقعیت نه فقط در کشور ما بلکه در بسیاری دیگر از کشورها و جنبش های آزادیخواهانه شان دیده شده است.

وقفه هائیکه پس از حدوث انقلاب فرانسه با پیدایی دوره های ترور، بناپارتیسم، امپراطوری و اشغال فرانسه توسط آلمان نازی پیدا شد نتوانست پیام ها و ارزشهای آزادیخواهانه و پیشروی آن را منتفی سازد. فرانسوی ها ظرف این دویست و اندی سال پنج بار به تحول و تغییر در قانون اساسی خود مبادرت کردند. بی آنکه در حال حاضر چیزی از آن محتوای ارزشمند را از دست داده باشند و یا مهر تأییدی بر دوره های نامطلوب زده باشند.

بهر صورت در ایران نیز قانون اساسی مشروطه تنها سند معتبر و معقول و سرمایه سیاسی و اجتماعی باارزشی است که می باید برای ورود به مراحل و شرایط جدید متحول شود و همچنان حاکمیت و خواست ملت مبنا قرار گیرد.

همچنین در دوره ای که همه در جستجوی راه و چاره و زبان مشترک هستند این قانون راهنمای مناسبی است و با توجه به تحول اوضاع و پذیرش عملی تغییرات، مبارزان ایران دوست و آگاه و آزادیخواه میتوانند حتی از قبل به پیش بینی آینده بپردازند و در این زمینه هماهنگ و هم پیمان شوند و تا رسیدن به مقصود اسناد معتبر بین المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر را هم ملاک قرار دهند. از اینرو نخستین مرحله، دوره توجه به احیاء قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آن بمنظور بهره گیری از حقوق و ترتیبات مفید مندرج در این سند بعنوان حداقل حقوق قانونی و مکسبه و همچنین جستجوی دیگر نقطه نظرهای مشترک در زمینه مسأله رهبری و سازماندهی در این دوره احیاء و گذار است. بر این اساس ارزش قانون اساسی مشروطه در دوره فترت ناشی از غلبه حکومت اسلامی را میتوان از جمله در نکات زیر جستجو کرد:

- ۱ - شناسایی حاکمیت ملت ایران بعنوان منشاء قوا و نحوه ارتباط آنها.
- ۲ - ورود به مرحله عدم تمرکز و قبول مسئولیت و اختیار برای واحدهای تشکیل دهنده کشور.
- ۳ - تشدید مبانی عرفی قانون بمنظور ورود به جدایی دین از دولت.
- ۴ - آزادی و دموکراسی و پذیرش حقوق افراد و گروهها و نهادهای

اجتماعی و قومی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی در آستانه تدارک قوانین روشن و درخور.

۵ - منزلت و نقش پادشاه در مرحله احیاء و بررسی آینده این مقام در مرحله تکامل و تدوین قانون اساسی تازه.

۶ - تشدید مبانی دولت و حوزه اختیارات و مسئولیت های او.

۷ - چگونگی ظهور و عملکرد مجلس مؤسسان جدید و نحوه دستیابی به اجماع عمومی و قبول قانونی.

۸ - نحوه پیدایی دولت موقت برآمده از همه نیروهای واقعی متنوع کشور که موافق با اعاده قانون اساسی مشروطه باشند.

۹ - نقش و کیفیت قوه قانونگزاری، حدود و دامنه اختیارات و مسئولیت ها بویژه پس از دوره احیاء و همینطور توجه قوه قضائیه میتواند به بررسی گذاشته شود.

در نهایت و با تحول شرایط و تحقق دوره احیاء، توجه اساسی به آینده کشور، مصالح ایران، خواست مردم و اقتضاء و نیازهای روز مطرح خواهد شد و همه آنانیکه نسبت به ایجاد تحول در قانون اساسی هم پیمان شده اند به مرحله تجدید نظر در زمینه حضور و نفوذ زبان بار متشرعین و اندیشه ولایت و نظایر اینها بر امور کشور و همچنین تبیین قدرت شخص اول مملکت (پادشاه یا هر مقام و عنوان دیگر) بعنوان ریاست عالییه و مظهر همبستگی و وحدت ملی و تمامیت کشور، وارد خواهند شد.

اتخاذ روش های قانونی جهت همه پرسی و هرگونه انتخاب دیگر، چنانچه در قانون اساسی کنونی مشروطه مطرح و موجود نباشد میتواند در عهده مجلس مؤسسان قرار گیرد و یا بهر نحوی که جنبه قانونی و مقبولیت برآمده از حاکمیت مردم داشته باشد بیان گردد.

در ادامه این بحث با ذکر چند اصل مهم و مفید از قانون اساسی و متمم آن موارد برجسته توسل به قانون اساسی نظیر «منزلت و نقش پادشاه» و اهمیت توجه به تشدید مبانی دولت به بررسی گذارده میشود.

اشاره ای به چند اصل قانون اساسی ۱۹۰۶

- اصل بیست و ششم (متمم ق.ا) — قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین میکند.
- اصل هشتم (متمم ق.ا) — اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.
- اصل دوم (ق.ا) — مجلس شورایملی قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.
- اصل شانزدهم (ق.ا) — کلیه قوانینی که برای تشیید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه ها لازم است باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.
- اصل دوازدهم (متمم ق.ا) — حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمیشود مگر بموجب قانون.
- اصل هفتاد و سیم (متمم ق.ا) — تعیین محاکم عرفیه منوط بحکم قانون است و کسی نمیتواند بهیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل دهد.
- اصل هفتاد و چهارم (متمم ق.ا) — هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر بحکم قانون.
- اصل شانزدهم (متمم ق.ا) — ضبط املاک و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر بحکم قانون.
- ... و نظایر اینها ...

منزلت و نقش پادشاه

از جمله در اصول سی و ششم، سی و هشتم و سی و نهم متمم قانون اساسی در مورد ولیعهد و پادشاه نظر داده شده است. بر ایسن اساس و با توجه به عدم استعفای محمد رضا شاه پهلوی از مقام خود و موجود بودن ولیعهد قانونی در حال حاضر مانعی برای وجود پادشاه به چشم نمیخورد. یادآور میشود که نحوه تصدی پادشاه بر امور محوله در قانون اساسی آمده

و حتی چگونگی انتصاب هیأت دولت و مجلس (شاید مجلس مؤسسان) نیز فروگذار نشده است.

اصل سی و ششم (متمم ق.ا):

- «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلآ بعد نسل برقرار خواهد بود».

توجه: این اصل بجای اصل ملغی شده توسط مجلس مؤسسان در تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ شمسی تصویب شده که در آن موضوع انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی عمل گشته است. دیگر آنکه در اصل سی و ششم ملغی شده نامی از مجلس مؤسسان نیست ولی در اصل جدید این نقیصه برطرف شده است.

اصل سی و هشتم (متمم ق.ا):

- «در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد»
اصل سی و نهم (متمم ق.ا):

- «هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورایملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیأت وزرا بقرار زیر قسم یاد نماید:...
- بنا بر اصول یاد شده هنگامیکه ولیعهد از اعقاب ذکور رضاشاه پهلوی بسن بیست سالگی تمام برسد میتواند به پادشاهی برسد. ماده از پذیرش پادشاهی توسط ولیعهد قانونی در زمان انتقال پادشاهی سخن میگوید ولی در مورد کیفیت و شرایط انتقال (اعم از اشغال کشور، برکناری پادشاه، فوت پادشاه، انقلابات داخلی و از میان رفتن پادشاه و نظایر اینها که در سال ۵۷ پیش آمد) چیزی نمی افزاید و ساکت است. از اینرو انتقال پادشاهی نه فقط در شرایط متعارف بلکه حتی در شرایط فوق العاده یکسان و ولیعهد پس از بیست سالگی تمام میتواند متصدی امور سلطنت شود. ماده سی و نهم باز راه را برای وقفه در احراز و تصدی مقام پادشاهی بسته

است. این اصل از حیث زمان بندی و تحقق و تکامل موجودیت و تصدی پادشاه چهار مرحله را پیش بینی میکند:

- ۱ - مرحله پادشاه بودن
- ۲ - حضور در مجلس شورا (در مقابل نمایندگان مجالس شورا و سنا و هیأت وزیران) برای ادای سوگند
- ۳ - جلوس بر تخت سلطنت
- ۴ - تاجگذاری

و بر این اساس توضیح و توجه به چند نکته ضرور مینماید:

- در ادامه تأکید اصل سی و هشتم که توانایی شخصی ولیعهد در تصدی امور سلطنت را صرفاً احراز سن قانونی و بیست سال تمام میدانند، ماده سی و نهم نیز مقدماً پادشاه بودن را مطرح میکند و شرط جلوس به تخت سلطنت را آنهم قبل از تاجگذاری صرفاً منوط به سوگند در مقابل اعضای مجلسین (شاید از آن بتوان کنگره یا مجلس مؤسسان را مراد کرد) و هیأت وزیران دانسته است. بدین ترتیب میان پادشاه بسودن اولیه و جلوس به تخت سلطنت (شاید بمعنای اعلام رسمی پادشاهی باشد) میتواند فترت و فاصله ایجاد شود که قانون اساسی با آن مخالفتی نکرده است. از اینرو در حال حاضر پادشاه بودن و به پادشاهی شناختن پهلوی سوم با توجه به این اصول متمم قانون اساسی مشروطه امری است واضح و میتوان گفت که تصدی رسمی منوط خواهد بود به پذیرش دوره فترت و همچنین قبول احیاء قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آن.

مسأله فعلی نیز با پایان دادن به دوره فترت کنونی و احیای قانون اساسی حل و فصل میشود و در عمل تصدی واقعی و نهایی امور پادشاهی یا خلاف آن صرفاً بسته به تحولاتی است که طی آن دولت موقت و همچنین مجلس فوق العاده (میتواند مجلس مؤسسان باشد) به فرمان پادشاه قابلیت وجود دارند.

کیفیت تغییر و تحول قانون اساسی مشروطه در جهت حذف پاره ای اصول و موانع و یا افزودن اصول و هدف های لازم و رفع کمبودها میتواند

در این مرحله توسط مجلس مؤسسان منتخب و مقبول ملت انجام شود که به جز وضعیت نهایی و عنوان رئیس عالیہ کشور بقیہ اصول را به تصویب خواهد رساند. ریاست عالیہ یا شخص اول مملکت نیز در یک فرماندوم (که بایستی در قانون اساسی جدید پیش بینی شود) به انتخاب عموم موکول میگردد. در اینمورد بنظر اینجانب مشکل معقول و مورد قبول نهایی عبارت تواند بود از: پادشاهی یا ریاست جمهوری یا مقام غیرمسئول و عالیہ ای نظیر آنچه در هندوستان و ژاپن و ترکیہ و بلژیک و سوئد و آلمان و نظایر آنجاها با تفاوت هایی وجود دارد.

قانون اساسی جدید نیز بنوبہ خود روشن کننده نوع و کیفیت این مقام بطور کلی خواهد بود و همراه با تعیین تکلیف مربوط بہ شخص اول مملکت توسط رأی عمومی بہ طرح و تصویب موارد مهم زیر مبادرت خواهد کرد کہ در حوزه تصمیمات مجلس مؤسسان سابق الذکر میتواند باشد.

— هیئت دولت بعنوان بالاترین سطح اجرایی با مسئولیت ها و اختیارات درخور، بویژہ در مقابل نمایندگان ملت.

— مجلس قانونگزاری برای اعمال خواستها و ارادہ مردم و تصدی قانونگزاری.

— قوہ قضائیه مستقل.

احتمالاً شورایی از نخبگان منتخب یا نیمہ منتخب برای حفظ و بقای قانون اساسی و عدم تخطی از مواد آن با احراز توافق میان قوہ اجرایی و مقننہ و دیگر مقام ها و قوہ ها و نهادهایی کہ لازم تشخیص شود.

«تشبید مبانی دولت» — هیأت دولت و نخست وزیر

دولت مظهر تحقق حاکمیت و قدرت ملت در کشور است و باید تفاوت آن را با حاکمیتی کہ برآمده از ملتی آزاد نیست و میتوان آنرا صرفاً حکومت نامید مورد توجه قرار داد.

بدین ترتیب حکومت دست نشانده بیگانه و یا برآمده از یک

ایدئولوژی و گرایش انحصاری نام دولت بخود نمی گیرد. در مقدمه بیفزائیم که نقش پادشاه در رأس تصمیم گیری و اداره مملکت و اقتدار بمانند او در ایران قبل از اسلام حائز اهمیت بود ولی با گذشت زمان و خصوصاً با شروع جستجوی مشروعیت اسلامی، این نقش حضور و آرایش ظل الهی گرفت و استبداد حکومتی بطرزی روزافزون با اسلامیت عجین شد، بنحویکه قرار داشتن در ذیل عنایات و توجهات و مقبولیت ولی عصر و پیامبر و ائمه نقشی اساسی یافت و بسیاری از پادشاهان حتی نسب به بزرگان اسلام رساندند. در تاریخ معاصر و در زمان گسترش دموکراسی آن قدرت بدحفاظ اجرایی بیش از پیش متوجه نهادهی شد که در ایران بعنوان دولت شناخته میشود. نقش محوری و عملی وزرای بزرگ در تاریخ ایران جای انکار ندارد ولی این اقتدار به کمال زیر نظارت و قبول یا عدم قبول پادشاه معنا پیدا میکرد. با تضعیف استبداد سلطنتی سنتی و در جدال با اختیار و مسئولیت لازم برای اداره امور، این نهاد دولت در حدود مشروطه و پس از آن توانست جایگاه تازه ای بیابد. صراحت در تفکیک قوا و توجه دادن به مسئولیت ها و اختیارات هرچند روشن نبود ورود به دوره جدید را نوید داد.

محدود ساختن قدرت بالنسبه نامحدود پادشاه در این قانون مطرح گشت ولی با اینکه کراراً از هیأت وزیران سخن رفته نام و نقش نخست وزیر یا صدراعظم چندان برجسته نیست و با مراجعه سطحی نمیتوان به امکانات و موقعیت واقعی این مقام پی برد و بهر حال مبانی دولت جدا از سلطنت در نظر گرفته شد.

نگاهی به تشکیل و انحلال مکرر دولت ها در نظام نوپای مشروطه نشان میدهد که نخست وزیر در مرکز تحولات قرار دارد و این اقتضای زمان بود و ای بسا با تقویت این رکن از میزان بحران های بعدی کاسته میشد.

از زمان برکناری محمد علیشاه نخست وزیران در شرایط بسیار دشوار ناشی از نتایج انقلاب و خصوصاً مداخلات خارجی انجام وظیفه کردند. شخصیت های درجه اولی همچون سپهسالار تنکابنی، مستوفی الممالک، صمصام السلطنه بختیاری و مشیرالدوله بدین مقام رسیدند.

رضاخان سردار سپه که قبلاً در کابینه قوام السلطنه فعالیت داشت به نخست وزیری رسید و اساساً کودتایی که پیش از این دوره سردار سپه‌پی صورت پذیرفت در واقع نه علیه احمد شاه قاجار بلکه برای تغییر نخست وزیر (سپهدار) بود که سیدضیاء الدین طباطبایی بجای او نشست. بهر حال رضاخان خود از نخست وزیران احمد شاه قاجار بود و بعد به پادشاهی دست یافت. استعفای رضاشاه از سلطنت نیز در شرایطی ممکن شد که با درک اهمیت نهاد نخست وزیری (فروغی) انتقال پادشاهی انجام گرفت. در واقع نخست وزیر حلقه اتصال دو پادشاه اول و دوم سلسله پهلوی بود. از میان نخست وزیران برجسته که کم نبودند قوام السلطنه چند بار بدین مقام دست یافت و نقش حساسی نیز در سال های بحرانی پس از جنگ ایفا کرد. محمد مصدق که نهضت ملی و خصوصاً ملی شدن صنایع نفت با نام او عجین شد و بی تردید مصدق هنوز از شخصیت ها و دولتمردان معیار و مورد توجه ایرانیان است. فشار افراطیون اسلامی و افزایش پریشانی در سال ۱۳۵۷ بار دیگر اهمیت این نهاد را آشکار ساخت. خمینی رهبر انقلاب اسلامی برای حفظ ظاهر و عملی ساختن پروژه ایجاد حکومت اسلامی که بغوریت قابل اجرا نبود بازرگان را بعنوان نخست وزیر و رئیس دولت موقت در مقابل آخرین دولت قانونی مشروطه (بختیار) قرار داد. حکومت اسلامی البته از بن با چنین نهادی در تضاد بود و خیلی زود آن را کنار گذاشت. و شاید بتوان گفت که رئیس جمهور در حکومت اسلامی به تقریب در ردیف نخست وزیری بدون اختیار و در حد وزرای اعظم قدیم است و حذف این ردیف میتواند به ادعای جمهوریت این حکومت که خود سخت بی معناست لطمه بزند.

چرا نظام کشورداری با نخست وزیری انتخابی بصلاح است؟

- ۱ - این نهاد در ایران سابقه تاریخی و تجربه شده و مثبت دارد.
- ۲ - نخست وزیر در رأس قوه اجرائیه، شخص اول مملکت «پادشاه یا هر مقام دیگر» را از دیکتاتوری و از مسئولیت و مرجعیت انحصاری و

واحد برای تصمیم گیری و اختیار مبری میسازد و این وضعیت بویژه در زمان های بحران، مقاومت مجموعه نظام را تقویت میکند و از سویی دیکتاتوری شخص اول مملکت با مظهریت مقام پادشاه و یا رئیس جمهور و نقش هماهنگ کننده او در تناقض خواهد بود و همانطور که گفته شد بهنگام بحران شدید سیستم دیکتاتوری بطور یکپارچه ضربه پذیر خواهد بود.

۳ - نمونه های هندوستان و ژاپن و بسیاری از کشورهای اروپایی و دیگر نقاط نشان میدهد که نهاد نخست وزیری در ایران کارساز خواهد بود و حتی اگر شرایط متوجه به گرایش جمهوری باشد باز این نهاد نخست وزیری است که در محور قرار میگیرد.

۴ - مقابله مخالفت آمیز و بی نتیجه و زیان آور کنونی میان سلطنت طلبان و جمهوریخواهان نیز بدین ترتیب میتواند جای خود را به گفتگو و توافق اساسی و اصولی بدهد. زیرا با توجه به شکل و ماهیت جمهوری های معاصر در دنیا، مترادف دانستن قطعی جمهوری با دموکراسی یا پادشاهی با دیکتاتوری حکم قابل دفاع و قطعی نمیتواند باشد. و در واقع با برجسته شدن نقش نهادهای حقوقی و قانونی و اجرایی و تصریح قانون اساسی و پذیرش بی چون و چرای حاکمیت ملت امکان برپایی دیکتاتوری بحداقل میرسد. در غیر اینصورت دموکرات ترین شخصیت در ستمی که ظاهر دموکرات هم داشته باشد قادر به برپایی دموکراسی نخواهد بود. در مجموع با اهمیت یافتن هیأت دولت و در بالای آن نخست وزیر همه خدمتگزاران کشور و ملت میتوانند متناسب با مصالح کشور نامزد ایفای نقش باشند.



این گفتار تاکنون در نوشته های زیر به تحلیل و تفسیر گذاشته شده و جدا از اجبار در اختصار در برخی نکات و گرایش به تفصیل در برخی زمینه ها در متون اصلی آمده است. علاقمندان میتوانند به اصل نوشته ها بشرح زیر رجوع نمایند:

— کتاب ایران، فردایی از پس دیروز (۱۳۶۴)، بخش نگاهی به قانون اساسی مشروطه.

— مروری بر احوال خاندان پهلوی (۱۳۶۷)، نشریه سهند، شماره ۱۰

— حقوق و قانون (۱۳۷۳)، نشریه سهند، شماره ۱۳

— دولت، مظهر قدرت و حاکمیت (۱۳۷۳)، نشریه سهند، شماره ۱۳

— دین و دولت و راهی که در پیش داریم (۱۳۷۶)، نشریه سهند،

شماره ۱۴

— رفراندوم (۱۳۸۰)، نشریه سهند، شماره ۱۷

— آزادی خواهی و مشروطه طلبی (۱۳۸۰)، نشریه سهند، شماره

۱۸

همچنین اصول قانون اساسی و متمم آن با ضمايم که در اوائل برپایی

حکومت اسلامی در ۵۸ صفحه از سوی ایران پرس تکثیر شده مورد استناد

قرار گرفته است.



از: نور محمد عسکری

تشیع سرخ شاه اسماعیل صفوی روح الله موسوی خمینی

هر ملتی که از تاریخ گذشته خود
آگاهی نداشته باشد ناگزیر اشتباهات
گذشته را تکرار خواهد کرد.
جواهر لعل نهرو

نورمحمد عسکری نویسنده «تشیع سرخ»^۱ با یادآوری گفته نهرو و به
نیت روشنی بخشیدن نقش تشیع در زندگی سیاسی و اجتماعی گذشته و حال
ایران دست به تألیف این کتاب زده است.

اساس کتاب بررسی اوضاع و احوال دو دوره مهم از تاریخ تشیع
سلطه جو، یعنی برآمدن شاه اسماعیل صفوی و آیت الله روح الله خمینی
است و بی تردید در مقایسه با تئوری پردازی کسانی چون علی شریعتی که
اسلام راستین و غیرراستین یا تشیع علوی و صفوی و نظایر آن را مطرح
ساخته اند کتاب حاضر وجهی تحلیلی و واقعی از گذشته و حال است.
افزون بر آن، بهره برداری نویسنده از حدود یکصد متن و نشریه و
کتاب و منبع با ارزش، خود کتاب تشیع سرخ را منبعی برای کسب اطلاع
و استناد کرده است.

سوابق طولانی مطبوعاتی و همچنین آشنایی عملی به حقوق و
قوانین به بررسی ایشان غنا بخشیده است. دیگر کتاب های منتشره ایشان

۱ - تشیع سرخ، نورمحمد عسکری، ۳۲۲ صفحه، چاپ آرش، استکهلم، سوئد، سال ۲۰۰۲ میلادی.

بدینقرار است: بابک خرم دین - ولایت فقیه و جمهوری اسلامی - ابومسلم خراسانی - شاه، مصدق، سپهبد زاهدی - شاه، امیرعباس هویدا، اردشیر زاهدی.

مناسب دانستیم با اجازه ایشان بخشی از کتاب «تشیع سرخ» (صفحات ۲۷۴ تا ۲۸۱) را که نگاهی به سستی پایه های حقوقی و قانونی و حتی فقهی حکومت اسلامی دارد بی کم و کاست بیاوریم و مطالعه کامل آن را به علاقمندان واگذاریم.

سهند

در باره رفراندم سال ۱۳۵۸ شمسی و تبعات آن که اساس جمهوری اسلامی بر آن بنا شده

بسیاری از حقوق دانها، و فقهای صاحب درک صحیح، که وضعیت حقوقی حاکم بر جمهوری اسلامی را با بی غرضی مورد بررسی و تحقیق قرار داده اند، این نتیجه را دریافت کرده اند که: رفراندم سال ۱۳۵۸ شمسی و نیز کلیه اعمال و اقدامات حقوقی و ساختار قانونی جمهوری اسلامی که بدان اعتبار بوجود آمده، بنا بر قواعد حقوقی و فقهی بکلی باطل و از دید موازین بین المللی و حقوق خصوصی و تطبیقی ناصحیح و غیرعقلانی انجام یافته است، زیرا چهارچوب و ساختار حاکمیت مذکور بر پایه فریب ملت ایران قرار گرفته بود. بدین سبب بر اساس موازین فقه اسلامی و حقوق مدنی و نیز مقررات بین المللی چنین حاکمیتی خود را «بناحق» بر ایران تحمیل نموده و ملتی را از داشتن حق مسلم و شناخته شده اش محروم کرده است و لذا میباید زیر نظر مراجع قانونی بین المللی این امر مورد رسیدگی دقیق قرار گرفته و از ملت و سرزمین ایران رفع حاکمیت جابرانه و دفع تصرفات عدوانی بشود.

چرا چنین حاکمیتی قانونی نیست:

۱ - روزیکه مردم ایران را خمینی و یارانش به پای صندوق های رأی فرا خواندند، اصولاً مردم هنوز نمیدانستند که به چه چیزی رأی بایستی

بدهند، و مطلقاً در باره نحوه و کیفیت حاکمیت جمهوری اسلامی هیچ اطلاعی نداشتند.

۲ - همانروز که مردم را به رأی دادن فرامیخواندند خمینی اعلامیه مشهورش را منتشر کرد و مردم را مورد خطاب قرار داد که هر کس به جمهوری اسلامی رأی ندهد او کافر است، و برخلاف اصل اسلامیت رفتار نموده، که همین اعلامیه با جوی که در آنروزگار وجود داشت مردم را با هراس به پای صندوق رأی میکشید.

۳ - تا آن روز تمام سخنان خمینی و یارانش بر محور عدل، نصفت، توزیع عادلانه ثروت، رعایت حقوق مردم و عدالت اجتماعی دور میزد، و تمام گفته های خمینی در هر محفل و مجلسی بر این پایه بود که با تشکیل حاکمیت جمهوری اسلامی گستره عدل اسلامی چنان وسیع خواهد شد که تمام مردم مستضعف زیر پوشش رفاهی حاکمیت قرار خواهند گرفت، و در کمال آسودگی زندگی خواهد کرد.

۴ - صریح این بیان که باید مردم مستضعف کشور از آب، برق، نفت مجانی بهره مند باشند و نان ارزان در اختیارشان قرار بگیرد، خود سربوشی بود بر یک فریب بزرگ که مردم ساده دل ایرانی را با وعده هائی که به تصور ایشان، رنگ تعهد داشت دل خوش کردند، و به پای صندوق ها کشانده شدند.

۵ - تمام گفتار و اعلامیه های خمینی و یارانش بر این اصل استوار بود که سران رژیم گذشته ثروت های ایران را به یغما میبردند. و مردم ایران از نعمات خدا داده که متعلق به همگان هست محروم مانده بودند. پس رژیم فاسد بود و باید از پای درمیآمد تا «من خمینی» رژیمی را بیآورم که مستضعفین و تمام مسلمانان ایران در کمال آسایش و آرامش از آنچه براساس چپاول سران رژیم محروم بوده اند، بهره مند گردند.

۶ - در همان احوال گفته میشد هرکس در شناسنامه اش مهر فرزندم نداشته باشد، از مزایای دریافت کوپن های ارزاق محروم خواهد شد، به او اجازه سفر نخواهند داد. کارمندان ادارات را تحت کنترل میآوردند، و

اگر رأی نداده باشند از بسیاری مزایا محروم میگردند.

در نتیجه مردم ساده اندیش و هیجان زده که زیر چتر سخنرانی های خیابانی، عنان عقل و خرد خویش را بدست یاران خمینی داده بودند، با تصور زندگی توحیدی بی طبقه و هم عرض قرار گرفتن دانی و عالی با هم، و بدست آوردن ثروت های بدون زحمت، بهر نظری که خمینی ابراز میکرد تسلیم میشدند، و بدون اینکه بدانند چه آینده ای در انتظارشان هست، بنا بر خواسته مردی که فرامینش در آنروزها رنگ «من خدائی» داشت به پسای صندوق ها رفتند و به خواسته او «نه به خواسته خودشان» رأی دادند، که جمهوری اسلامی برپا گردید، و آنها از مزایایش سودها بردند، که بنظر عقلاء و دانایان آشنا به موازین حقوقی و قواعد فقهی، چنین اقدامی یکی از بزرگترین حیلہ گری ها در تاریخ اسلام و ایران بوده است. و به تحقیق ملت ایران براساس این فریب بزرگ روال زندگی خویش را از دست داد و هرگز آنچه را که گیرندگان رأی به آنها وعده داده بودند بدست نیاورد، در حالیکه خمینی و یارانش حاکمیت ایران را یک سویه در اختیار گرفتند، و توانستند عملاً و بر پایه ایجاد یک حاکمیت جبار ملتی را بکلی از حقوق واقعی خویش محروم نمایند.

دلایل اینکه مردم حق دارند چنین حاکمیتی را باطل بشناسند:

اول - براساس قواعد و موازین و منشور بین المللی هر ملتی حق دارد اساس حاکمیت خویش را بر پایه خواسته ها و دانسته هایش تعیین نماید. در صورتیکه وقتی خمینی و یارانش بساط رفاندم را برپا میکردند، رأی دهندگان از نحوه حاکمیت، از چگونگی رفتار حاکمان، سیستم قانون گذاری و تشکیل رژیم بر پایه ولایت فقیه ابدا مطلع نبودند و نمیدانستند که حکومتی که تشکیل خواهد شد برخلاف تمام موازین و قواعدیست که تا آنروز بر پایه دموکراسی و اصول شناخته شده حقوق بشر وجود داشته و این «جهل مطلق» بر سیستمی که به اعتبار رأی گیری ناصحیح بر او حاکمیت یافت، براساس عدم آشنائیش بر روش ها و سیستم های موجود نبود، بلکه این جهل مطلق را خمینی و یارانش با علم و اطلاع بر او تحمیل کردند و با دقت و برنامه ریزی «خردش» را از او دزدیدند و تا آخرین لحظه نگذاشتند که

از واقعیت آنچه بر او و آینده اش میگذرد اطلاع پیدا بکند. بلکه اعتمادش را به طریقی کاملاً نادرست و غیرحقیقی بر این موضع جلب کردند که، خمینی آن چنان عارف ربانی است که برای نجات مردم ایران از جان خویش گذشته و دست به اقدامی بزرگ زده، و میخواهد با نادرستی ها و فریب و ریائی که از طریق رژیم بر جان و مال و هستی ملتی افتاده و راه نجاتی نمیشناسد، مبارزه کند. تا آنکه او را به یک آسودگی کاملی، که از آن بکلسی محروم هست برساند. و برایش عدالت و مساوات را به ارمغان بیاورد. در حالیکه هیچ یک از آنچه را وعده داده بود عملی نکرد، بلکه پس از رأی گیری از مردمی هیجان زده که در غوغاسالاری خیابانی خود را اسیر توهّمات یافته بودند، براساس فرامین «من خدائی» رفتار ستمگرانه ای را پیشه کرد، که هرگز نه مورد انتظار مردم بود، و نه با آنهمه وعده های شیرین و سخن های فریبنده همخوانی داشت.

دوم - در مقررات و قوانین ثبت شده در تمام کشورهای جهان، یک اصل مسلم وجود دارد، که هرگاه ملتی احساس کرد در معامله ای که طبق قول و قرارها با حاکمانی که سرنوشت او را در اختیار گرفته اند «مغبون» شده، و حاکمان جابر با فریبکاری از او برای ایجاد حاکمیت و رژیمی رأی یا «بله» گرفته اند، میتواند آن «بله» یا «رأی» خود را بازپس بگیرد، و خویش را از رژیمی که نمیتواند خواسته و تمایلاتش را برآورد خلاص کند. و برای این کار هم میتواند زیر نظر مقامات بین المللی در همان رفراندمی که رژیم متوسل شده بود دست بیازد و همه آثار آن جسهل مطلق را از میسان بردارد و فریبکاران را کنار بزند.

سوم - هم در قانون مدنی جمهوری اسلامی و هم در فقه اسلامی که قانون معاملات جمهوری اسلامی هم بر پایه آن تنظیم گردیده با صراحت و روشنی در باب اینکه هرگاه یکی از طرفین معامله با جعل مبادی ناصحیح اسبابی فراهم آورد که طرف دیگر دچار زیان و ضرر کلی گردد، و بعد معلوم بشود که طرف، عالماً و عامداً چنین وضعی را بوجود آورده و برای فریب طرف دیگر اسباب چینی نموده بوده، معامله مذکور باطل است،

و متضرر می‌تواند درخواست برگشت معامله را بنماید که این برگشت خواست متیقن مردم ایران است.

چهارم - اینکه در قانون مدنی جمهوری اسلامی که باز بر پایه قواعد فقهی پایه گذاری شده «موادی وجود دارد» که هم وصف «ولی» و هم چگونگی «حجر و رفتار محجور» را تعریف کرده است.

نخستین و مهمترین امر برای یک محجور آنست که از انجام هرگونه معامله یا داد و ستد، و تنظیم قراردادی محروم است. و هیچ سندی با امضای یک محجور قابلیت پذیرش را ندارد. و هرگاه مستندی از ناحیه یک محجور حتی به تاریخ ماقبل ارائه گردد، تا وقتی صحت آن مورد رسیدگی و گواهی قضات صاحب صلاحیت واقع نشود، مورد تردید می‌باشد و نمیتوان براساس آن سند صحت معامله ای را قبول کرد. مگر آنکه از محجور براساس احکام دادگستری رفع حجر گردد و بعد از رفع حجر آن شخص مجدداً آن سند را تنفیذ نماید.

وقتی قوانینی را بر ملت ایران تحمیل نموده اند که مجبور و محکوم است «ولایت مطلقه فقیه» را بپذیرد، یعنی براساس تعاریف روشن قانون مدنی جمهوری اسلامی و همچنین فقه شیعه، ملتی را یکجا و در بست محجور و غیر تمیز می‌شناسند، پس هرگونه مستندی ولو رأی فراندم او به تحقیق از درجه اعتبار و اصالت ساقط است. پس بنا بر آنچه که علمای فقه شیعه بدان معتقد هستند و قانون مدنی جمهوری اسلامی هم بر آن حکم می‌کند، هر اقدامی که بر پایه آن فراندم کذائی در ایران رخ داده است یکسره باطل است، و باید براساس مقررات بین المللی برای بوجود آوردن یک رژیم در ایران، اقدامی موافق اصول و خواست ملت انجام داد.

پنجم - آنچه را که در لفافه جمهوری ولی با پسوند «اسلامی» به رأی گذاشتند، و مردم را با خدعه و نیرنگ به نان و برق و آب مجانی فریب دادند و به پای صندوق ها بردند، با آنچه که در همان روزها خواست مردم ایران بود، یعنی عدالت اجتماعی، آزادی، دموکراسی، و توزیع عادلانه ثروت، یک رژیم پارلمانی قادر که نمایندگان واقعی مردم بتوانند سرنوشت ملی و خواسته های

ملت را تجلی و تبلور ببخشند، با آنچه که امروز بعنوان حاکمیت ولایت مطلقه فقیه بر کشور و ملت ایران چنگ انداخته بکلی متفاوت و مغایر است. و خمینی و یارانش از همان نخستین روزها برخلاف اصل «ملازمه» در معامله با ملت ایران خدعه نمودند، و به اصطلاح گندم نمای جو فروش شدند، و در مقابل رأی که در رفرا ندیم از مردم گرفتند براساس شرط فقهی «الزام براساس معامله» پاسخ صحیح به خواسته مردم ندادند.

زیرا «جمهوری» در لغت تعریف خاصی دارد، که اساس این تعریف شناخته شده، بر رأی واقعی مردم در جهت ایجاد اهداف و برپائی خواسته های خودشان بکار می رود و کاربرد و تعبیر عامی دارد که در جهان امروز مورد استفاده و شناسائی ملل مختلف جهان فارغ از داشتن یک دین معین می باشد. در حالیکه «پسوند اسلامی» جزئی است که کاربرد عام و جهانی بصورت عمومی و فراگیر ندارد، بلکه فقط میتواند در دنیای اسلامی ها مورد استفاده باشد. بویژه آنکه اسلام خود دارای فرقه های مختلفی است که هر یک از اجزاء آن، فقط در یک ناحیه معین مورد توجه و نظر است و هرگز مانند کلمه جمهوری فراگیری عامه ندارد.

علاوه از آن بمحض آنکه سخن از کلمه جمهوری گفته میشود، یک رژیم پارلمانتی، که بر اساس دموکراسی و حفظ حقوق مردم، و آزادی های شناخته شده بین المللی تشکیل میگردد در نظر مجسم میشود. در حالیکه پسوند اسلامی که با «لفاف ولایت مطلقه فقهاتی» به آن الصاق گردیده، حاکمیتی را به ارمغان آورده که بکلی با آنچه آرزوی مردم بود متفاوت است و ملتی را در حصار مقرراتی قرار داده که با اصول آزادی و دموکراسی و الزامات حقوق بشر کاملاً ناخوانا و ناهم آهنگ است. و همین امر نشانگر آن خدعه ایست که خمینی و یارانش آگاهانه و دانسته بکار گرفتند. زیرا از فردای آتروز که رأی مردم را بدست آوردند، تنها جزئی از جمهوری اسلامی که مورد توجه حاکمیت واقع شد همان کلمه اسلامی آن بود، و کلمه جمهوری را بکلی از مقررات و قوانین و امور اجرایی حکومت حذف کردند. در صورتیکه در معامله ملت ایران با خمینی آنکه مورد توجه مردم بود، کلمه جمهوری و تبعات آن بود و

تصورشان آن بود که کلمه اسلامی یک تعریف اسمی است نه ماهیتی و چون تا قبل از رأی گیری هیچگاه خمینی و یارانش در این مورد بخصوص و اجزاء جمهوری اسلامی و نحوه حاکمیت آن و چگونگی اعمال قدرت سخنی نگفته بودند، مردم ایران در باره آن بکلی ناآگاه بودند و متأسفانه جو تبلیغاتی جهانی و اقدامات گروه های مسلح خیابانی چنان بود که مردم جز اجرای نظرات خمینی چاره ای نمیدیدند. و این امر خود خواست ملت ایران را برای رسیدن به صحت معامله ای که انجام گردیده تثبیت میکند، زیرا دو فرضیه کاملاً ناصحیح بر اوضاع و احوال آن روزگار حاکم بود:

اول - ناآگاهی مردم بر آنچه که بنا بر خواسته خمینی انجام میگرفت و مردم به اعتماد به بیانات گذشته خمینی در پاریس که عبارت بود از آزادی های فردی، آزادی های اجتماعی، تساوی زن و مرد، عدالت اجتماعی، رعایت حقوق اقلیت ها و بسیاری دیگر از این قبیل سخنان تسلیم او شدند و رأی دادند که از ماهیت اجراء و پیامدهای آن اصلاً خبر نداشتند.

دوم - بر اساس استفاده از همان پسوند اسلامی بکلی آنچه را مورد نظر ملت ایران از جهت برپائی مجلس مؤسسان بود، زیر پا گذاردند و مجلسی را بر پا کردند که از یک قشر معین تشکیل گردید، که آنهم اساس حقوقی و واقعیت لازم را نداشت. در نتیجه چون قانون اساسی که امروز حاکم بر سرنوشت ملت ایران است، در مجلس مؤسسانی که از نمایندگان واقعی ملت تشکیل میگردد به بحث و مذاقه گذارده نشد و در نتیجه به تصویب آن نمایندگان نرسیده، بدین سبب باید گفت که در جهان امروز تنها ملت ایران است که نه قانون اساسی بر مبنای حقیقی دارد و نه رژیم که بر او حاکم است مورد خواست او میباشد، بلکه هر دو بر اساس یک خدعه و نیرنگ حساب شده ای بر ملت ایران تحمیل گردیده است.

نتیجه و خواست ملی براساس آنچه که اعلام گردیده یعنی:

- ۱ - عدم اجرای خواست ملی، مردمی که طرف معامله قرار داشتند
- ۲ - فریبکاری و خدعه ای که از ناحیه یک طرف بکار رفته، که مردم را از کل اقدامات مورد نظر خمینی و یارانش ناآگاه نگاه داشته بوده،

که همین «جهالت بر اصول معامله» او را از واقعیت‌ها منحرف کرده و به بیراهه‌ای کشیده که بکلی با اصالت قومی، ملی، مردمی و ساختار اجتماعی ایران متفاوت است

۳ - بموجب مواد قانون مدنی «غبن بزرگ در معامله» در قرارداد بین ملت و خمینی صورت پذیرفته است. زیرا ظاهر آن چیزی را که خمینی و یارانش به ملت ایران ارائه کرده بودند، با باطن آنچه که عمل نمودند بکلی مغایر و در نتیجه مخالف بر صحت و درستی معامله بوده است و ملتی مغبون از اجرا چنین معامله حيله گرانه ای است.

۴ - بر پایه قواعد فقهی که از اصول فقه شیعه و مورد توجه علماء بزرگ و مورد اعتماد مسلمانان میباشد مثل قواعد «لاضرر ولاضرار»، «اصالت الصحه»، «یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده» و از همه مهمتر قاعده «اصالت اللزوم و ملازمه» در باب خیارات، تمام آنچه را که خمینی و یارانش از روز نخست به ملت ایران ارائه و انجام دادند بعلت مغایر بودن با هم بکلی مردود است، و طبیعتاً ملت ایران علاوه بر اجرای خواست انجام صحت معامله فی مابین، میبایستی برای جبران خسارات وارده بر حقوق ملی و از میان بردن حقوق فردی و اجتماعی و نیز از میان برداشتن میثاق تاریخی ایرانی‌ها ترتیب یک محاکمه جهانی برای ایسن معامله گران جوفروش گندم نما را بدهد، زیرا آنها با حيله و تزویر حقایق مورد توجه ملت ایران را در اجرای رفتارندم و بوجود آوردن باصطلاح قانون اساسی زیر پا گذاردند و از آنچه که مورد نظر ایرانی‌ها بود، با خدعه عدول نمودند و بعد هم ابداً اعتنائی به فریادهای بحق مردم نداشتند و با جبر و زور و سستمرگی و یک حاکمیت پلیسی خود را بر ملت ایران تحمیل کرده اند.

خواست ملت ایران، تسلیم این خدعه گران است به محکمه ملی، و از میان بردن اثرات چنین مفاسدی که بدست این دغلبکاران صورت پذیرفت و برگرداندن آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی است که خمینی و یارانش از اجراء آن عامداً و عالماً غفلت کرده اند.

TABLEAUX PERSANS



PARIS

1919

JAZEPS GROZVALDS (1891-1920)

تابلوهای ایرانی

JAZEPS GROZVALDS (1891-1920)

برگردان: نوا آبتین

نویسنده و نقاش اهل لتونی (از کشورهای بالت) در سال ۱۹۱۸ با عبور از کشور، اوضاع پریشان ایران آن روز را بچشم دیده و نوشته و ترسیم کرده است. فساد و بی لیاقتی ارکان حکومت قاجار، معطل ماندن مشروطه و اقتدار ملاها و دیگر مرتجعین، آثار مصیبت بار جنگ اول جهانی و گسترش روزافزون نفوذ سیاست استعماری انگلستان از جمله علت های این آشفتگی است.

بهر رو، این کتاب در سال ۱۹۷۸ در سوئد و به دو زبان لتونی و فرانسوی به چاپ رسیده است. برگردان فارسی که برای نخستین بار صورت پذیرفته همراه با چند نقاشی آبرنگ انتخاب شده از خود کتاب و از آثار خود نویسنده تاکنون در سه شماره سه‌شنبه تعقیب شده و در این فرصت نیز چهارمین و آخرین بخش آن را تقدیم دوستان می‌کنیم.

قزوین - دروازه های آبی رنگ - مسجدها

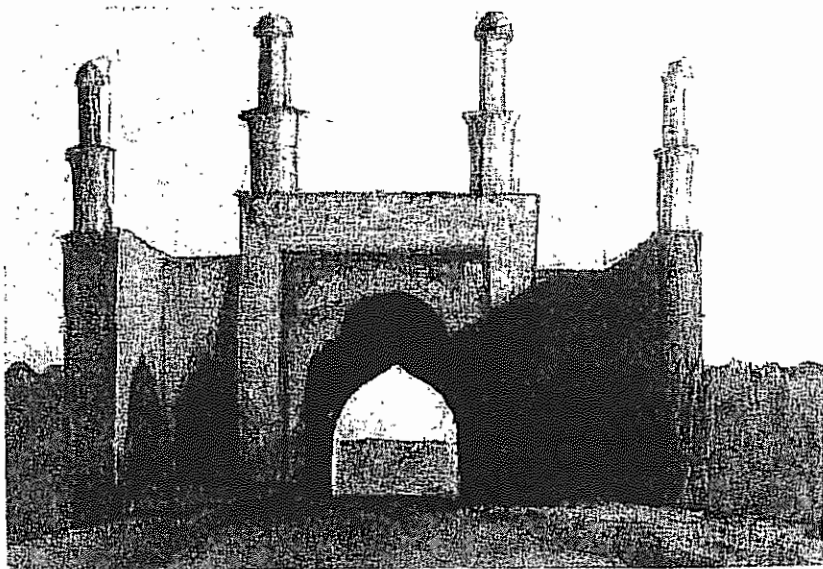
بازارها و کاروانسراها - باغ های حافظ - خانه ها - تواضع ایرانی

دیواری خشتی گرداگرد قزوین را گرفته که در چندین محل با دروازه هایی باشکوه به بیرون باز میشود. دروازه ها جواهر واقعی و نمودار هنر شرقی هستند.

شاعر ایرانی دروازه ها و حصار شهر را به قطعات فیروزه نشانده بر دستبند تشبیه کرده است.

دروازه ها بناهایی قابل ملاحظه با چهار برج باشکوه و میان آنها سه ورودی پوشیده از کاشی کاری با رنگهای آبی فیروزه ای، آبی لاجوری و زرد و صورتی روشن هستند.

دروازه تهران که در آغاز جاده تهران ساخته شده احتمالاً تازه سازترین است و تأثیرپذیری ابتدایی هنر اروپایی در ساختمان آن آشکار است.



تصویر درشتی از گل و گیاه و چیزهایی از این قبیل سطوح و دیواره ها را پر کرده است. اما بقیه دروازه ها بویژه آنکه نزدیک باغ سپهدار است از حیث معماری دلنشین و پاکیزه است و در بالای آن شیرهای زردرنگ با موهای درهم ریخته و بر پشت شیرها خورشیدهایی آدم نما و در حال طلوع بچشم میخورند.

نشانی از فراخ دستی و ثروت که در این دروازه ها وجود دارد در داخل شهر نیز دیده میشود. از خیابان طولانی و پردرخت و سایبان تهران میگذریم و به خیابان دولت می رسیم. در این خیابان وسیع که بیشتر حالت یک میدان را دارد، درختان سر به فلک کشیده و عظیم نارون سایه افکنده اند و در واقع میدان عمومی و بولوار قزوین است.

قزوین پایتخت قدیمی کشور در قرن شانزدهم میلادی، گویا در آن هنگام یکصد هزار نفر جمعیت داشته و هنوز آثار بسیاری از آن دوره باقی است.

ته خیابان درب بزرگ و فرسوده‌ای، ورودیه کاخ حاکم را نشان میدهد. این ساختمان باشکوه، محل زندگی شاهان صفوی بوده و زیر شاخ و برگ درختان سرسبز از دیده‌ها پنهان است.

هر شب، هنگام غروب آفتاب روی بالکن درگاه آن، ارکستری عجیب با سازهایی همچون سرنا و طبل سر و صداهای یکنواختی را بگوش مردم میرسانند. گویا این رسم قدیمی از زمان ستایش آتش و برای تجلیل از خورشید بجای مانده و هر روز در طلوع و غروب آفتاب برگزار میشود، ولی قزوینی‌های زمان ما بی توجه به این سابقه، همانطور که ما با ارکسترهای نظامی خودمان در پارک برخورد میکنیم، در این ساعت برای پرسه زدن به خیابان می‌آیند. آنها به مغازه‌هایی که کالاهای روسی یا آلمانی عرضه میکنند سر میزنند. ظاهر این مغازه‌ها اروپایی است. مغازه بزرگ «Au Bon Marché» با کالاهای گرانیقیمت و یا مغازه بزرگ دیگر «Grand Magasiné Universall» که در آن به تابلوی جالبی برمیخوریم: «در اینجا به زبان اسپرانتو هم صحبت میکنیم».

شب هنگام، قزوینی‌های شیک پوش در «Central Club» یا سالن بازی جمع میشوند. این سالن توسط یک بلژیکی اداره میشود که خود برگزارکننده بازیها هم هست.

مدیر بلژیکی همچون مشتریان روس و ارمنی و فارسی زبان به همه زبانها سخن میگوید: «بازی شروع شد - چهارده - بیست و یک - تمام شد...»

مشتریان ایرانی بیشتر از کسبه بازار هستند که اغلب لاغراندام و پوشیده در لباس و سرپوش عمامه مانند، راحتی و با خونسردی با پول‌های هنگفت در بازی شرکت میکنند. همین‌ها هستند که در طول روز سر یک قران در بازار چانه میزنند ولی در اینجا به همه سوء ظن دارند و میترسند فرنگیها با چشم بندی سرشان را کلاه بگذارند.

«سید» اولاد پیغمبر با عمامه سبز یا سیاه و بسا بدبینی بازیگر همجوار را که همان آشنای به زبان اسپرانتوی مغازه بزرگ Universall است

و لباس اروپایی بر تن و کلاه حصیری بر سر دارد می‌پایند. بعضی وقت‌ها گرداننده بلژیکی کازینو گرفتار میشود و باید به این اختلاف‌ها رسیدگی کند. فرزندان جدی و حساس ایران با اصطلاح اروپائیهای ماجرآجو و نوکیسه مسأله دارند که می‌رود بیخ بگیرد.

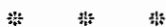
اما این اروپایی نمایی نمیتواند ایران سنتی را که در مسجدها، در دروازه‌های آبی رنگ و بازارهای وسیع و باغهای معطر قزوین وجود دارد پنهان سازد.

چند مسجد بزرگ و زیبا در قزوین بنا شده که در این میان شاهزاده حسین نمونه‌ای بارزش از هنر معماری است و هنوز گرد و غبار زمان بر آن ننشسته است.

میناکاری فیروزه‌ای و زردرنگ آن درخشان و دل‌فریب است و انگار همین دیروز به انجام رسیده است. در برابر گنبدی به رنگ‌های زرد و آبی و سبز، شش برج کوتاه ولی آراسته و زیبا بنا شده که با طاقهایی بهم مربوط میشوند.

میدان بزرگ سنگفرش مقابل بنا و فضای دور و بر مسجد اجازه میدهد تا زیبایی آن را بآسانی ببینیم. ولی این وضعیت عمومیت ندارد. مسجدها اغلب در پیچ و خم کوچه و خیابانها و در میان خانه‌های زشت خشتی پنهان هستند و تنها گنبد یا مناره آنها را میتوان دید.

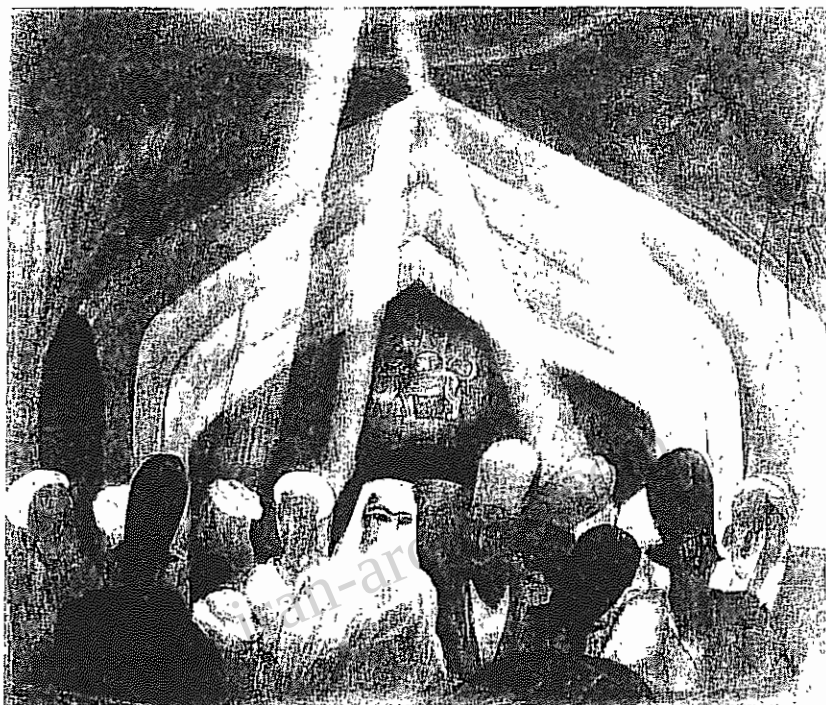
مسجد شاه با گنبدی آبی رنگ و مناره‌هایی بی‌قواره که در بالایشان چیزی شبیه بالکن تعبیه شده بیشتر به یک فانوس دریایی شباهت دارد.



وسعت کاروانسراها و محوطه‌های بازار قزوین چشمگیر است و همه جا تا دالان‌های طولانی و طاقدار که ورودیه بازارچه هاست انباشته از بار و بنه است.

قزوین دو راه مهم تهران و همدان (سپس بغداد) را بهم وصل میکند و در واقع از مراکز عمده استقرار کاروان‌های بازرگانی است که شرق و غرب را طی میکنند. نقش این دو شهر در بازرگانی و خصوصاً عمده‌فروشی

درخور توجه است و خرده فروشی هم در بازار قزوین رونق دارد.



کاروانسراهای بازار محل فرود آمدن صاحبان کالاهای عمده و بارها و شترهاست. در این جا مأموران دولت به بازرسی محموله‌ها میپردازند و مالیات‌ها را تعیین میکنند. خرده فروش‌ها هم برای خریدهای خود به کاروانسراها می‌آیند. این وضعیت شاید به زمان‌های قدیم و زمان رفت و آمد کسانی چون سندباد بحری برمیگردد که برده‌های افریقائی را در بازارها عرضه میکردند. کاروانسراها نظیر بازارها هرکدام در زمینه‌ای تخصص دارند. برخی به فروش ادویه و بعضی به کالاهای ابریشمی و یا دیگران به ظروف چینی و شیشه‌ای و پوست و فلزات میپردازند. در ساعات روز عده‌ای بیشمار با پاهای برهنه، یا سوار بر اسب به حمل کالاها مشغولند. زنان پوشیده در حجاب و درویشانی که به ذکر علی اشتغال دارند و بالاخره شترهای حامل بار این ازدحام

را شدت می بخشند ولی سر شب آرامش و سکوتی مطلق همه جا را می گیرد و فقط محافظان هستند که به حضور و گردش خود ادامه می دهند.

اما در طول ماه رمضان همه چیز وارونه می شود. بازارها طی روز بسته و شب ها رونق دارند. قرآن می گوید که در این مدت ابواب بهشت باز و درب های جهنم بسته و شیطان گرفتار زنجیر است. از طلوع تا غروب آفتاب خوردن و نوشیدن بر مؤمنان حرام بوده از این رو روزها همه می خوابند و شب ها بکار می پردازند. در این شب ها بازار را با شمع و چراغهای فراوان روشنایی می بخشند و مردم تا سحرگاه در آنجا درهم می لولند.

ماجرای عباس در این ماه رمضان شنیدنی است. او که می خواست بهر قیمت در جشنهای نورانی شبانه شرکت کند بدون اجازه، قاطرچی دیگری را با خود همراه کرده که به قهوه خانه ای پرجنب و جوش بروند.

عباس داستانش را تعریف میکرد و همه می خندیدند، ولی حتی بنظر غیرمؤمنانی چون ماها او خلاف قاعده عمل میکرد. عباس خلاف دستور رسول الله بدون آنکه ممنوعیت ها و محدودیت های روزه را تحمل کند فقط شریک شادی های بعد از افطار بود. او روزها از همان غذاهای آشپزخانه ما می خورد و شب ها با دیگران به خورد و خوراک می پرداخت.



گردش در باغ های قزوین دلپذیر است. چند باغ بزرگ و قدیمی در این شهر وجود دارد. باغ سپهدار یا باغ حاکم با آن کوچه باغ های پیچ در پیچ و پوشیده از شاخ و برگ و حوض های پر آب و دیگر باغ های کوچک تر که رایحه گل سرخشان همه جا استشمام میشود. گویی شیشه عطر در بازی را در دست گرفته ایم.

پشت آن خیابان های پرگرد و خاک و دیوارهای خشت و گلی و زشت تصور وجود چنین باغ هایی که آدم را به یاد حافظ و گل و بلبل و داستانهای هزار و یکشب می اندازد، آسان نیست.

از صحنه های شگفت در این هنگامه گرد و خاک خیابان ها، باز شدن دری و ظاهر شدن چهره زنی است که خود را در حجابی زردوزی شده

پنهان کرده و با نگاهی دزدانه، همان احساس دلپذیر دیدن گل سرخی را برمی‌انگیزد که در کنار حوض سنگی روئیده است.

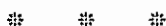


خیابانها در شهرهای ایران تنگ و پیچ‌پیچ‌اند. در اغلب آنها گاری بزحمت حرکت میکند و اگر الاغی را حسابی بار کنند عابرین باید به دیواره‌های کنار پناه ببرند تا راه بند نیاید.

بر دیوار خشتی کوچه‌ها و راه‌ها هیچ پنجره‌ای باز نمیشود و همه در و پنجره‌ها رو به حیاط داخلی دارند و اغلب درب ورودی چنان کوچک و پست است که دیدن درون خانه را غیرممکن می‌سازد.

در این زمینه معمارهای ایرانی ابتکاراتی بخرج داده‌اند. درهایی که پشت سر هم دوتایی یا سه تایی باید باز و بسته شوند و گاه زاویه بازشدنشان ادامه نگاه را قطع میکند و همه اینها برای اینستکه نگاه غیرمتعارف به داخل خانه‌ها نیفتد.

وقتی از دو یا سه پله آستانه خانه می‌گذریم، وارد نخستین حیاط میشویم که حوضی پر آب برای غسل و وضو ساختن در آن تعبیه شده است. درختها و بوته‌های گل سرخ بر این حوض سایه می‌افکنند و تصویر دیوار گچ و آهکی سفیدرنگ نخستین عمارت یا بیرونی (دیوان خانه) که محل پذیرش میهمانان و تازه‌واردان است در آن آب نما دیده میشود. پشت آن بیرونی، ساختمان اندرونی محل زندگی زنان و فرزندان است و ورود بیگانه به آنجا ممنوع میباشد. بازدید غیرمنتظره از این اندرونی آشوبی وصف نشدنی پیا می‌کند. البته درب‌ها بسته است و دق الباب‌های پی در پی بی نتیجه میماند. همه‌هم مبهمی شنیده میشود. گریختن زنان با آن دم پایی‌های کف چوبی روی آجر حیاط جریان دارد. صاحبخانه بسا تأخیر فراوان و با چهره‌ای شرمگین و کوششی که برای حفظ ظاهر دارد، بسا لبخندی روبروی شماست و تعارف و مجامله حد و مرزی ندارد. اگر خیال میکردید میتوانید زنهای او را ببینید در اشتباه بوده‌اید.



امان از ادب ایرانی که مقداری الفاظ پر آب و تاب و تشریفاتی است که از قدیم رایج بوده است.

بی سبب نیست که زبان فارسی را فرانسوی شرق میشناسند، البته شاید فرانسه زمان لوئی چهارده.

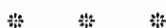
یک روز بخیر ساده، یا سلام و علیکم مؤدبانه مثلاً چنین شکلی دارد: «امیدوارم به تأیید الهی، حضرت مستطاب عالی، در عین سلامت بسر میبرید» و پاسخ میتواند چنین باشد «از موقعی که حضرت عالی را زیارت کرده ام سلامت کامل حاصل است» و از این نوع تعارف‌ها.

یک تاجر فرش برای عرضه کالای خود و پیش از پیشنهاد قیمت بمن میگفت: «سعدی شیرین سخن فرموده: جانا چرا غمگینی، ولی بنده موافق نیستم و به عرض میرسانم از موقعیکه بزیارت حضرتعالی نائل شده ام، غم و اندوه از دلم رخت بریسته».

اگر به دیدار کسی میروید، میزبان مبادی آداب بخود اجازه نمیدهد در حضورتان بنشیند و صرفاً پس از درخواست شما قصد نشستن میکند. در همین مورد پس از نوشیدن دو سه استکان چای و آخر سر یک کافه که علامت پایان دیدار است صاحبخانه برپا میخیزد و میگوید: اینجا خانه خود حضرتعالی است و همه ما در خدمتیم و سپس برای مشایعت براه میافتد. حال نوبت شماست که بگوئید: «نه بخودتان زحمت ندهید، میان دوستان از این تشریفات وجود ندارد» و صاحبخانه کرنش کنان میگوید «خیر تا دم در در خدمت جنابعالی هستم».

و باز نمونه ای از چگونگی رفتار و گفتار ایرانیها: «سرکه زاهد چهل روز در زندان سبو گرفتار میماند تا آنکه رایحه شربت بدو برسد. از آن پس گویی راهی پرستشگاه سفره میشود. زانو زده و در مقابل نان سفید به رکوع میرود و با درویشانی کاردان چون سبزی و کاهو... آنچنان ممزوج میشود... که ذائقه آدمی طعم پیاز را به پسندد...» همه این عبارات مربوط به یک نسخه آشپزی است که میتوانیم چنین خلاصه کنیم: «سرکه را چهل روز در سبو بگذارید و با ادویه و شربت بیامیزید. آن پس میتوانید با نان سفید

مایه ای مناسب برای سالاد فراهم کنید.»



تقریباً همه، کنار نام خود لقب یا عنوانی را یدک میکشند. مردی که علی نام دارد پس از زیارت حرم امام رضا در مشهد، مشهدی علی شناخته خواهد شد. و یا کسی که به کربلا میرود کربلایی میشود. از آن جالب توجه تر عنوان حاجی است که به زوار مکه و مدینه اطلاق میگردد. برای بچه هایی که روز عید قربان بدنیا میآیند نیز از این عنوان استفاده میشود. مثلاً علی که در چنین روزی بدنیا آمده و ضمناً به زیارت مکه هم رفته حاج حاجی علی موسوم خواهد شد. عنوان میرزا بمعنای شاهزاده و یا نویسنده است و بنابر قرار گرفتن در پس یا پیش نام اصلی یکی از آن دو معنا را میدهد.

رجال سرشناس هم القاب و عناوینی دارند، نظیر «اسدالدوله، شیر دولت» و از این قبیل که تقریباً این نام ها سابقه و جریانی داشته اند و هر چند که حال بی مسما هستند و ربطی به صاحب فعلی عنوان ندارند. برای نمونه «امیرالبحر» عنوان موروثی یک فامیل است که اعضای آن شاید هیچگاه یک کشتی ایرانی را هم ندیده اند. بگذریم که تنها علامت وجود جهاز دریایی ایران یک قایق توپدار «پرسپولیس» است که نزدیکی محمره لنگر انداخته و گهگاهی تیر توپی بمناسبت تحویل سال یا سالروز تولد شاه از آن شلیک میشود تا توپ صدمه نبیند.

سرازیری بسوی کاسپین = جنگل = رشت **کوچک خان = انزلی = بدرود با ایران**

سرازیری راه قزوین به رشت را با حدود هزار و پانصد متر اختلاف ارتفاع طی میکنیم و با پشت سر گذاشتن کوهستان وارد هوای خفه و سنگین حوزه دریای کاسپین میشویم.

پس از دشت های سرخ رنگ پیرامون قزوین جاده در یوزباشی چای در

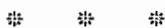
تنگی عمیق ادامه می‌یابد و باز چشم انداز پرشکوه و رویایی و دست نخورده کوهستان همچون نقاشی‌های Salvator Rosa در جلوی ماست و گویی به مقر واقعی راهزنان راه یافته‌ایم.

همینطور که به پیش می‌رویم فراوانی شگفت‌آور درخت و گیاه هر لحظه چشمگیرتر می‌شود. درخت‌های انجیر وحشی پرشاخ و برگ، سپیدارهای باریک و بلند و در آن پائین‌ها مزارع گندم و جو که باد در آنها موج انداخته است.

در منجیل به محلی ناموزون که نام پرادعای «هتل پاریس» را بر خود دارد وارد می‌شویم تا دمی از باد مشهور محلی که مدام می‌وزد در امان باشیم. اینجا چهار راه واقعی بادهایی دائمی است که بطور منظم و آزار دهنده از نیم روز آغاز به وزیدن می‌کنند و تا صبحگاه ادامه می‌یابند. درختان کهنسال زیتون که در دامنه کوه‌های اطراف منجیل پراکنده‌اند شاهد پیگیری این بادهای هستند و برگ‌های سبزشان همانند زلف‌های آشفته در جهت باد خم شده‌اند. هیچگاه با طبیعتی چنان دل‌آزار روبرو نبوده‌ام و فکر می‌کنم زندگی در اینجا باید سخت باشد.

این دره را با رضایت پشت سر می‌گذاریم و در طول سفیدرود که آب خروشان سفید رنگش را به دریای کاسپین می‌برد راه می‌سپاریم. در روستاهای کناره سفیدرود، طرف دید خانه‌ها پوشیده است و به زحمت میتوان کسانی را دید که اینجا و آنجا نشسته، چای می‌نوشند و چپق دود می‌کنند و گهگاهی هم به عابران می‌اندازند.

منظره دلپذیر تازه مربوط به انبوه درختان زیتون است که برگ‌های خاکستری و نقره رنگشان روی چمن زمردین و سرسبز خم شده است. در این میان دیدن چشمه‌هایی با آب زلال که میان تخته سنگها جریان یافته آبشارهای رویایی که در راه است چشم‌ها را می‌نوازد. پس از دشت‌های خشک و بی‌آب و علف فلات ایران این چشم انداز خیال‌انگیز است.



کم کم تپه‌های پوشیده از جنگل، جای دامنه‌های عریان را می‌گیرد

و پس از رسیدن به دشت سرسبز امام زاده هاشم، جاده در پیچ و خم جنگل فرو میرود و بهمین روی گیلان را ایالت جنگل هم می نامند. بهر حال در این جنگل خبری از گیاهان استوایی نیست ولی در این حال و هوای استثنایی و هشت متر بالای دریا، درختان عادی که در جاهای دیگر دیده ایم رشد و نمو گیاهان استوایی را دارند و همه جا بنحوی غیرقابل توصیف سبز است.

درختان عظیم با پیچک هایی که بروی خود دارند شاخ و برگ را به آسمان آبی کشانده اند و در عمق جنگل، تاریکی و سبزی اسرارآمیزی حاکم است.

پس از آن خانه های خشتی و کمیابی سبزی و گیاه در داخل ایران بسختی میتوانیم تصور کنیم که هنوز در ایران هستیم. خانه های چوبی با بام هایی نوک تیز و شالی پوش ما را به یاد سیلان و سوماترا می اندازد. خانه ها میان انبوه درختان اقاقیا و انجیر و درختچه های انار جنگلی پراکنده اند و جنگل بزرگ در حاشیه برنجزارها و باغ ها قطع میشود. در این باغ ها خربزه زرد رنگ و هندوانه سبز رنگ، زیر گرمای آفتاب جان میگیرند.



در نیزارهای خفه مرداب گرمایی سنگین حاکم است که فضا را آماده پرورش عوامل بیماریهایی چون مالاریا میکند. حتی شب هنگام گرمای مرطوب و چسبناک، خفقان آور است. با این ویژگی‌ها اهالی جنگل «جنگلی‌ها» بخود حق میدهند که سرزمین خود را جایی جداگانه و ویژه از بقیه ایران به پندارند.

در این آخرها جنبش جنگل، پیرامون شخصیتی محبوب بنام «کوچک خان» فعالیت داشت. کوچک خان انقلابی مؤمن و وطن پرست ایرانی بود که خیالاتی برای اصلاحات در ایران و آزاد کردنش از یوغ بیگانه داشت. ولی هر چند خود کوچک خان درست و معتقد بود اطرافیانش از نوع دیگری بودند. زمانی که آلمانیها و ترک‌ها نهضت جنگل را وسیله ای برای جنگ با روسها و انگلیسی‌ها قرار داده بودند، طلای آلمان، دار و دسته‌هایی از آدم‌های مشکوک و حتی چند راهزن کرد را به اینجا کشیده بود.

میرزا کوچک خان با تکیه بر اهالی جنگل گیلان که با یکرنگی به او وفادار بودند به عنوان شاه بی تاج و تخت گیلان بلکه تمام ایران ستوده میشد.

بر این اساس کوچک خان جنگی را با انگلیسی‌ها اعلان و آغاز کرد و حتی پیروزی‌هایی هم داشت و از شرایط مساعد محلی که امکان جنگ‌های نامنظم را میداد استفاده میکرد. قدری وعده و وعید و پول پخش کردن به این ماجرا پایان داد ولی کوچک خان همچنان در دل‌ها جا دارد. دولت مرکزی مأمورانی به این ایالت میفرستاد، ولی ارباب واقعی جنگل کوچک خان بود که جمع‌آوری مالیات و عوارض و عزل و نصب‌ها را صورت میداد و با ارتشی کوچک و مرتب گوشه و کنار جنگل را زیر نظر نگه میداشت.



زنان جنگلی نیز همچون دیگر ویژگیهای جنگلی‌ها، هیچ مشابهتی با دیگر زنان ایران ندارند.

زن در کوهستان‌های کردستان همچون مردان، خشن و قوی و عامل اصلی کار بدنی است و مردان در آنجا بیشتر وقتشان را در قهوه خانه‌ها به چاق کشیدن و بگومگو می‌گذرانند. زن کرد فرصتی ندارد که به زیبایی خود برسد. بی وقفه کار میکند و تقریباً همیشه بی حجاب است.

زنان در قزوین و دیگر شهرها خانه نشین اند و به زندگی آرام و پنهانی که فقط برای رضایت مردان است خو گرفته‌اند. در این شهرها زنان حجابی از پارچه ابریشمی یا پشمی بر خود دارند که رنگش در کرمانشاه و همدان سیاه و در قزوین خاکستری یا صورتی و بنفش است.

زنان جنگلی هم کارآیی زنان کرد را دارند و هم از آسودگی نسبی در خانه برخوردار هستند. آنها را میتوان هنگام کشت و کار در فضای آزاد برنزارها و باغها و با پیراهنهای سفید و ساده دید و بخلاف زنان شهرنشین چهره هایشان آفتاب سوخته است.

سختی زندگی در اینجا کمتر و وضع معیشت بهتر است و این وضعیت به مردان اجازه میدهد تا به زینت و زیور زنان برسند. از اینرو دستبند و پابند طلایی همه جا دیده میشود و زنان میکوشند برای حفظ خود از نگاه‌های مزاحم و بهنگام کار و جنب و جوش از تن پوش‌های نازکی از حریر صورتی یا زرد استفاده کنند.

زنان جنگلی در مجموع زیبا هستند و کمابیش به زنان جزیره سیسیل میمانند. چهره شان گرد، آفتاب خورده، چشمان مخملی و موها کمتر سیاه و بیشتر بلوطی رنگ است. فرصتی پیش آمد که در جریان آتش سوزی در یک روستا از نزدیک این زنان را ببینم که بدون توجه به نگاه‌های بیگانه فقط در فکر نجات بچه‌ها و شاید چیزهایی نظیر قرآن بودند.

نحوه خاموش کردن آتش هم دیدنی بود. پیرترها آیاتی از قرآن میخواندند و از الله کمک میخواستند و جوانها حتی با قوری و تنگ شیشه ای آب می‌آوردند و بر روی آتش می‌پاشیدند.



رشت، پایتخت جنگل، شهری رطوبی و نه چندان پاکیزه با جمعیتی

در حدود سی هزار نفر در میان جنگل پنهان است. این شهر، بندری قدیمی است، ولی با پس نشستن تدریجی مرداب، اکنون جنگل گرداگرد آن را گرفته است.

در قرن هیجدهم قهرمان داستان قزاق‌ها Stenka Rasinc با کشتی هایش در کرانه شهر لنگر انداخت، شهر را غارت کرد و شاهزاده خانم ایرانی را ربود. این قصه موضوع ترانه ای از قایقرانان ولگاست.

بهر حال شهر رشت هنوز همان بوی نمک کناره دریای خود را دارد و از هر قوم و ملیتی در آن زندگی میکنند. کردها، یونانی‌ها، ارمنی‌ها، روس‌ها، تاتارها و ترکمان‌ها و البته خود ایرانی‌ها، از این قبیل اند و از اینرو آثار معماری سنتی اروپایی آمیخته با شیوه ایرانی در ساختمان‌های رشت دیده میشود و با استفاده از سفال‌های قرمز رنگ روی سقف‌ها به تقلید از قفقاز و همچنین بام‌های نوک تیز نوع چینی و آسیائی دور، نشانه و نمونه‌هایی از این آمیختگی است. مناره مسجد با آن سفال‌های آبی رنگ که به نوکی قارچ مانند ختم میشود و با دیگر مناره‌های ایرانی متفاوت است باز خود نشانی از این ویژگی است و اگر در خیابان‌ها، همان جمعیت سنتی ایرانی، کلاه نم‌دی، ریش قرمز و عمامه سفید را نبینیم خیال میکنیم که در کشور دیگری هستیم. نظیر محل زندگی یونانی‌ها و روس‌ها و ارمنی‌ها در خیابانهای کمابیش اروپایی مرکز شهر و خصوصاً میدان عمومی یا سبزه میدان را میتوان در شهرهای اروپا دید. در سبزه میدان انگار در «Place Gambetta» یا «Piazza Vittorio Emmanuel» هستیم. در اینجا «هتل اروپا» جای مناسب برای اقامت است و چند قدم اینور و آنور مغازه‌های پررونق روس‌ها و ارمنی‌ها مستقر هستند. اما بقیه رشت شبکه‌ای پیچ در پیچ از خیابانهای باریک است که درشکه‌باز از آن عبور میکند. خانه‌های حومه شهر نیز عملاً در جنگلی که شهر را احاطه کرده پنهان هستند.



اینست وضعیت تقریبی میدان جنگ جنگلی‌ها. زیرا کوچک خان که

مرکز فرماندهی اش در کسما، بیست کیلومتری اینجا بود در همین خیابانهای رشت به جنگ شدید با روسها و انگلیسی‌ها پرداخت. خوشبختانه تیراندازی‌های بی وقفه که در اینجا صورت میگرفت کشت و کشتار زیادی نداشت. کلید «می» پیانوی هتل اروپا که هدف تیر یک جنگلی قرار گرفت هنوز خاموش است ولی بهر تقدیر شهر شاهد جنگ‌های خونینی نیز بوده که چند صد کشته بجای گذاشته است. در این درگیری‌ها شناسایی دوست از دشمن و آدم معمولی با طرف جنگی مشکل است. گرفتاری این است که همه



کلاه نم‌دی گرد و سیاه، موهای بلند و شلوارهای گل و گشاد دارند و به تجهیزات و خشاب گلوله مجهزند. بسیار دیده شده که یک جنگلی خود را بشکل ملایا زنی با حجاب درآورده و زیر لباس و قبا اسلحه‌ای نیز حمل میکرده است. ولی نتیجه همان استیلائی کامل میرزا کوچک خان در گیلان بود که مالیات میگرفت و مأمورانی از سوی خود برای کنترل تجارت و رفت و آمد به همه جا گسیل میداشت، بی آنکه شاه «شاه شاهان» ظل الله و مرکز کائنات بتواند کوچکترین اثری بر نفوذ او داشته باشد.



از رشت به انزلی درخت و گیاه کم کم جای خود را به شن و ماسه می‌دهد که باد از کرانه کاسپین با خود می‌آورد.

جاده از راه باریکی که در جنگل گشوده اند آغاز شده و از نمکزارهای نقاط مردابی می‌گذرد و دیگر جز معدود خارپشته‌های خاکستری چیزی بچشم نمی‌خورد.

خانه‌ها با سقف‌هایی که شیب تندی از هر دو سوی دارند در میان کشتزارهای سیب زمینی قرار دارند و ما را به یاد روستاهای خودمان می‌اندازد و آخر سر آتن‌های یک T.S.F.^۱ و دودکش کشتی انزلی است که پشت باغها ظاهر میشوند. صدای سوت کشتی بخاری سکوت شرقی را می‌شکند و به لطف این دستاوردهای جدید بخود می‌آئیم که در قرن بیستم هستیم.

آخرین مسجدی که در راه دیدیم حالت ویژه‌ای داشت. جایی شبیه یک انبار علوفه که با تخته‌های خاکستری رنگ پوشیده شده باشد و نظیرش را میتوان مثلاً در Bretagne (فرانسه) دید. با این تفاوت که برجی پوشیده از سفال آبی رنگ و گنبدی حکایت میکند که اینجا مسجد است و این آخرین نشانه سرزمینی عجیب است که تا آن پشت کوهها ادامه دارد.

بندر انزلی همچون بقیه آثار تزارهای روس بی‌قواره و ملال‌آور است. چند خانه زشت با همان روش معمول و عاداتی بندرها و لنگرگاهها و شهر کوچک صیادی ایرانی در سوی دیگر کانال طبیعی که مرداب را به دریا وصل میکند. در اینجا کشتی‌های بخاری که از باکو و یا دیگر بندرهای روس می‌آیند لنگر می‌اندازند و قایق‌های بادبانی ترکمنی نیز که به تجارت پرونق پنبه و همچنین قاچاق کالاها مشغولند کنار می‌گیرند. ترکمن‌ها با قدی بلند و شکل و قیافه‌ای کاملاً مغولی و شاید چینی، به آسانی از روسها و ایرانیهای شناخته میشوند.

شب هنگام چشم انداز کوههای باشکوه آبی رنگ پشت مرداب دلپذیر

۱ - T.S.F. اختصار کلمات Télégaphie sans fil یا تلگراف بی سیم است.

است و هُرم گرمای روز که بادبانها را در خود فرو میبرد و میلرزانند در پیش روی ماست.

بدین سان، هنگامیکه کشتی بخاری مجهز به روشنایی برق و آب گرم و سرد و دیگر امکانات راحتی اروپایی، به ما آسایش میدهد ایسران را بدرود میگوئیم و لنگرگاه انزلی را پشت سر میگذاریم.

سقف های چینی مانند، سپیدارهای بلند و آنتن T.S.F. و آن شهر کوچک و بخار مرداب همه در پس دود سیاه کشتی بخاری محو میشوند ولی در افق، قله های باشکوه فلات ایران نمایان است.

ابرهای تیره، اندک اندک چون پرده ای سرزمین شیر و خورشید را می پوشاند.

بدرود ایران!

پایان



دوستداران سهند میتوانند با فرستادن
مبلغ ۱۰ اورو از طریق پست به آدرس
زیر به نام رحیم شریفی آنرا بدست آورند

SAHAND - SHARIFI R.
B.P. N° 384
75723 PARIS CEDEX 15

شماره (۲۰)
پاریس - خردادماه ۱۳۸۲
ژوئن ۲۰۰۳

SAHAND

Revue Politique et Culturelle Iranienne

Volume 5 – N° 19 – Décembre 2002

Fondée en 1984

Fondateur et directeur

de la publication M.R.SHARIFI

N° d'enregistrement 92/0441

ADRESSE :

SAHAND - SHARIFI R.

B.P. N° 384

75723 PARIS CEDEX 15

سهند

تأسیس آذر ۱۳۶۳

شماره ثبت: ۹۲/۰۴۴۱

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

رحیم شریفی

با همکاری

شورای نویسندگان

از سوی سه‌پند منتشر شده است



فروپاشی ارکان نظام پیشین و خصوصاً پریشانی ارتش و برپایی حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی آثاری بسیار مهم بر اوضاع کشور و منطقه و دیگر نقاط گذاشت که گسترش انگریسم اسلامی و تروریسم و پایمال شدن روزافزون حقوق بشری از آنجمله بود. این مجموعه به مقدمات و نحوه اعلام بیطرفی از سوی فرماندهی ارتش و نتایج ناگوار آن

میپردازد و در آن، گذشته از طرح نظرات مسئول اصلی این وضعیت، ارتشبد عباس قره باغی، دیگر افسران و امرای عالیرتبه ارتش و صاحب‌نظران نیز به گزارش و تجزیه و تحلیل آن وقایع پرداخته‌اند.

بخش عمده‌ای از این نوشته‌ها قبلاً در نشریات و جزوات ایرانی و غیرایرانی آمده و تیمسار قره باغی نیز مقالات و کتابهایی در تشریح دفاع از اقدامات خود فراهم ساخت که بعضاً در ایران نیز به‌چاپ رسید.

امید است که کتاب ۳۳۱ برگه‌ای حاضر با جمع آمدن این پراکنده‌های اغلب نادرست‌ساز برای علاقمندان و پژوهشگران مفید واقع شود.

SAHAND

A Persian Journal of Political & Cultural Studies

CONTENTS

1. Prologue

By : Staff

2. After the distraction of Baghdad...

Niv NABET

3. Struggle between good and evil

Hossein MALEK

4. Islamic : State and Referendum

M. MASHIRIYAZDI

5. NEHZAT AZADI

Rahim SHARIFI

6. Miracle in Islam

Hossein MALEK

7. A familiar way for coordination

Niv NABET

8. Iranian paintings

N. ABTINE

Volume 5 - N° 20

Price : 10 Euros